

دراہ کنگرہ

ارکان مباحث نخستین کنگرہ سازمان فدایی

(اجلاس دوم)

دی ماه ۱۳۶۸

دوره دوم شماره ۴

بها ۱۰۰ ریال

دشمنی با آزادی ، دشمنی با عدالت و پیشرفت است

« برنامه : اهداف و چشم اندازها »

پولاد همایونی

نقدی بر برنامه‌ی ۸ نفره

علی کشتگر

به عنوان مقدمه

"اگر باشد این گفته‌ها ناصواب
بسوزان به آتش بشویان به آب"

هنگامی که مارکسیسم بمثابه یک جریان دیالکتیکی علمی و انقلابی و یا به عرصه موجودیت نهاد، پایه تکامل و دگرگونی خود را براساس تجارت و مشاهدات و آزمونهای عینی اقتصادی و اجتماعی - سیاسی بشریت قرار داد و در اولین گامهای نوپایش عهد بر تغییر جهان و گشودن دریچه‌های زندگی انسان بسوی دنیائی نو و شاداب گذاشت، با روح دیالکتیکی، از کلیه دانش گذشتگان هرآنچه را که رنگ و بوی ترقی، تکامل و پیشرفت در آن مستتر بود، گرفت و "تضاد" و "حرکت"، "تغییر" را سرچشمه زایش و پویای در تکامل هستی عنوان کرد.

با پیشرفت علوم خود را تکمیل و نو نمود، و همیا و همگام با آنها مهر و نشان خود را بر کلیه پدیده‌های عالی زندگی بشر متمدن و مترقی کوبید. جامعیت علمی - ایدئولوژیک مارکسیسم و سوسیالیسم علمی، در نزدیکی و پیوستگی با واقعیت‌ها و روندهای بفرنج و پیچیده زندگی زمینی است و براساس همانها سنجیده میشود. هرچیز ساده آن در بوته این آزمون محک میخورد و صیقل مییابد، این تفکر زنده و جاندار نه با نمودارهای ساده خطی که با بررسی نقادانه کلیه پدیده‌های هستی و ژرفاندیشی و کاوش در اعماق آنها میتوان ترسیم نمود. شادابی، تر و تازگی و رزمندگی مارکسیسم نه با کلمات طلائی و نه با بهشت آفرینی‌های تخیلی از آن، بلکه با کلمات حقیقی و واقعی بیان میشوند (البته نادیده نباید گرفت، هر علمی در چارچوب خود همواره نمی‌تواند شارح و مفسر بی‌چون و چرای آنچه در واقعیت میگذرد، باشد. تفکر و اندیشه انسانی گاه در دستهای خود او به چنان معجون درهم و برهمی تبدیل میشود که ماهیت حقیقی آن بگلی مسخ میشود، و این در مورد علوم اجتماعی - سیاسی مصداق بیشتری دارد، به عنوان نمونه: تفاسیر استالین، ماؤو، کیم ایل سونگ و... را از مقوله مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم علمی بنگریم تا به حصار دکماتیستی که تئوری زنده را از درون خود منکوب و خفه میسازد و از هوای تازه دورش میکند بهتر پی ببریم.)

لازمه تداوم و پیشرفت علوم، خصوصا علوم اجتماعی و سیاسی - که مستقیما در زندگی بشریت دخیلند - در تضاد قرارنگرفتن آنها با هستی عینی و ویژگی‌های دوران خود است. مارکسیسم از بدو پیدایش اساسی خود را در بررسی پدیده‌ها بر "شک" و تردید علمی گذاشت و در حقیقت تردید علمی شالوده تکامل و گسترش دامنه آن بود. برخورد مارکس با سوسیالیستهای تخیلی فرانسوی و فلسفه و حقوق هلل و علوم اقتصادی اندیشمندان انگلیسی شاهد این مدعاست.

اما چه پیش آمد که مارکسیسم تبدیل به "چراغ جادوی" علاءالدین شد، هرکس بدان دسترسی مییافت، انحصاردار حقیقت بود و به قدرتی "مجهز" بقیه در صفحه ع.

در آستانه‌ی سده بیست و یکم هستیم. قرن بیستم دوره‌ی شکفت انگیزترین تحولات و پیشرفت‌ها در علوم و فنون و در صنایع و کشاورزی، دوره‌ی دسترسی انسان به فضا، عصر الکترونیک و انفورماتیک و در یک کلام دوره‌ی رشد شتابان نیروهای تولید بود.

با وجود شکست انسان در تحقق عدالت، انسان در این قرن بطور کلی به بزرگترین پیروزیهای تاریخ پیدایش خویش دست یافت.

هر چند که بختک دیکتاتوری و استبداد و تعصب‌های قومی، مذهبی و عقیدتی هنوز در جهان سوم بیداد می‌کند، اما هرگز تاریخ بشر به سرعتی که امروز ما شاهد آن هستیم بسوی دموکراسی شتاب نداشته است. امروز، جهان چهاراسه دوران دیکتاتوری و استبداد را پشت سر می‌گذارد و به سوی دموکراسی می‌تازد. در آخرین سال دهه‌ی ۸۰، جهان ما لحظه‌های امیدبخشی را بسوی آزادی تجربه می‌کند. اندکی تأمل و تعمق لازم است تا ابعاد تحولاتی که پیرامون ما در جریان است بخوبی درک کنیم.

در سده هفدهم در همه‌ی پهنه‌ی جهان کم و بیش استبداد حاکم است. در قرن هژدهم با انقلاب کبیر فرانسه فریاد آزادیخواهانه‌ی انسان از دهان رهبران این انقلاب بصورت نخستین منشور حقوق بشر در اروپا انعکاس می‌یابد. در قرن نوزدهم کمتر از یک دوجین از کشورهای جهان در اروپا و آمریکا صاحب دموکراسی‌های هنوز شکننده هستند. در قرن بیستم دموکراسی با آهنگی کند و با زیکزاک به پیش می‌رود. در فاصله‌ی جنگ اول و دوم جهانی تحول مهمی در زمینه‌ی دموکراسی به چشم نمی‌خورد. حتی دموکراسی جوان آلمان و ایتالیا در زیر چک‌های فاشیسم قرار می‌گیرند و به همراه آن بسیاری از دموکراسی‌های اروپا در دستان حکومت هیتلری خفه می‌شوند. پس از جنگ دوم جهانی بسیاری از دیکتاتوری‌های استعماری جهان سوم در برابر جنبش‌های رهایی‌بخش بسوی عقب‌نشینی و یا سقوط رانده می‌شوند و دموکراسی همچنان با آهنگی کند بجلو می‌رود...

لیکن در دو دهه‌ی گذشته آهنگ دموکراتیزه شدن جهان شتاب بیسابقه‌ای بخود می‌گیرد. در دهه‌ی ۸۰ این روند هر روز شتاب بیشتری بخود می‌گیرد. بطوری که امروز با اعداد و ارقام انکارناپذیر می‌توان نشان داد که دموکراسی در دو دهه‌ی گذشته بیش از دو قرن گذشته و در یک سال گذشته بیش از دو دهه‌ی گذشته در جهان موفقیت کسب کرده است.

برای درک همه‌جانبه‌تر این واقعیت شواهد زیر را مرور میکنیم:

- در کشورهای جهان سوم از سال ۱۹۷۰ تا به امروز در بیش از ۸۰ کشور دیکتاتورها سقوط کرده و مردم حق شرکت در احزاب و انتخابات آزاد را کسب کرده‌اند. برزیل، آرژانتین، بلیوی، کاستاریکا، نیکاراگوئه و غیره در امریکای لاتین، فیلیپین، پاکستان و تایلند در آسیا از جمله‌ی این کشورها هستند. علاوه بر این در کشورهای جهان سوم اکثر دیکتاتوریهایی موجود نیز مدام در بقیه در صفحه ۲

در این شماره

• نقد اجمالی بر يك برنامه ورشکسته

بیژن رضایی - ناصر رحیم‌خانی

حیدر

• « اختلافات ما »

• « نقد يك سند برنامه ای »

رسول

• تلخی نکند شیرین دهنم

حمید امیری

بقیه از صفحه ۱

برابر فشار مردم در حال عقب‌نشینی هستند. تحولات شیلی، کره جنوبی، تایوان، تونس، اردن، الجزایر، آفریقای جنوبی و غیره شاهدان روشن این مدعا هستند.

در اروپای غربی آزادی‌های بدست آمده نه تنها دیگر چون دوره پیش از جنگ دوم جهانی نمی‌تواند به آسانی طبعیه دست فاشیستها و محافل ارتجاعی راست قرار گیرد، بلکه دموکراسی در این منطقه از جهان همراه با همگرایی کشورهای اروپائی، رشد فرهنگ عمومی مردم و نهادی‌تر شدن بیش از پیش احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی رو به تعمیق رفته است. در این منطقه و در دوره مورد بحث، دیکتاتورهای سرهنگان در یونان، فرانکو در اسپانیا و سالازار در پرتغال ساقط شده و جای خود را به حکومت‌های دموکراتیک داده‌اند.

اما مهم‌ترین تحول در این زمینه حوادثی است که در اروپای شرقی رخ داده و همچنان در حال رخ دادن است. در این کشورها روند دموکراسی به طوفانی بزرگ تبدیل شده که دیکتاتورهای فاسد اروپای شرقی را چون برگ خزان به زمین ریخته است. تحولاتی که در آخرین ماه‌های سال ۸۹ در لهستان، مجارستان، آلمان شرقی، چکسلواکی، بلغارستان و بالاخره رومانی اتفاق افتاده است به حدی برای آینده بشر و تحول دموکراتیک و ایجاد شرایط صلح آمیز در جهان دارای اهمیت است که می‌توان گفت این تحولات تأثیرات تعیین‌کننده در مسیر حرکت جوامع بشری به جای خواهند گذاشت. مضمون اصلی این تحولات گذار از ساخت سیاسی توتالیتر به پلورالیسم سیاسی است. انقلاب‌های دموکراتیک و آزادبخش این کشورها بیانگر آن است که خودکامگی حتی در شکل و مضمون دیکتاتوری پرولتاریا یعنی آرمائی‌ترین شکل دیکتاتوری تاریخ نیز در برابر آزادیخواهی انسانها، در برابر رشد فرهنگ بشری و در برابر واقعیت‌های جهان معاصر محکوم به شکست و نابودی است. در عین حال بن‌بست تاریخی دیکتاتوری‌ها در این کشورها، همراه با رکود اقتصادی، متوقف شدن رشد نیروهای تولید و فقر و محرومیت اکثریت مردم آنهم دهها سال پس از بقدرت رسیدن کمونیستها خود از برجسته‌ترین شواهد تاریخی برای اثبات این حقیقت است که عدالت بدون تحقق دموکراسی غیرممکن است، همانگونه که رشد همه‌جانبه‌ی خلافت‌های بشری بدون آزادی ناممکن است.

آنچه در کشورهای فوق می‌گذرد و در سیاست خارجی به تشنج‌زدائی شتابان میان شوروی و آمریکا و شرق و غرب انجامیده است و هر روز، بعد نوینی بخود گرفته و می‌گیرد، اگر ادامه یابد، می‌رود تا سرانجام به نابودی پیمانهای نظامی و ایجاد جهان بدون سلاح‌های اتمی منجر گردد. و جهان را از لبه پرتگاه جنگ هسته‌ای رهائی بخشد، هر چند که خداوندان تولید جنگ‌افزار و ارتجاعی‌ترین محافل امپریالیستی منافع اقتصادی خود را با این روند در تضاد می‌بینند و به انواع وسایل خواهان به شکست‌کشاندن و یا کندکردن این تحولات هستند، اما قادر به سدکردن راه این تحولات نیستند. تخفیف تضادهای آمریکا و شوروی و اروپای شرقی و غربی و از میان رفتن تشنج میان کشورهای پیشگفته زمینه‌ی بین‌المللی ادامه‌ی حیات حکومت‌های دیکتاتوری و سرکوبگر را در همه‌ی جهان از جمله در جهان سوم بشدت تضعیف می‌کند چرا که در واقع مهم‌ترین دلیل ادامه حمایت شرق و غرب را از دیکتاتورهای جهان سوم از بین می‌برد.

در گذشته بویژه از جنگ جهانی دوم به این سو آمریکا و اروپای غربی با توسل به "خطر تجاوز طلبی شوروی" و "توسعه‌خواهی بلوک شرق" از سرکوب آزادی توسط دیکتاتورهای مورد حمایت خویش در آسیا، آمریکا لاتین و خاورمیانه حمایت کرده و سیاست روی‌گاراوردن خودگامگان و حمایت از آنان را در جهان سوم ادامه داده‌اند. دخالت مستقیم آمریکا در ایران و کودتای نظامی علیه حکومت ملی و آزادیخواه دکتر مصدق در ایران که برای غارت نفت ایران بود با همین بهانه صورت گرفت، آئنده تحت همین عنوان سرنگون شد، دکتر سوگرنو و قوام‌نکرومه به همین بهانه آماج طوطه سازمان سیا قرار گرفتند. از حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی به همین بهانه تاکنون حمایت شده است و می‌توان دهها نمونه‌ی دیگر را نیز برشمرد. اما با تحولات عمیقی که در سیاست داخلی و خارجی شوروی و کشورهای اروپای شرقی روی می‌دهد، توجیه خط مشی حمایت از دیکتاتورهای توسط حکومت‌های غربی بشدت دشوار شده است، از این مهم‌تر یکی از زمینه‌های اصلی شکل‌گیری آن سیاست از میان رفته است.

از سوی دیگر در گذشته اتحاد شوروی و متحدان آن نیز از حکومت‌های سرکوبگر و مرتجع می‌که با آمریکا در تضاد و تعارض قرار داشتند حمایت می‌کردند. با تغییرات عمیقی که در اروپای شرقی و در دیدگاه عمومی رهبران شوروی رخ داده، زمینه‌های حمایت این کشورها نیز از دیکتاتورهای "ضدامپریالیست" جهان سوم از میان می‌رود. اگر میخائیل گورباچف تحکیم شود و سیاست‌های او استمرار یابد، از این پس اتحاد شوروی و اروپای شرقی نه تنها حامی سیاست‌های

سرکوبگرانه لیبی، سوریه، اتیوپی، یمن، برمه، کره شمالی و امثالهم نیستند بلکه منطقی در برابر این روشها قرار خواهند گرفت. هر چند که هنوز این خود یک پیش‌بینی است و باید منتظر آینده شد و دید که آنجا که منافع اقتصادی کشورهای بزرگ در میان باشد، تحولات جدید تا کجا مانع پیشبرد روشهای گذشته و کنونی خواهند بود.

اما از هم‌اکنون واضح است که مانور میان تضادهای شرق و غرب - برای حفظ موجودیت و تحکیم خود - که از تاکتیکهای کهنه‌ی بسیاری از دیکتاتورهای جهان سوم بوده و هست روزبه روز دشوارتر می‌گردد و در یک کلام عرصه بر ادامه‌ی حیات دیکتاتورهای جهان سوم مدام تنگ‌تر می‌گردد.

رفرم‌هایی که هم‌اکنون از بالا در بسیاری از کشورهای جهان سوم در حال انجام است، نظیر آنچه اینک در نظام‌های دیکتاتوری ترکیه، اردن، کره جنوبی، الجزایر، تونس و یا در کشور آفریقای جنوبی در جریان است و نیز رفرم‌هایی که در افغانستان، نیگاراگوئه، کامبوج، پاکستان و غیره در پیش گرفته شده‌اند، تا حدود زیادی تحت تأثیر همین تغییراتی است که در عرصه‌ی بین‌المللی پدید آمده است. در این روند هر کجا که رفرم‌های دموکراتیک از بالا آغاز نشود، توده‌های مردم از پائین حکومتها را به عقب‌نشینی ناگزیر می‌سازند و انقلاب می‌کنند و آنجا که رفرم از بالا آغاز می‌گردد بازهم توده‌های مردم برای تبدیل رفرم‌های دموکراتیک به انقلاب دموکراتیک یا به میدان می‌گذارند.

تازه این هنوز آغاز کار است. انسان برای هزاره‌ی سوم می‌رود تا پس از قرن‌ها مبارزه و تکاپو آزادی را به جزء تفکیک‌ناپذیر جوامع بشری تبدیل کند و زمین را به خانه مشترک صلح و آزادی تبدیل نماید. روند دموکراتیزه شدن جهان چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در دیگر مالک زیرسلطه‌ی رژیم‌های توتالیتر و چه در دیکتاتورهای فردی جهان سوم مدام شتاب بیشتری می‌گیرد و هر تحولی در این زمینه در هریک از نقاط جهان، کل این روند را نیرومندتر و شتابان‌تر می‌سازد.

در سال ۱۹۸۹ ما شاهد فروریختن همه‌ی رژیم‌های توتالیتر در اروپای شرقی هستیم. تحقق دموکراسی در مجارستان، کسب نسبی آزادیها در لهستان، فروریختن دیوار برلین یعنی سقوط زندان باستیل دیکتاتوری و خفقان در اروپای شرقی، انقلاب مردم در چکسلواکی و بالاخره سرنگونی رژیم آدامشک و چائوشسکو در رومانی بار دیگر نشان داد که راه رشد و پیشرفت و عدالت از مسیر انقلاب دموکراتیک و تحقق آزادی می‌گذرد. سایر رژیم‌های توتالیتر متعلق به این سیستم از جمله کوبا، چین، کره شمالی، ویتنام و آلبانی و غیره نیز به‌رغم مقاومت سیستم‌های بوروکراتیک و لجاجت رهبران هیچ راه دیگری ندارند و دیر یا زود مردم این کشورها راه خود را بسوی آزادی هموار خواهند ساخت. رهبران و یا بهتر بگوئیم حاکمان زورگو هر چه بیشتر در برابر این روند گریزان‌پذیر و حتی مقاومت کنند مجبورند بهای بیشتری بپردازند و با خفت و خواری بیشتری صحنه را ترک کنند.

درست است که برخی از این جنبش‌های آزادیخواهانه از جمله در پکن و یا پیش از آن در برمه با قساوت فرمانروایان کودن و کوته‌بین به خون کشانده می‌شوند، و موقتا با شکست مواجه می‌گردند، اما این استثناات که ممکن است بازهم شاهد آن باشیم، نه تنها روند اصلی را که قاعده‌ی امروز جهان است، نفی نمی‌کند، بلکه خود ضرورت شتاب هر چه بیشتر این روند را اثبات می‌کند. این قاعده امروز آن چنان بر کل تحولات جهانی نافذ است که امثال ژنرال یاروزلسکی را وامی‌دارد بگویند "نان بدون آزادی تلخ است."

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که مضمون اصلی تحولات کنونی جهان، گسترش و تعمیق آزادی درجهان است. در این دوره دیکتاتورهای و خودگامگان در تنهائی و ترس روزافزون مرگ خود را نزدیک می‌بینند و این به هیچ‌وجه خواب و خیال نیست، واقعیت زیبا و امیدبخش زمانه‌ی ماست.

این واقعیت خود محصول رشد عمومی فرهنگ بشری، ناتوانی رژیم‌های توتالیتر و خودگامه در پاسخگویی به مسائل پیچیده‌ی اقتصادی و اجتماعی جوامع امروز، همبستگی روزافزون جهان و تشدید اثر متقابل جوامع بشری بر یکدیگر (تحت تأثیر همبستگی اقتصادی جهان و پیوند اطلاعاتی و خبری جهان) و در یک کلام قرارگرفتن انسان به درجه‌ای از تکامل علمی، تکنولوژیک و اجتماعی است که کیفیتا با گذشته‌ها فرق دارد.

طوفان به ایران هم خواهد رسید

متأسفانه در این جهانی که شتابان بسوی دمکراسی می‌رود، در این جهانی که همه چیز بسرعت برق درحال تغییر و تکامل است، طوفان هنوز به میهن ما نرسیده است. اما آیا می‌شود ایران و معدودی کشورهای دیگر را که هنوز هوای تازه کنونی را استنشاق نکرده‌اند، برای مدتی طولانی، از این نسیم زندگی بخش محروم ساخت؟ مسلماً خیر؟ چه کسی فکر می‌کرد نیکولای چائوشسکو همان روزی که از میهمانی آقای رفسنجانی بازمی‌گردد سرنگون شود؟ شاید تصور

در جهانی که طوفان دموکراسی دیوار برلین را جاروب می‌کند و دیکتاتوری‌های اروپای شرقی را مثل "ببرگاغذی" در هوا می‌چرخاند و به بایگانی تاریخ می‌فرستد، عده‌ای از آدم‌ها که در برخورد با حوادث و رویدادهای زنده‌ی معاصر، به آدم‌های سنگی می‌مانند، به نام پرولتاریا برای ملتی که خود قربانی دیکتاتوری و تشنه آزادی است، از روی برنامه‌های دیکتاتوری‌های سرنگون شده رونویسی می‌کنند و در همان نخستین جلات خود به مردم ایران نوید "دیکتاتوری" و "محدود کردن آزادی‌ها"ی هنوز بدست نیامده می‌دهند:

"مضمون این دولت در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ... دیکتاتوری پرولتاریا است که با انواع اشکال ممکن با مقاومت استثمارگران مقابله می‌کند ... محدود ساختن آزادیهای سیاسی که بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم ... صورت می‌گیرد خصلت موقت" دارد.

مدافعان این فرمولها باید توضیح دهند که:

- این دیکتاتوری پرولتاریا در کجا به خوشبختی، رفاه و آزادی مردم و کارگران منجر شده است که ایران قرار است دومی باشد؟ آیا آنها می‌توانند یک نمونه موفق، انسانی و قابل دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا را در کل تاریخ به ما و مردم ایران نشان دهند؟

مدافعان استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به دو شکل به این قبیل سوالات پاسخ می‌دهند و اتفاقاً در میان امضاکنندگان این "طرح برنامه" نیز طرفداران هر دو پاسخ وجود دارند.

پاسخ اول کم و بیش چنین است: "دیکتاتوری پرولتاریا در همه جا چه در اتحاد شوروی، چه در اروپای شرقی و چه در چین و کوبا و غیره در اساس با موفقیت پیاده شده و در اساس قابل دفاع است و دارای دستاوردهای ارزشمندی برای مردم بوده است، منتها اشکالاتی در این جا و آنجا وجود داشته که ما از آن اجتناب خواهیم کرد. این پاسخ در اساس با آنچه در گذشته بنام دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفته از نظام تک‌حزبی گرفته تا سرکوب آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فردی نمی‌تواند مخالف باشد. منطقاً پاسخ‌دهنده نمی‌تواند با پلورالیسم سیاسی و پذیرش مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آن موافق باشد، چرا که او در اساس از نظام توتالیتر دفاع می‌کند و بازطبیعی است اگر فرد پاسخ‌دهنده منکر طرفداری از نظام توتالیتر باشد، همانگونه که خود این نظام‌ها نیز در گذشته چنین ادعا کرده‌اند.

اما در زمانی که هنگامی فرو ریختن حصار دیکتاتوریه‌ها و هنگامی وقوع انقلابی دموکراتیک در کشورهای اروپای شرقی علیه نظام‌های توتالیتر آنهم بدست کسانی است که حکومت‌های سرنگون شده مدعی دفاع از آنان بوده‌اند، این گونه پاسخها فقط ریشخند شونده‌ی حقیقت‌جو را موجب می‌شود، نه "جلب و جذب" او به برنامه‌ی پاسخ‌دهنده.

پانوجه به این واقعیت است که پاسخ فوق در هوای طوفانی کنونی روز بروز بیشتر به پاسخ زیر دگردیسی می‌یابد:

پاسخ دوم: "دیکتاتوری پرولتاریا تاکنون بد پیاده شده است. چرا که اعمال قدرت دموکراتیک کارگران از پائین حذف شده و حزب به جای آن نشسته است. پاسخ‌دهنده اطمینان می‌دهد که او دیکتاتوری پرولتاریا را خوب پیاده خواهد کرد و نخواهد گذاشت به دیکتاتوری حزب و فرد بر جامعه منجر گردد. اما در برابر این گونه پاسخ‌ها که از این پس عده‌ی هر چه بیشتری از طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا بدان متوسل می‌گردند، بلافاصله سوالات زیر سبز می‌شوند: چرا دیکتاتوری پرولتاریا در همه جای دنیا بدون استثنا به اختناق و سرکوب مردم و رکود و خمود در اقتصاد، تکنولوژی، هنر و خلاقیت تبدیل شده است؟ چرا دیکتاتوری پرولتاریای کوبائی، چینی، کره‌ای، رومانیائی، آلمانی، بلغاری، روسی، کامبوجی و غیره همگی علیرغم اختلاف ملیت و سنت و سلیقه اجراکنندگان و برغم حتی اختلافات سیاسی و عقیدتی پیشبرندگان و برغم اختلافات عمیق میان جوامع این کشورها در مضمون به یکدیگر شبیه بوده و همگی به شکل‌گیری نظام توتالیتر، نظام سرکوب و نظام از خودبیگانگی منجر شده است.

چرا همه‌ی این نظام‌ها با مردم بیگانه شده و یا حتی در برابر مردم قرار گرفته‌اند؟ چه تضمینی وجود دارد که شما دیکتاتوری پرولتاریا را جور دیگری پیاده کنید و استثناً خلاف قاعده عمل کنید؟

پاسخ دهنده در برابر این گونه سوالات مرتباً تکرار می‌کند که عیب در دیکتاتوری پرولتاریا نیست بلکه عیب در پیاده‌کنندگان آلمانی، لهستانی، مجاری، بلغاری، چک، روسی، چینی، کامبوجی و کره‌ای بوده است که از "اصول" عدول کرده‌اند. اما به راستی این چه اصلی است که پیاده‌کردنش اینقدر دشوار است که همه را به انحراف می‌گشاند. این چه اصلی است که همه از آن عدول می‌کنند. دست کم پاسخ‌دهنده باید بپذیرد که امکان منحرف شدن از این اصل بیش از پیاده‌کردن بشکل مورد ادعای پاسخ‌دهنده است. چون نیک بنگریم می‌بینیم که پاسخ‌دهنده نه به انگاء علم نه با تکیه به تجارب تاریخی بلکه با توکل به ایمان مذهبی در حال دفاع از مذهب خویش است. زبان حال

رسیدن طوفان به مرزهای ایران نیز هنوز باورکردنی نباشد، اما این در اصل مساله تغییریری نخواهد داد. همه‌ی شواهد و قرائن بین‌المللی نشان می‌دهد که طوفان، طوفان جهانی است و به همه جا می‌رسد.

آنچه مهم است آن است که این بار مردم ایران بتوانند پس از این طوفان به آرزوهای دیرینه‌ی خویش جامه‌ی عمل ببوشانند و برای ما که نیروهای چپ ایران هستیم، آنچه بعنوان وظیفه مطرح است آن است که در این تحول نقش مثبت و موثر ایفا کنیم و آمادگی و استعداد آن را داشته باشیم که از عوامل موثر بین‌المللی و ملی موجود برای استقرار آزادی در ایران و برای قرار گرفتن ایران در مسیر پیشرفت بهره‌گیری کنیم. آنچه مهم است آن است که چپ ایران شرایط کاملاً جدید، کاملاً متحول و کاملاً مستعد کنونی را بخوبی درک کند و خرمن آزادی را پیش از طوفان آماده کند.

به اعتقاد من در جنبش ایران کم‌نیستند کسانی که این مسائل را درک می‌کنند، ضرورت بازنگری در اعتقادات و روشهای گذشته را مدتهاست دریافته‌اند و امروز خواهان شکل‌گیری یک جریان آزادیخواه، میهن‌پرست و عدالتخواه مدرن و منطبق با شرایط و ضرورت‌های عصر کنونی هستند، تردید نیست که چنین جنبشی بهر حال در ایران شکل می‌گیرد و نخستین پیشتازان خود را نیز از درون همین جریانات چپ و از درون صدها شخصیت و چهره‌ی مستقل چپ و از میان دهها نویسنده و هنرمند آزادیخواه و میهن‌پرست و انساندوست ایران به دور هم گرد خواهد آورد. اما این روند حتی ما را از وظیفه‌ی تلاش برای تسریع هر چه بیشتر این تحول در جهانی که همه چیز شتابان به پیش می‌رود باز نمی‌دارد. چپ ایران اگر نتواند تفکر، روشها و رفتار خود را با شرایط جدید معاصر تطبیق کند و اگر نتواند از فرصت‌های طلائی و تاریخی کنونی در جهت تقویت مبارزات آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه‌ی خویش بهره‌برگیرد، دیگر بعنوان یک جریان به آسانی نخواهد توانست سربلند کند. متأسفانه در برابر روند نوخواهانه و دموکراتیک که تسریع آن برای چپ ضرورت حیاتی دارد، جنبش چپ از درون مقاومت می‌کند، به سخن دیگر هنوز بخش قابل ملاحظه‌ای از چپ ما دودستی به تفکرات و روشهای آزموده شده‌ی گذشته چسبیده است و چونان مذهبیین متعصب و قشری چشان خود را بر روی روشن‌ترین واقعیات زمانه می‌بندد تا از اعتقادات شبه‌مذهبی خویش پاسداری کند.

در این چندساله‌ی گذشته که جریان بازنگری و تحول در جنبش چپ رو به رشد و تعمیق داشته است، مقاومت در برابر این تحول نیز به اشکال مختلف ادامه داشته و همچنان ادامه دارد. این مقاومت که از سرعت تحولات در جنبش چپ ایران می‌گاهد و بخش بزرگی از انرژی چپ را خنثی می‌کند، حیات این جنبش را بطور جدی در مخاطره قرارداده است، چرا که موجب عقب‌ماندن جنبش چپ از مجموعه‌ی تحولات جهان و ایران می‌گردد و این خود برای انزوا و نابودی یک جنبش کافی است.

بنابراین وظیفه همه‌ی ما و همه کسانی که برای غلبه دموکراسی و روشهای نو در جنبش چپ مبارزه می‌کنند آن است که عقب‌ماندگی و زیانمندی تفکرات و روشهای شبه‌مذهبی و جزم‌اندیشانه‌ی گذشته را به طرق مختلف بر ملا سازند. در این تلاش نگارنده به اختصار به آنچه که "پیش نویس طرح برنامه" نام‌گذاری شده و ۸ نفر از اعضای کمیته مرکزی سازمان فدائی از آن دفاع می‌کنند، اشاره می‌کنم:

۱- بی‌اعتقادی به آزادی آنهم در این دوران

بی‌اعتقادی محض، تاکید می‌کنم بی‌اعتقادی محض به آزادی‌های سیاسی و حتی دشمنی آشکار با دموکراسی و دفاع عریان از همان درکی که به روی کار آمدن رژیم‌های توتالیتر و سرکوبگر انجامیده و زیر شعار دفاع از پرولتاریا تسه از کرده‌ی همه‌ی مردم بویژه پرولتاریا کشیده است، از مختصات بارز این به اصطلاح برنامه است.

اگر از برخی تعارفات و رک و راست‌تر بگویم از برخی عوامفریبی‌های عامیانه از قبیل "همه‌ی قدرت در دست توده‌ها" و "آزادی شهروندان" و غیره که اتفاقاً همه‌ی برنامه‌های سنتی نیز برای خالی‌نبودن عریضه خود را به آن مزین کرده‌اند و البته هرگز هم این تعارفات مانع از استقرار بدترین انواع دیکتاتوری و اعمال تگان‌دهنده‌ترین کشتارها و سرکوبها نشده است بگذریم، درک برنامه را در یک کلام باید درک آموخته شده‌ی احزاب کمونیست سنتی از مساله آزادی و قدرت سیاسی دانست. با این تفاوت که اگر این احزاب شکست خورده و در حال شکست، در برقراری دیکتاتوری و اختناق جدی بودند، این رونویسی‌هایی که از برنامه‌های آنان صورت می‌گیرد حتی جدی نیز نمی‌توان گرفت چرا که خوشبختانه دیگر زمینه‌ی تحقق در ایران ندارند و فقط ببرد سرگرمی و تسکین محافل می‌خورند که می‌خواهند در خود و برای خود زندگی کنند.

اوزبان حال مسلمانی است که می‌گوید:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست اما سوال کننده که به هیچ وجه متقاعد نشده می‌پرسد:

به راستی اگر این مدافعان دیکتاتوری به هیچ وجه قادر به معرفی حتی یک نمونه هم نیستند که نیستند، از کجا اینقدر مطمئن هستند که تکرار همان فرمول‌هایی که فاجعه‌های بزرگ برای بشریت در قاره‌ها و جوامع مختلف جهان آفریده، در ایران به نتایج گاملا متفاوتی منجر خواهد شد؟ دهها حزب بزرگ، دهها حزب در قدرت با داشتن رهبرانی که خود مینگر و تکمیل‌کننده‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا بودند و با نیت حسنه درصدد خدمت به پرولتاریا و مردم بودند، در برابر مردم و تاریخ قرار گرفتند، حالا چگونه عده قلیلی، با تجربه کمتر، بضاعت محدودتر و امکانات کمتر می‌خواهند از روی آن فرمول‌ها رونویسی کنند و به نتایج اساسا نوبینی دست یابند، لابد پیاده‌کننده‌ی ایرانی قدرت معجزه دارد و دیگران ندارند، باید گفت:

آنجا که عقاب بر بریزد از پشه‌ی لاغری چه خیزد

در برابر روند شتابان آزاد شدن و آزاد کردن، امروز هر گونه تفکری که بوئی از استبداد و نشانی از قیم‌مآبی دارد در حال فروریختن است و چه خوب که هیچ کس با هیچ جنه‌ای قادر به سد کردن روند دموکراسی نیست.

در مورد "محدود کردن" آزادی "بمنظور دفاع از سوسیالیسم و انقلاب" مگر این همان گاری نیست که بدون استثناء در همه جا به اسارت و اختناق انجامیده است؟ مگر آنها که سرکوب و شکنجه و کشتار به مردم ارزانی می‌دارند و یا حکومت نظامی و وضع اضطراری و فوق‌العاده اعلام می‌کنند، همواره و همه جا در آغاز مدعی نمی‌شوند و نشده‌اند که این "محدودیت‌ها" برای دفاع از منافع مردم است، که این "محدودیت‌ها"، "موقت" خواهد بود و پس از نابودی دشمنان برداشته خواهند شد؟ و مگر بالاخره این "محدودیت‌های موقتی" به نابودی کامل آزادیها و استمرار دیکتاتوری و اختناق تا هنگامه‌ی برپائی مردم و سرنگونی این رژیم‌ها ادامه نیافته است؟

آیا می‌توان در همه‌ی تاریخ و در میان همه‌ی نمونه‌های گوناگون یک نمونه‌ی موفق را نشان داد که آزادی "بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم" محدود شده باشد و این به نفع مردم و جامعه تمام شده باشد؟ اصلا چه کسی و کدام مرجعی می‌تواند این حق را برای خود قائل شود که "بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم" آزادی را محدود و در واقع نابود کند؟

تمام تاریخ بلااستثنا شاهد آن است که هر گونه محدودیت آزادی به محدودیت بیشتر آن و در نهایت به بدترین نوع دیکتاتوری و خودگامگی انجامیده است، حتی یک مورد تاکید می‌کنم حتی یک مورد نیز نمی‌توان نشان داد که استثنائی بر این قاعده باشد.

مدافع آزادی کسی است که آزادی انسان را هدف خود قرار می‌دهد، آزادی را تابع منافع هیچ نظام و هیچ طبقه و گروه اجتماعی قرار نمی‌دهد بلکه آن را مقدم بر منافع گروهی و مقدم بر نظام می‌خواهد و از آزادی برای مخالف و دشمن فکر خویش صمیمانه دفاع می‌کند و می‌داند که بدون آن نه آزادی برای کسی وجود خواهد داشت و نه می‌توان عدالت و سوسیالیسم را برقرار ساخت.

آن که این مسائل پیش پا افتاده را درک نکند آزادیخواه نیست و آن که بهر طریق و وسیله و بهر بهانه‌ای در فکر محدود کردن آزادی است، دشمن آزادی است. چنین کسی به هیچ وجه نمی‌تواند مدافع راستین عدالت و برابری باشد، بلکه نیت او هر چه باشد به عدالت و به ایده‌های عدالت‌خواهانه نیز صدمات جبران‌ناپذیر وارد می‌سازد، سوسیالیسمی که "بمنظور دفاع از خود" ناچار است آزادی را محدود کند، سوسیالیسم ضددموکراتیکی است که نمونه‌های تکان‌دهنده‌ای از کشتار و نسل‌کشی و فساد و جهل را در تاریخ به یادگار گذاشته است. سوسیالیسمی که در تضاد با آزادی مردم است، سرانجام مردم آن را به دور می‌ریزند، دیگر کسی برای چنین نظامی تری هم خورد نخواهد کرد چه رسد به آن که برای ایجاد آن جان برکف بدنبال این گونه رونویسی‌ها راه بیفتد.

خصوصیت این "برنامه..." با آزادی و با اراده‌ی مردم بحدی است که حتی مبانی وحدت مصوبه‌ی کنگره را نیز که خود هنوز در جهت آزادی‌ها بقدر کافی صراحت ندارد، با خود در تضاد دیده و پای خود را چندین گام از آن مصوبه عقب‌تر گذاشته است. برای نمونه مبانی وحدت "پذیرش مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آن را" مورد تاکید قرار داده است، در حالی که برنامه‌ی ۸ نفره نه تنها این فرمولبندی را حذف کرده بلکه همان گونه که توضیح داده شد محدود کردن آزادیها را وعده کرده است.

برنامه‌ای که آزادیهای سیاسی و اجتماعی را تابع نظام کند و درصدد محدود کردن آزادیها "بمنظور دفاع از سوسیالیسم" برآید، برنامه‌ی بازسازی دیوار برلین، برنامه‌ی بازسازی دیکتاتوری‌های سرنگون شده اروپای شرقی و در یک کلام برنامه‌ی استقرار حکومت سرکوب، اختناق و فساد است. این برنامه‌ها در مهد تولد خود توسط مردمی که با شعار آزادی بیدان آمده‌اند، برای همیشه به پستوهای

تاریخ فرستاده شده‌اند. تکرار این رونویسی‌ها امروز دیگر هیچ چیز را اثبات نمی‌کند، مگر خصومت رونویسی‌کنندگان با آزادی، با تاریخ و با حقیقت. مردم ما، روشنفکران جامعه ما و هر انسان آزاده و میهن‌پرستی علیه این گونه افکار و روشها مبارزه می‌کنند، فقط آنان که هنوز در زندانهای جزم و تعصب زندگی می‌کنند و راه هرگونه نفوذ واقعیات جهان معاصر را بر سلول‌های تنگ و تاریک خود بسته‌اند، می‌توانند با این تفکرات همراهی کنند. وگرنه امروز مثل روز روشن است که مبارزه در راه سوسیالیسم و عدالت با این افکار تضاد آشتی‌ناپذیر دارد.

اما به راستی چه دردناک است که در جهانی که نیروی آزادیخواهی مردم میخ آهنین را در سنگ فرو کرده و نظام‌های برآمده از این گونه تفکرات ضددموکراتیک را یکی پس از دیگری تسلیم آزادی و عدالت ساخته، هنوز عده‌ای که خود قربانی استبدادند برای ملتی که بیش از هر ملت دیگر قربانی دیکتاتوری و تعصب است، صحبت از محدود کردن آزادیها و استقرار دیکتاتوری بکنند. و چه دردناک است که واقعا عده‌ای هنوز در این خیال باشند که تجربه‌ی رومانی، کامبوج، لهستان، کره، چین، شوروی و غیره را در ایران تکرار کنند. و دردناک‌تر این که این آدمها در تصور خود بر این خیال باشند که راه آنها راه پیشینیان آن نیست. در حالی که متأسفانه بدتر از راه آنها است. چرا که اگر آنان قبل از آن که تاریخ شاهد این همه تجارب و فجاجع و حاوی این همه درسها باشد این حرفها را تکرار کردند و خواستند آزادی را قربانی "منافع سوسیالیسم" کنند این آدمها پس از این همه شواهد تلخ، همان حرفهای دهها سال پیش جاثوسکوها، ژوکوفها و پل‌پت‌ها را رونویسی می‌کنند.

تبلیغ این رونویسی‌ها هیچ ارزشی ندارد، مگر منزوی کردن بیش از پیش طرفداران آن. تبلیغ این حرفها آنهم به نام‌چپ، آنهم در شرایط کنونی ایران و جهان فقط برای نابود کردن چپ و برای شلیک تیر آخر به مغز و قلب چپ است. آنان که این کارها را برای چپ ایران و با نیت تقویت جنبش چپ ایران می‌کنند عملا بدترین تبلیغات را علیه چپ می‌کنند و بیشترین ضربات را به جنبش چپ وارد می‌سازند. بهمین دلیل نیز هیچ خدمتی بالاتر از این به چپ ایران نیست که علیه این گونه عقب‌ماندگیهای آن بطور همه‌جانبه و پیگیر مبارزه کرد.

طوفان آزادی دیر یا زود به دروازه‌های ایران، سرزمین دیکتاتورزده و تشنه آزادی خواهد رسید. مردم ما با یوسه و اشک شوق به استقبال آن خواهند شتافت، فقط کسانی در این طوفان و پس از این طوفان خواهند ماند که از همین امروز عشق خود و تعهد خود را نسبت به آزادی اثبات کنند و از هم‌اکنون مخالفت قاطع خود را با هرگونه محدود کردن آزادی و هر نوع دیکتاتوری چه مذهبی چه سلطنتی و چه از انواعی که برنامه‌ی مورد بحث درصدد تبلیغ آن است، اعلام نمایند.

هر نیروئی که در ایران فردا، ایران پس از جمهوری اسلامی بخواهد آزادی را نابود کند، نخست از ضرورت محدود کردن آن بخاطر مصلحت مردم و نظام - حرف خواهد زد. چپ ایران باید پیشاپیش با هر نوع محدود کردن آزادی مخالفت قاطع خود را اعلام کند، نه آن که خود شعار محدود کردن آن را که فردا از دهان ارتجاعی‌ترین نیروها بیرون خواهد آمد، علم کند.

چپ ایران باید در فرصت کوتاهی که باقی‌مانده بسرعت تفکرات و روشهای خود را بازنگری و بازسازی کند تا بتواند بسهم خود پرچمدار آزادی و عدالت در ایران باشد و در تحولات آینده نقش مثبت ایفا کند، درغیراینصورت چپ یکبار دیگر فرصتهای تاریخی بزرگی را از دست خواهد داد و از صحنه سیاسی ایران حذف خواهد شد. بیائید گاری نکنیم و راهی نرویم که چنین سرانجامی را در پی داشته باشد.

بی‌اطلاعی نسبت به مسائل جهان معاصر

اما این برنامه فقط در برخورد با مساله آزادی نیست که مردود است، در هر زمینه‌ای نیز کاملا رونویس درکهای سنتی و شکست‌خورده است و شکفتا که حتی تغییرات محدود همان احزاب سنتی نیز باز نمی‌تابد و همه جا تکرار کهنه‌ترین ایده‌هایی است که هیچ یک با شرایط امروز جهان سازگار نیست و هیچ یک اساسا ربطی به ایران ندارند، گوئی نویسندگان آن از همه جا و همه چیز بی‌خبرند، برای روشن تر شدن این مساله موارد زیر را توضیح می‌دهم:

تعریف طبقه کارگر و خواست کارگران

رشد سریع تکنولوژی، انقلاب علمی و فنی و انفورماتیزه شدن جهان صنعت و خدمات فاصله کاردستی و مغزی را روز به روز از میان برده و اساسا تعریف طبقه کارگر و عملکرد آن را تغییر داده است، بطوری که دیگر بر خلاف قرون گذشته و حتی بر خلاف نیم‌قرن پیش کارگر کسی نیست که فقط با دست کار می‌کند، بلکه بر عکس امروزه، روز به روز تعداد بیشتری از کارگران صنعتی و

خارجی شوروی در سیاست توسط حزب توده شده است، مکت شد، کنگره ما ۱۸ ماهه و با تکیه به تجارب غنی جنبش چپ این نظریه را حذف نمود.

۳- بحران عمومی و بحران ادواری

بحران عمومی سرمایه‌داری در واقع مربوط به این نظریه‌ی لنین در کتاب امپریالیسم بمانبای بالاترین مرحله سرمایه‌داری است که سرمایه‌داری به بالاترین حد رشد و توسعه‌ی خود رسیده و دیگر از آن پس قادر به رشد دادن نیروهای مولد نیست، بلکه بازدارنده رشد و تکامل نیروهای مولد است. مطابق این نظریه سرمایه‌داری به دوران گنبدی خود رسیده و سرمایه‌داران دیگر هیچ منفعتی در بکارگیری اختراعات و اکتشافات علمی و فنی ندارند، بلکه ترجیح می‌دهند که این اختراعات در بایگانی‌ها نگهداری شوند. اما ضرورت رشد نیروهای مولد به این مناسبات گنبدی فشار وارد می‌سازد و این مناسبات را در معرض نابودی قریب‌الوقوع قرار داده است. سرمایه‌داری در برابر این وضع چاره‌ای ندارد آن‌که دموکراسی بورژوازی که روبنای سیاسی دوران رقابت آزاد است را از میان برچیند و بدترین نوع سرکوب و خشونت و دیکتاتوری را بمانبای روبنای سیاسی انحصارات برقرار سازد و بهمین دلیل نیز لنین پیش‌بینی می‌کند که آزادیهای سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به زودی نابود می‌گردند، رشد اقتصادی و رشد علم و تکنولوژی متوقف می‌شود، بحران اجتماعی رو به حدت می‌گذارد و دیکتاتوری خشن نظامی و ارتجاع سیاسی حاکم می‌شود تا چند صباحی مرگ قریب‌الوقوع سرمایه‌داری رو به تلاشی را بعقب بیندازد، لنین این وضع را که به نظر او هر روز تعداد بیشتری از کشورهای سرمایه‌داری به آن دچار می‌گردند بحران عمومی سرمایه‌داری می‌نامد و پیش‌بینی می‌کند که نظام‌های سرمایه‌داری یکی پس از دیگری در تلاطم این بحران و در نتیجه‌ی خیزش‌های توده‌ای متلاشی خواهند شد. این نظریه و این تحلیل که یکی از مبانی تحلیل کمونیستها از شرایط جهان و یکی از مبانی برنامه و خط‌مشی آنان بوده اینک سالیان درازی است که ناسازگاری خود را با واقعیت نشان داده و امروز بیش از هر زمان دیگری نادرستی آن آشکار شده است، اما این رفقا هنوز جهان را بر اساس این نظریه تحلیل می‌کنند و تازه زمان لنین را "قطعه‌ی آغاز بحران عمومی سرمایه‌داری" تلقی می‌کنند و توجه ندارند که بحران سرمایه‌داری که امری واقعی است و در حال حاضر نیز سرمایه‌داری با آن دست به گریبان است با بحران عمومی سرمایه‌داری فرق دارد.

در مورد بحران‌های ادواری نیز نویسندگان برنامه‌دچار اشتباه هستند، مثلا آنان ایران را دارای بحران ادواری سرمایه‌داری جهانی می‌دانند و در واقع بحران سرمایه‌داری را در امریکا و اروپا با بحران ایران یکی می‌دانند. در حالی که بحران سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته بحران اضافه‌تولید و بحران جایگزین کردن تکنولوژی پیشرفته و بارآور (تکنولوژی سرمایه‌بر و یا تکنولوژی گران‌دوز) بجای تکنولوژی‌های پیشین (تکنولوژی کاربر) است. برخی کشورهای جدیداً صنعتی شده‌ی جهان مثلا کره جنوبی، تایوان و سنگاپور نیز می‌توانند به چنین بحران‌های ادواری دچار آیند، در حالی که ایران مطلقاً و به هیچ وجه دچار چنین بحرانی نیست، برعکس بحران اقتصاد ایران، بحران نابودی و تخریب صنایع، بحران فرار سرمایه، بحران فرار نیروی کار ماهر و بحران از حرکت ایستادن اقتصاد است که دامنه‌ی آن بسیار بزرگتر از این حرفها است. در حالی که بحران ادواری مربوط به سرمایه‌داری‌هایی است که در حال طی کردن روند طبیعی رشد خویش هستند، بنابراین بحران ایران اساساً داستان دیگری دارد و هیچ رابطه مستقیمی با بحران‌های ادواری کنونی سرمایه‌داری جهانی ندارد، اما چون این واقعیات مربوط به ایران است و به همین دلیل نیز در برنامه‌ها و فرمولبندیهای سایر کشورها نیست، رونویس‌برداران ما ناچارند بنویسند: "بحران ادواری سرمایه‌داری در ایران بدلیل وابستگی اقتصادی به امپریالیسم ... به نحو بیسابقه‌ای تشدید شده و خصلت مزمن بخود می‌گیرد."

هر کجای دیگر این برنامه را نیز انگشت بگذاریم با ایراد بزرگ دیگری مواجه می‌شویم. مثلا این برنامه انقلاب ایران را ضد سرمایه‌داری نامیده که اساساً غلط است. چرا که این نظر در سیاست به نتایج ارتجاعی، به نابودی صنایع ایران و به فرار سرمایه‌ها از ایران و به قحطی و بیکاری هر چه بیشتر و دست‌آخر به روشها و فجایع پل‌پیت وار می‌رسد. یا از شوونیسم لجام‌گسیخته فارس علیه سایر خلقهای ایران حرف زده که امر نادرستی است. ستم ملی که بویژه علیه خلق کرد وجود دارد به هیچ وجه بیانگر شوونیسم فارس نیست و فارسها فاتحان سرزمین‌های تحت ستم نیستند، خلق فارس و سایر خلقهای ایران همگی تحت ستم دیکتاتوری و اختناق و ستم‌انده منتها خلق کرد و برخی خلقهای دیگر از ستم مضاعف رنج می‌برند، ستم ملی علیه این خلقها نیز قبل از آنکه به شوونیسم خلق فارس مربوط باشد به دلیل سیاستهای ارتجاعی حکومت‌های ایران است، و یا اینکه برنامه صحبت از ملی کردن همه‌ی اراضی کشاورزی کرده که چنین کاری نیز مثل ضد سرمایه‌داری دانستن مرحله‌ی کنونی ایران فاجعه بار است، کافی است در این مورد گفته شود که در کشورهای سوسیالیستی هم که بخش اعظم زمینها ملی شده بود این برنامه موجب رکود در روند پیشرفت کشاورزی شده و امروزه حرکت عکس آغاز شده است، ادامه دارد....

دست‌زدبگیران و استثمارشوندگان با مغز خویش کار می‌کنند. اگر در عصر پیش از اتوماسیون و انفورماتیک نقش کار مکانیکی انسان، نقش کاربندی و نیروی فیزیکی قابل ملاحظه بود اینک با گسترش الکترونیک و کامپیوتریزه شدن صنایع و خدمات، حتی در جهان سوم، روزبه‌روز گاردستی جای خود را به کار مغزی می‌دهد و مدام نقش کار مغزی فزونی می‌گیرد. کارگر صنعتی امروز جهان، انسان تحصیل کرده و ماهری است که عمدتاً کار مغزی و استعداد فکری خود را بفروش می‌رساند تا نیروی کار بدنی و فیزیکی خویش را، اما گوئی نویسندگان این برنامه هیچ اطلاعی از این مسائل ندارند و راه پاسخگوئی به مسائل مردم ایران از جمله کارگران را صرفاً تکرار احادیث می‌دانند:

"کارگران ایران بجز دستهای توانا و خلاق خود وسیله‌ی دیگری برای تولید ندارند و برای بدست آوردن حداقل معیشت مجبور به فروش دانشی نیروی کار خود هستند و نیروی کار آنها توسط سرمایه‌داران مورد استثمار وحشیانه قرار می‌گیرد." به راستی کارگر کیست؟ آیا همه‌ی نویسندگان برنامه ۸ نفره تعریف واحدی از طبقه کارگر دارند؟

آیا امروزه می‌توان مدعی شد که کارگر "بجز دستهای خود وسیله‌ی دیگری ندارد؟ آیا کسانی که کار مغزی می‌کنند کارگر نیستند؟ آیا کسی که تحصیلات عالی را تمام کرده باشد کارگر نیست؟ آیا محدود کردن کارگر به کسی که فقط با دستهای خود کار می‌کند، یک دید بسیار محدود و قدیمی از تعریف طبقه‌ی کارگر نیست؟ و بالاخره آیا درک این مسائل کار دشواری است؟ و اما عبارت دیگری که در همین چند سطر بالا وجود دارد، بی‌توجهی نویسندگان را نسبت به وضع اقتصادی اجتماعی ایران نشان می‌دهد. در ایران امروز با وجود آن که کارگرانی که دارای اشتغال هستند به وحشیانه‌ترین شکلی استثمار می‌شوند و حتی از دست‌زدی برابر با سطح حداقل معیشت نیز برخوردار نیستند، اما مساله اصلی کارگران در ایران پیدا کردن کار است. در کشوری که حدود ۵۰ درصد نیروی فعال آن بیکار است، در کشوری که سرمایه‌داران عمدتاً سرمایه‌های خود را برداشته و از کشور فرار کرده‌اند، در کشوری که بیش از ۷۰ درصد کارگران و کارکنان شاغل برای دولت کار می‌کنند نه برای بخش خصوصی، تکرار حرفهای بالا را نه می‌توان برنامه تلقی کرد و نه می‌توان حرفهای مربوط به ایران دانست. متأسفانه سیه‌روزی طبقه کارگر ایران بالاتر از این حرفهاست. مشکل کارگر و نیروی کار ایرانی قبل از آن که استثمار وحشیانه سرمایه‌دار باشد، پیدا کردن کارخانه و کارگاهی است که او را استثمار کند!! به سخن دیگر ایران و نیروی فعال ایران عمدتاً بیکار است و قبل از هر چیز به کار و اشتغال نیازمند است و این خود از جمله نیاز به تشویق سرمایه‌گذاری و حفظ بخش خصوصی در کنار سایر بخشها دارد. یک برنامه‌ی جدی بجای تکرار شعارها، برای حل مساله اشتغال ۵۰ درصد نیروی بیکار، برای بهبود وضع زندگی و محیط کار شاغلان و برای حرکت در آوردن چرخهای اقتصاد فلج شده‌ی ایران راه‌حل عملی و منطقی ارائه می‌کند و در حد تکرار حرفهای که دیگران زدند و نتایج‌اش را هم دیدند و دیدیم نمی‌ماند.

۲- مساله ملی و همبستگی بین‌المللی

یکی از مهمترین دلایل انزوای جنبش چپ و یکی از علل شکستهای سیاسی آنان بویژه در جهان سوم و بویژه در ایران نظریه‌ی تابع کردن مصالح ملی مردم و کشور خویش به مسائل کشورها و حکومت‌های خارجی به بهانه و تحت عنوان تابع کردن مصالح ملی به مصالح بین‌المللی طبقه‌ی کارگر بوده است. پرسترویکا در شوروی و انقلاب‌های اروپای شرقی و فرم‌های احزاب کمونیست همگی از جمله در این تفکر بازنگری کرده و این اعتقاد را که کشورهای سوسیالیستی اردوگاهی را تشکیل می‌دهند که در حال مبارزه برای تلاشی قریب‌الوقوع سرمایه‌داری جهانی هستند و در این شرایط همه‌ی کمونیست‌های جهان باید مصالح ملی خود را قربانی این مصلحت بین‌المللی کنند، کنار گذاشته‌اند، کنگره‌ی ما نیز فرمولبندی تبعیت ملی از منافع بین‌المللی را از مبانی وحدت حذف کرد. اما دنبال‌کنندگان "پیگیر" تفکرات و روشهای کهن مجدداً همین حرفها را تکرار کرده‌اند، تکرار اصطلاحاتی چون "اردوگاه سوسیالیسم"، "دوران پیروزی سوسیالیسم"، "دوران فروپاشی سرمایه‌داری" و اصطلاحات شبیه به آن برای توضیح شرایط کنونی جهان و ایران نه تنها دردی را دوا نمی‌کنند، بلکه به مانعی برای درک شرایط مشخص کنونی تبدیل می‌شوند، این اصطلاحات مربوط به دهه‌ها سال پیش‌اند که نادرستی آن نیز توسط خود سازندگان و مبتکرانش اعلام شده است. اما این رفقا اصرار دارند که شرایط کنونی جهان را با این اصطلاحات توضیح دهند و بدتر از آن اصرار دارند که دیدگاه همه‌جا کنار گذاشته شده تبعیت ملی از منافع بین‌المللی را تبلیغ کنند:

"انترناسیونالیسم بمفهوم این است که کمونیستها در مبارزات طبقه‌ی کارگر ملت خود، مصالح مشترک کل طبقه‌ی کارگر را مد نظر قرار می‌دهند." لازم به یادآوری است که در کنگره‌ی ما زبان‌هایی که این نظریه به جنبش چپ در ایران وارد ساخته را مشروحا مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در کنگره همچنین روی این واقعیت که نظریه‌ی فوق به بدترین نوع دنباله‌روی از دیپلماسی

کنونی به اعتبار خود باقی‌اند. هیچ ایدئولوژی تاکنون پابعرصه موجودیت نهشته تا جایگزین آن شود و بتواند پاسخگوی مسائل عام بشری و تکامل به سوی یک دنیای نوین و انسانی باشد.

آنچه کمونیستها در شرایط بفرنج امروزی با آن رویارویند: دروکردن تمام علفهای هرزی است که با گلستان خرد و اندیشه انسانی در تضادند و راه مبارزه انقلابی ما را بند آورده‌اند، بدور ریختن "دگم"هایی است که با زمانه همخوانی ندارند و مانع تحول و تکامل این پدیده علمی و انقلابی دوران ما شده‌اند. مارکسیسم، بهروزی "انسان" را در راس برنامه‌اش قرار داده، وظیفه کمونیستها برجسته‌نمودن جنبه‌هایی از این تفکر علمی است که در خدمت بهبودبخشی به زندگی و بهروزی "انسانها" قرار دارد. و "برنامه ما" باید این نقش را برعهده بگیرد.

نقش برنامه ما

برنامه اساسی‌ترین سند معرف وجودی یک سازمان سیاسی است. چکیده افکار، اصول و اهداف حزب و راه تحقق این اهداف است. تبلور هشیاری اجتماعی و سیاسی حزب و پرچم مبارزه انقلابی آن میباشد. ارزش هر برنامه در صراحت بیان، همخوانی علمی و عملی آن با واقعیت و "تکیه آن به مسائل مشخص و معین است."

برنامه "نه از اصول پیش‌ساخته دلخواه و تسلی‌بخش به سوی حقایق زندگی، بلکه از واقعیت‌های استنتاج و فرمول‌بندی اصول و اهداف" حرکت میکند، و نیروی انگیزش برنامه نیز در همین امر نهفته است.

برنامه ما در مبارزه با بنیادهای سازمانگر و اقتناع‌کننده توده‌ها چه نقشی داشته است؟ برنامه در جنبش کمونیستی و سازمان ما همواره دو نقش متضاد و در عین حال بهم‌پیوسته را بازی کرده، از یکسو سندی بوده نتیجه انباشت فرمولهای کتابی و بی‌توجه به ویژگیهای جامعه و جهان پیرامونی، و تنها بیان تلخ این بوده که سازمان هم برنامه دارد و اگر تعدادمان اندکی افزایش پیدا کند، حزب هم میشویم. این برنامه‌ها یکسبه زاده میشدند و به همان سرعت که آمده بودند، از بین میرفتند. وقتی در مدت کوتاهی شعار برنامه‌ای "جمهوری دموکراتیک خلق" تبدیل به "جمهوری شورائی" و "انقلاب سوسیالیستی" میشود، کدام ویژگی جامعه ما را بیان میکند؟ به جز کلمات آتشین و تعلیق به محال شدن اینگونه برنامه‌ها آیا سود دیگری از آنها برخاسته است؟ سرنوشت این برنامه‌ها گم شدن در لابلای اوراق بی‌شماری از همین دست است. و از شگفتی‌های زمانه اینکه هنوز هم دوجین دوجین از این برنامه‌ها در جنبش کمونیستی ما موجود است و هرروزه هم افزایش مینابند، هرچند هیچگونه تأثیری در روند زندگی سازمانهای کوچولو کوچولو ندارند، چرا که اساسا فاقد برد و تأثیرند.

از سوی دیگر برنامه نزد ما نقش اهرم فشار را بر جریانهای سیاسی دیگر داشته است. هر حزب و گروهی کوشش میکرد برنامه‌ای گذشته‌تر و تیزتر بنویسد و گوی پندارهایی و تخیل را از دیگران برآید، و با سینه فراخ و فریاد "هل من مبارز" دیگران را از میدان بدر کند. این برنامه‌ها برای برانگیختن یک نوع احساس "رشک" در دیگر جریانهای طرف مقابل بود و حتی در حد یک سند که مرزبندی واقعی آن جریان خاص را با دیگر نیروها مشخص کند، حیظه عمل نداشت. در این میدان ترکانازی هر که "باش بیش برفش بیشتر". حزب توده از این برنامه‌های موجود احزاب کمونیست و حتی حزب کمونیست اتحادشوری نسخه‌برداری میکرد و اوج خلاقیت این حزب در "انطباق" بی‌چون و چرای "الیانفسکی، آندره‌یف، بروتنتس و..." با شرایط جامعه ما بود، و همه شاهد آخر و عاقبت این "انطباق" بودیم. با هر درگرونی در تحلیل "آکادمیسین‌های" اردوگاه" برنامه حزب هم ۱۸۰ درجه گردش پیدا میکرد. سازمان ما بمثابة یکی از بزرگترین جریانات جنبش چپ هنگام تدوین برنامه خود، چون هنوز احزاب کمونیست برایش رویت نشده بودند و اصولا با اندک تفکر مستقلی که داشت خیلی از آنها را به لحاظ نظری و علمی قبول نداشت. برنامه نیروهای انقلابی ین دموکراتیک - مبارزان چپ عمان (ظفار) و جنبش فلسطین را بعنوان اصل برای نسخه‌برداری انتخاب مینمود. برنامه یک‌برگی "جمهوری دموکراتیک خلق" که در اوائل انقلاب توسط سازمان ما منتشر شد تنهاچند مدت بعد نشانی از آن باقی نماند، نمونه دیگری از این نسخه‌برداریها بود.

گوئی برنامه "کشف الغرائب فی الامور العجائب" است. حتی درک عمومی جنبش ما آنچه بنیانگذاران کمونیسم علمی در مورد برنامه میگفتند تفاوتی اساسی داشت و تا حدی هنوز هم دارد. وقتی لنین میگفت "برنامه باید نظرات اساسی ما را فرموله کند، وظایف سیاسی عاجل ما را دقیقاً مشخص کند، خواسته‌های فوری مطروحه در زمینه فعالیت تبلیغاتی را ذکر نماید، کار تبلیغ را سر و سامان داده یکپارچه کند و آن را توسعه کند و آن را توسعه و تعمیق دهد و بدین طریق امر تبلیغ را از صورت خرد و پراکنده برای خواسته‌های منفرد و ناچیز به حالت تبلیغ برای مجموعه کامل خواسته‌های سوسیال‌دموکراتیک ارتقاء دهد." سازماندهی اقدام انقلابی و نقش هدایتگر

میزگردید که، تمامی مسائل پیچیده جوامع بشری را با تکرار طوطی‌وار چند فرمول و فوت‌کردن در "چراغ جادوی" مارکسیسم پاسخگو بود؟

مارکس براین اساس که هستی متکامل و دگرگون‌شونده راه، اندیشه دگرگون‌شونده توضیح میدهد، معتقد بود، هر آفرینش و نوآوری در خرد و اندیشه تنها از موضع رد و نفی انقلابی اندیشه‌های میرنده و آنهم در عرصه پراتیک انقلابی میسر است. ولی مدافعان متعصب قشری مارکس (آنانی که مارکس را در پرچم‌های سرخ‌رنگ، شعارهای آتشین و ترسیم داس و چکش و مجسمه‌های ۴×۴ و بیروح محبوس می‌کنند) بدون کپی‌برداری از کون پاریس و "هجدهم برور...،" یا "نقد برنامه گوتا" قادر به تجزیه و تحلیل جوامع کوچک خود و ارائه یک برنامه برای برون‌رفت از بحران جنبش کوچکترشان نیستند.

براستی کلمات کلیشه‌ای و فریبنده "پاکیزگی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم" یا "سازمان ما مجهز به سلاح م.ل است" و "اصول را زیر پا نهاد" چه سختیتی با روح خردگرایانه و دگرگون‌ساز مارکسیسم که در دریای دائم رونده و پویای هستی، سیال و جاری است، دارند.

آنگاه که مارکسیسم و سوسیالیسم علمی در دایره تفکرات راکد "پنداریان" و "کلیشه‌سازان"، بمثابة ایدئولوژی بسته و منجمد گام بگام و توسط قدرتی ایدئولوژیک، توتالیتور و ضددموکراتیک تبدیل به "مذهب رسمی" شد و خوره دکاتیسیم به جانش افتاد عرصه عمل را در درجه نخست برای همان قدرت توتالیتور و در درجات بعدی برای مریدان و معتقدان به آن قدرت تنگ نمود. بقول رفیق جزئی، مارکسیسم "بجای اینکه راهنمایی در عمل باشد، وسیله‌ای برای گواهی در عمل شد." استالینیسم یکی از این خوره‌ها بود و بیشک یکی از بزرگترین آنها. "ایده‌آلیسم کمونیستی" استالین بزرگترین ضربه را به این "روشن‌سرای خرد" و زندگی وارد کرد. و میرفت تا ارزشمندترین و برآزنده‌ترین انقلاب تاریخ بشری و جلوه‌گاه امید و اشتیاق و امید کمونیستها برای یک فردای انسانی را در تاریک‌اندیشی جاهلانه‌اش مدفون نماید. گرچه این روند با روشن‌بینی و دوراندیشی کمونیستهای وفادار به طبقه کارگر سد شد اما "اتوپیای کمونیستی" از نخستین اردوگاه سوسیالیسم رخت بریست و بگونه‌ای دیگر شروع به نشو و نما کرد. چه اندیشه‌های سخیف و صملی نبود که بنام مارکسیسم، و "دفاع از کمونیسم" ضربات جبران ناپذیری به کمونیستهای جهان وارد نکرد و چه هوشندان و اندیشه‌ورزانی که جرم شک و تردید در باورهای ضدعلمی با مهر "روزیونیست"، "جاسوس امپریالیسم"، "خائن به خلق" و... به جوخه‌های تیرباران و مرگ نسیارند. بیشک آن دوران سپری شده اما زمانه "مذهب‌سازی" و "فکرستیزی"، تعصب و قشریگری بی‌پایان نیامده است. کمونیستها راه درازی در پیش دارند تا بر جنبه‌های تاریک‌اندیشانه تفکر خود و بشریت فائق آیند. مارکسیسم درست در همین کارزار است که آبدیده میشود و هر بار چون جوانه‌ای برونمد و شداب از درون خارای صعب "دگماتیسیم" بیرون میزند.

وقتی عزیزان ما در قطعنامه‌شان تأکید میکنند که خطر کنونی در جنبش ما خطر "سوسیال - لیبرالیسم" است منظورشان چیست؟ در قیاس با کدام تفکر و اندیشه است که دفاع از سنگر آزادی و سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی برچسب "سوسیال - لیبرالیسم" می‌خورد. آیا ابداع برچسب‌های نوین - که پشتوانه منطقی و بخردانه ندارند - ضدیت با تفکر علمی نیست؟

پیشاروی ما کمونیستها باید برنامه رسیدن به اهداف عالی و انسانی قرار بگیرد. گره پیچیده و گلاف سردرگم حرکت بسوی این اهداف با بکارگرفتن فرمول و برچسب گشوده نمیشود. مبارزه انقلابی و نوپویی و نوسازی برنامه‌هایمان از وظائف دائمی ماست. حقایق و واقعیت‌های هستی پایان‌ناپذیر و کمونیسم علمی هم بمثابة آلترناتیو سرمایه‌داری یک علم حقیقی و پایان‌ناپذیر است. وقتی لنین میگوید "کمونیستها باید به آخرین گلام علوم زمانه خود دست یابند" (نقل بمعنی) همین پایان‌ناپذیری تئوری و پراتیک را بیان میکند. اگر ما معتقدیم "در تاریخ هیچ چیز ابدی و لایتغیری وجود ندارد و این شامل بنیادی‌ترین قانونمندی‌های آن هم میشود، قانونمندی‌هایی که همراه خود پروسه تاریخی تغییر می‌کنند و متحول میشوند" (۱) این اعتقاد را باید در تمامی جوانب تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی خودمان بازتاب دهیم. اولین گام ما در "بسط کهنه پرچیدن و طرح نو در افکندن" نبرد بی‌امان با محافظه‌کاری و ترس از پندار "زیربنیادان اصول" است.

برخلاف تبلیغات ارتجاع هار امپریالیستی مبنی بر به "گورسپردن کمونیسم"، این طشت رسوائی محافظه‌کاری، دگماتیسیم و ضددموکراتیسیم است که از بام افتاده، هر خردمندی با ذره‌ای وجدان علمی میداند وقایعی که در کشورهای "سوسیالیستی" گذشته و هم‌اکنون به سطح آمده‌اند، هیچ قرابتی با آن تفکری که میگوید "مارکسیست باید زندگی زنده و فاکت‌های دقیق واقعیت را مدنظر قرار دهد، نه اینکه به تئوری دیروزین چنگ زند" (لنین) ندارند. مارکسیسم و کمونیسم علمی هنوز بمثابة علم و بی‌شک سرآمد علوم جهان

دموکراتیک طبقه پیشاهنگ است." (لنین)

وقتی میگوئیم برنامه باید محصول خرد جمعی کونیستی باشد. شعار "تنوع نظر و وحدت عمل" را در مدنظر داریم، برنامه‌ای که با ایده "یکدستی" و "وحدت نظر و وحدت عمل" آهنبین نوشته شود، بیشک در برابر "سلاح انتقاد" از هم می‌شکند و به ضد خود تبدیل میشود. مارکسیسم برنامه "مقدس" ندارد. دموکراتیسم پیگیر آن در وجود خصلت عصیانی علیه دگماتیسم و قشریگری است. در آنست که هیچ اندیشه تفکری را مصون از لغزش و خطا نمی‌شناسد. بنابراین "وحدت نظر و عمل" همتی، خلاف روح نقاد و عصیانگر آن است و همین ماهیت اندیشه‌های باید بر برنامه کونیستی حاکم باشد. فکر دموکراسی که پیوند جدانشدنی با سوسیالیسم علمی دارد، باید در گامهای اولیه در درون خود تشکیلات سازمانده و روشنگر ریشه بدواند و جوانه زند. آنگاه میتوان آنرا به جامعه انسانی عرضه کرد. ترس از وجود نظرات مخالف و متضاد در درون یک تشکیلات سیاسی در حقیقت سرچشمه از کم‌مایگی توان آن تشکیلات میگردد و ظرفیت برنامه چنین تشکیلاتی محدود و بسته است. در درون اینگونه تشکیلات سخنی از سانترالیسم دموکراتیک و نقش آن در رابطه با تفکر مستقل افراد حرف پوچی بیش نیست. یک بررسی سردستی از برنامه‌های موجود جنبش خصوصا طیف‌های رنگارنگ "اقلیت" بیگانگی آنها با مردم و انجاده ذهنی تدوین‌کنندگان این برنامه‌ها را نمایان میسازد. جایی که تنوع نظری نباشد، ایده‌ها و اندیشه‌ها رشد نمی‌کنند و دیر یا زود رخوت و سستی سراپای آن تفکر یکدست" و آن برنامه‌های جدا از زندگی را فرا میگردد. به گفته انگلس "حزب بقدری بزرگ است که آزادی مطلق تبادل نظرات در درون آن یک ضرورت است." (تاکید از نگارنده)

همین اصل موظف‌مان میکند که با توجه به اختلافات نظری مشخص، برای مشارکت در امر تدوین برنامه جنبش کونیستی ایران حول یک سازمان واحد مشکل شویم و مطابق موازین واقعی دموکراتیک و پیشبرد نظر اکثریت [] - البته منظور از اکثریت تنها جنبه کمی آن نیست، بلکه کیفیت نیز مهم است، اکثریت کمی و کیفی: اکثریتی است آگاهانه، بااخلاق، اندیشمند و حامل یک دموکراسی انقلابی [] وحدت عمل حزب کونیستی را در آینده تعیین ببخشیم.

نظریه‌ای که بدنبال "تأمین رهبری واحد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی" است دیر یا زود جنبش را به سوی بن‌بست تازه‌ای سوق میدهد. بن‌بستی که تمام احزاب کونیست سنتی حاکم و غیره را به سوی بن‌بست تازه‌ای سوق میدهد. بن‌بستی که تمام احزاب کونیست سنتی حاکم و غیرحاکم در آن بدام افتاده‌اند. موارد اساسی که "شعار" وحدت عمل و تنوع نظر"ی را در سازمان گسترش میدهد در اساسنامه قید شده و با عمل بدان در تدوین برنامه سازمان بشیوه زندگی در تمامی عرصه‌ها تبدیل خواهد شد.

"جنبش طبقه کارگر برپایه شدیدترین انتقاد از جامعه موجود استوار است، انتقاد جوهر وجودی آن است، چگونه خود میتواند از انتقاد بگیرد و تلاش کند بحث متنوع شود؟ عجب است ما از دیگران آزادی سخن برای خودمان طلب میکنیم فقط برای اینکه دوباره در صفوف خود از بین ببریم" (انگلس)

برنامه ما و جهان کنونی: تجارب و درسها

برنامه علاوه بر اینکه باید ماهیت اهداف خود و راه تحقق آنها را در عرصه اصلی کارزار یعنی عرصه ملی بیان کند، همچنین نسبت به هدلی جهانی ما، و ویژگی دوران معاصر نظرات صریح و روشن خود را اعلام کند. این جنبه برنامه جزء جدائی‌ناپذیر بر وجه درونی آنست. جنبش ما در این زمینه اغلب دنباله‌رو بوده و از پتانسیل اندیشه‌های خودش بگونه‌ای مستقل بندرت کجک گرفته است. در شرایط کنونی که بحران جنبش جهانی کونیستی به اوج خود رسیده و اندیشه‌های محافظه‌کارانه و جزمی زیر ضربات خردکننده اعتراض توده‌ای قرار گرفته، کشورهای سوسیالیستی یکی پس از دیگری دست به چنان دگرگونی‌هایی میزنند که در تاریخ معاصر بی‌سابقه بوده، ناگفته نماند این اصلاحات و رفرم‌ها اکثرا در اثر فشار جنبش توده‌ای انجام میگردد - (حتی تیپ‌هایی چون "هونگر" گوستاو هوزاک" که حاضر نبودند از زمانه خود درس بگیرند در زیر فشار این اعتراض توده‌ای دست به عقب‌نشینی میزنند) - اندیشه "اردوگاهی" میرو تا به تاریخ لغتها بیبوندند. مجارستان نام "سوسیالیسم" را از روی کشورش برمیدارد و حزب سوسیالیست کارگری خود را منحل میکند. در لهستان قدرت بدست اتحادیه همبستگی و "ضدکونیستهای" دیروز می‌افتد. - و از تلخی روزگار اینکه رفقای ما اصرار بر موجودیت "اردوگاه سوسیالیزم" دارند. هرچند که خود واژه "اردوگاه" بار پرمفهومی دارد و از بازمانده میراث فکری استالینیسم است. -

جهان "متضاد و بهم‌پیوسته" تحول بزرگی را از سر میگذراند، قرن‌ها در ثانیه‌ها درویده میشوند. "شعور جهانی" به درجات حیرت‌انگیزی رشد میکند. در یک سو بشریت دانش و طبیعت سرکش را به زیر مهمیز خود میکشد و در سوی دیگر فقر و فاقه و جنگ میلیونها "انسان" بیگناه را در چنگ‌های خود

برنامه را مدنظر دارد. کدام برنامه در جنبش ما به این درک نزدیک شده؟ برنامه حزب توده ایران - که مداوم سنگ مارکسیسم - لنینیسم را به سینه میزند و فقط به پوسته آن وفادار است. در مورد قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی که آنرا "سنگ پایه بنیادین" راه رشد غیرسرمایه‌داری میخواند و متأسفانه بخش بزرگی از سازمان ما را به نسخه برداری از آن تحت عنوان "در راه شکوفائی جمهوری اسلامی" کشاند، آیا حاصل تجربه عینی بود؟ حاصل یک تفکر همه‌جانبه و مستقل بود؟ آیا از الزامات جامعه فلاکت‌زده ما نشأت میگرفت یا از درون کتابها و نوشته‌های "الیانفسکی و دیگران"؟ اگر حزبی "آهنبین" با "نظم و دیسیپلین بولادین" و "یکپارچگی نظر و عمل" بر شالوده برنامه حزب توده براتیک خود را پیش میبرد، چیزی بیشتر از آنچه "قسمت" و نصیب حزب شد به او میرسید؟ برخلاف رفیق حیدر که میگوید حزب توده در آندوره عنوان حزب طرازنویین طبقه کارگر را یدک میکشید، در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت میکرد، تأیید احزاب برادر را برخ دیگران میکشید، ارگان منظم منتشر میکرد، رادیو داشت و ... اما آنچه اساسا کم داشت تشکیلات واقعا مبارز و انقلابی در داخل کشور بود" (۳)

رفیق حیدر، حزب توده با داشتن تمام عناوین دهن‌پرکن یک کمبود اساسی داشت و آن هم خرد و تفکر مستقل و انقلابی و برنامه‌ایکه روح جامعه ما در آن جریان داشته باشد، بود. مگر حزب توده بعد از انقلاب بهمین آن تشکیلات عرض و طویل را برپا نکرد، مگر در دوران ۲۸ مرداد ۳۲ بزرگترین نیروی جنبش کونیستی و کارگری خاورمیانه نبود. چرا شکست خورد؟ آنان که شکست حزب را در غیرانقلابی بودن چندتن از رهبران آن خلاصه میکنند، نقش اندیشه‌های نادرست و غیراصولی را هم، در بوجود آوردن شکست‌های سنگینتر انکار میکنند. نبود برنامه روشن، صریح و انقلابی که خواسته‌های واقعی مردم در آن بازتاب داشته باشد، باعث شکست این حزب در مقاطع مختلف تاریخ ما برده نه نداشتن "تشکیلات در ایران". رفیق جزئی میگفت "دلیل عدم مطابقت کامل تئوری با واقعیت در این است که براتیک با موانعی محدود میشود."

در اینجااست که اهمیت برنامه بمثابة سند زنده و همواره پیششاروی حزب و برخورداری آن از خصلت و شجاعت علمی و صراحت بیان روشن میگردد. بررسی نقادانه تجارب گذشته بروشنی نشان میدهد، هر جریان سیاسی که با خرد خلاقانه و مستقل خود و با توجه کامل بویژگی‌های دوران و وقایع عینی، اقتصادی و سیاسی و سنت‌ها، اخلاقیات و فرهنگ سرزمینش دست به تدوین برنامه زده، موفق‌تر و پیشروتر بوده است. "حزب کونیست ایتالیا" در سالهای ۷۰ درک نوین خود از مقوله "انترناسیونالیسم پرولتری" را به جنبش جهانی ارائه داد و آنرا وارد برنامه خود نمود، در آندوره و حتی بعدها از سوی "آگادمیسینها" و "حزب کونیست اتحاد شوروی" مورد انتقاد شدید قرار گرفت و برچسب‌های "عدول از مواضع طبقاتی" و "روبیونیسم" بر پیشانیاش کوبیده شد بعد از گذشت سالها تازه آشکار شده که درک کونیستهای ایتالیا درک نسبتا درستتری از این مقوله بوده و با تحولات جاری جهان همخوانی بیشتری داشته است.

برنامه حزب ظرفیت و توان موجود آنرا بیان میکند. برنامه‌های کم‌مایه از جنبشی ناتوان حکایت میکنند. جنبشی که در برابر "نوسازی" و "نواندیشی" حساسیت لازم را از خود نشان نمیدهد و نمیتواند اساسی‌ترین و عاجل‌ترین خواسته‌های مردم را تشخیص داده و در برنامه خود بازتاب دهد، چگونه میتواند سازمانگر اقدام انقلابی و آلترناتیو رژیم سراپا ارتجاعی، واپس‌مانده و عوام‌فریب جمهوری اسلامی شود؟

جنبش ما هم‌اکنون "مجهز" به دهها برنامه - "سلاح مارکسیسم - لنینیسم" - رنگارنگ است، اما برنامه کار جداگانه تک تک سازمانهای پراکنده جنبش چپ نیست - هرچند هر جریان سیاسی باید یک حداقل برای پیشبرد مبارزه‌اش داشته باشد - برنامه واقعی کونیستهای ایران فقط و فقط محصول خود و اندیشه جمعی کل نیروهای آن در سایه آرمان مشترک است.

تدوین برنامه و شعار "تنوع نظر و وحدت عمل"

اگر حزب یک تشکیلات "آهنبین" متشکل از چند "انقلابی حرفه‌ای" بوده، دیگر جایی برای بحث درباره برنامه و اساسنامه باقی نمی‌ماند.

ما معتقدیم در درون هر پدیده‌ای عناصر تفکیک‌ناپذیری از تضاد و وحدت موجود است. حزب هم بعنوان یک پدیده گسترده و متنوع از این قانون مبری نیست. تاریخ سازمان یا پدیده متشکل و یکدست که در خط مستقیم طی طریق کند، بخود ندیده است مگر جایی برای یک دوره موقت به سرکوب یکسویه تضاد دست زده‌اند. حزب کونیستهای حزب خردمندان، روشنگران و نویویان است، تنوع اندیشه در این تشکل، تضادی با وحدت برای پیشبرد مبارزه انقلابی ندارد. اصولا مارکسیسم خود جمع‌بندی از همین تنوع و گوناگونی اندیشه بشری تاکنون است. غنا و تازگی دستاورد فکر اندیشه‌ورزانی میباشد که هیچگونه اعتقادی به "یکدستی" و "خط مستقیم" تئوری و براتیک نداشته‌اند، "وحدت عمل، آزادی مباحثه و انتقاد، این است مشخصه ما، تنها اصلی شایسته حزب

واقعا موجود" و در سالهای ۷۵ تحریر کرده است را خوانده‌اید سخن تلخی بر زبان آورد که دقیقا فرمول بندی شما را زیر سؤال می‌برد. با هم بخوانیم "زمانی که ما داشتیم فال می‌گرفتیم، دیگران را محکوم میکردیم و خود را می‌آراستیم و دنبال آن بودیم که سوسیالیسم چگونه باید باشد، خلق‌های دیگر آن را بدست آوردند، ساختند و از ثراتش لذت می‌برند. در عین آنکه ما با تجربه خویش، خدمت بزرگی به آنها کردیم یعنی که به آنها نشان دادیم چگونه نباید سوسیالیسم ساخت. غرض جوامع حقوقی تمدنی مثل سوئیس، اتریش، فنلاند، نروژ، هلند، اسپانیا و بالاخره کانادا در آنسوی اقیانوس است، درباره سوئد دیگر چیزی نمی‌گویم، اینها نمونه‌هاست. مزد متوسط کارگران در این کشورها دست کم ۴ - ۵ برابر کارگران ماست. تامین اجتماعی و سطح رفاه زحمتکشان این کشورها را ما مگر فقط به خواب ببینیم، چرا معدنچی ما برای آنکه به او اتومبیل بفروشند باید اعتصاب غذا کند در حالیکه در کشورهایی که نام بردم، می‌توانی اتومبیل را مثل گش انتخاب کنی؟ مفهوم سوسیالیسم نه در این اصطلاح بلکه در مضمون و ماهیت آن است" (ع) (تاکید از نگارنده)

رفقا این است "فروپاشی سرمایه‌داری" و "پیروزی سوسیالیسم"؟ تازه این مشت نمونه خروار است. اینها تنها به "تبلیغات امپریالیسم"، رشد بوروکراتیسم" برنی‌گردد اینها به یک دستگاه فکری جا افتاده و عمیقا ضد علمی برمی‌گردد که با پیشداوری‌های ذهنی به جنگ خواسته‌های واقعی مردم می‌رود. من به عنوان یک کمونیست شرمگین می‌شوم که شما از یکسو آن فرمول‌های فریبنده‌ی سرخ و آتشین را می‌آورید و از سوی دیگر می‌گوئید "بیگانگی" کارگران و زحمتکشان با تولید" (۱۹) میدانید بیگانگی با تولید یعنی چه؟ آری صد درصد میدانید. "بیگانگی با تولید" - در حقیقت وسایل تولید - محصول و نتیجه‌ی بیگانگی کارگران با وسایل تولید و محصول کارشان "کالا" است. حالا مالک وسایل تولید سرمایه‌دار "بیرحم" مشخص و متجسم باشد یا دولت سوسیالیستی. به حال کارگران و زحمتکشان "بیگانه با تولید" چه فرقی دارد؟ مهم اینست که شما به "بیگانگی از تولید" اعتراف دارید. آیا اینها را میشود در یک جمله کوتاه "رشد بوروکراتیسم" و قبل از آن "پیروزی سوسیالیسم" خلاصه کرد؟ حداقل با مسائلی که روشن نیستند و یکشبه هم روشن نمی‌شوند - چرا که اساسا علم پایان‌ناپذیر است - با این قاطعیت برخورد نکنیم. یا در جایی دیگر از "تسلط ارگانهای قهر (که به جز پلیس، ارتش، دستگاه امنیتی و زندانها.... چیز دیگری نیستند) بر توده‌ها" سخن می‌گوئید، فکر نمی‌کنید بند (۸) برنامه با کل بندهای قبلی آن در تضاد کامل قرار دارد؟ تازه در مورد خود روند "پروستریکا" نمی‌توان به این سرعت قضاوت نمود و به دام پندارگری افتاد.

- پانویس‌ها
- ۱- مقاله گذشته و ما - ی. آفاناسیف ص ۹۳ - انقلاب و سوسیالیسم ۱۴ از انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
 - ۲- لنین "یک پیش‌نویس برنامه ما"
 - ۳- در راه کنگره (دور جدید) شماره ۱ ص ۹
 - ۴ و ۵- در راه کنگره (دور جدید) شماره ۲ ص ۶ (تاکیدات از نگارنده)
 - ۶ و ۷- به نقل از روزنامه "اکثریت" ارگان خارج از کشور سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت شماره‌های بترتیب ۲۶۶ و ۲۶۷

بندهای (۱-۴) از قسمت "هدف‌نهایی" و بندهای (۷-۱۰-۱۳-۱۶-۱۸) از دوران تاریخی... را کاملا حذف کنید یا حداقل آنها را جرح و تعدیل نماید و به حقیقت نزدیکترشان کنید، بندهای (۲ و ۳ و ۶) "هدف‌نهایی" و بندهای (۸-۹-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۷) "دوران تاریخی..." را با برنامه رفقای "۵نفر" - که اختلاف در این عرصه‌ها چندان عمیق نیست - میتوان تحقیق کرد، مینا باید برنامه رفقای "۵نفر" که به واقعیت نزدیکی بیشتری دارد، قرار بگیرد. قوت برنامه "۵نفر" در نشان دادن آماج اصلی و وظایف کنونی ما - یعنی مبارزه در راه دموکراسی - است. برنامه رفقای "۸نفر" در این زمینه روشن نیست و تنها به "جبهه‌دمکراتیک - ضد امپریالیستی" اشاره می‌کند که آنهم بحث قدیمی است. در موارد دیگر برنامه‌ها اختلاف چندانی ندارند مگر در ظواهر. برنامه رفقای "۵نفر" در تحلیل "جهان کنونی" از دیدگاه نو و تازه‌ای برخوردار است و توجه آن به ویژه‌ی دوران معاصر بیشتر است. در برنامه‌ی "۵نفر" روی "مرجعیت سیاسی مردم" بیان روشنتری وجود دارد. رفقای "۸نفر" با بکاربردن جملاتی نظیر "هرگونه محدود ساختن آزادیهای سیاسی که به منظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم... صورت بگیرد" آنهم از طریق "انواع اشکال ممکن" سایه تاریکی بر روی "وسیع‌ترین آزادیهای سیاسی" که در همان سطور آمده، انداخته است.

بقیه از صفحه ۱۴ « اختلافات ما »

جنبش چپ ایران بشمار آورده و با "گرایشی که اصول و مبانی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را نادیده می‌گیرد و همه جریانات را بر مبنای دموکراسی درون تشکیلاتی به وحدت در یک تشکیلات فرا می‌خواند" مرزبندی می‌کند و بر "تنوع نظر در چارچوب اصول مارکسیسم - لنینیسم در تشکیلات کمونیستی" تاکید می‌ورزند ولی در عمل بر وحدت با گرایش سوسیال - لیبرالی تاکید دارند و در تلاش برای حفظ وحدت با این گرایش هستند و از طریق سازش در اصول و "گذشت" های تئوریک سیاسی و صریح نکردن جهت‌گیری محدود صریحا مشخص ایدئولوژیک تشکیلات می‌خواهند آنرا عملی نمایند، در واقعیت و در عمل "جدائی بین حرف و عمل" و بی‌اعتقادی به گفته‌های خویش را در عمل نشان می‌دهند. مشی این رفقا در رابطه با وحدت نیروهای چپ عمل تلاش برای وحدت نیروهائی که در راستای دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی نبوده و کوشش برای "تحکیم وحدت" با گرایش سوسیال - لیبرالی است. با چنین تفکری مبارزه اصولی، صحیح و شریخش با انحراف عمده سوسیال - لیبرالی در جنبش چپ ایران را نمی‌توان پیش برد. این تفکر عملا در تقابل با روند عینی شکل‌گیری صف‌بندیهای نوین ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در جنبش چپ ایران قرار داشته و حاصلی جز به‌هرز دادن انرژی نیروی چپ انقلابی در برنارد و مانع شکل‌گیری قطب چپ انقلابی است.

بررسی تجربه بخش اول کنگره مشترک و چند ماه اخیر، بخوبی نشان می‌دهد که التقاطی‌گری، سازشهای غیراصولی و ظفره رفتن از سمت‌گیری روشن و مشخص ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی حاصلی جز، تعمیق بحران، گسترش انفعال و سردرگمی در برنارد و لذا از هم‌اکنون در روند تدارک بخش بعدی کنگره مشترک، زیانبار بودن آنرا باید کاملا آشکار کرد.

گرایش سوسیال - لیبرالی، بانفی مبارزه انقلابی، پشت‌پازدن به نامی سنتهای انقلابی و نفی اساسی‌ترین مبانی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی در تلاش اینستکه تشکیلات را به تجمع بی‌هویت و تشکل اصلاح طلب لیبرالی تبدیل کند و زائده بورژوازی لیبرال سازد. و راه خویش را کاملا از ما جدا کرده است. و تلاش نیروهائی که از مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی دفاع می‌کنند باید این باشد که در بخش بعدی کنگره مشترک مرزبندی با گرایش سوسیال - لیبرالی در عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی بطور کاملا صریح و روشن مشخص شود و با فراراه قرار دادن برنامه صریح و مشخص و بدور از هرگونه التقاط و ترسیم مشی روشن انقلابی، راه پیشبرد مبارزه انقلابی هموار گردد.

بند "برای سوسیالیسم دموکراتیک" برنامه "۵نفر" در مورد سیر علمی و فکری کمونیستهای ایران و پشتوانه ایدئولوژی آنها تعریف بسیار واقعی، زیبا و خردمندانه‌ای آورده و آمدن آن در برنامه آتی سازمان غنا و برجستگی خاصی به آن می‌بخشد. - جادارد رفقا در همین بند، آن قسمتی که آمده " و کمونیستهای ایرانی از حیدر عمو اوغلو تا ارانی، با جنبش دموکراتیک - ضد استعماری سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و مبارزات دکتر محمد مصدق...." به رهبری جنبش دموکراتیک - ضد استعماری آن دوره یعنی حزب توده ایران اشاره کنند و از تنگ نظری و حقیقت ستیزی اجتناب ورزند - بندهای "برای آزادی و دموکراسی" البته با حذف قسمت آخر آن از "و بنا به درک خود آنها را رمای از "گوسفندان".... تا "شیان و سرپرست" میدانند. و "مسئولیت نیروهای چپ" ، "اشکال و راههای مبارزه"، "استقلال و همبستگی"، "برای گذار از دیکتاتوری به دموکراسی" در برنامه رفقای "۵نفر" جزء زنده‌ترین سطور هستند که تا کنون در سازمان مانگاشته شده‌اند.

بین رفرم و انقلاب در جازدن و نوسان کردن مرکبار است. در این ما...
تعبین سرنوشت و تکلیف جایی برای نشستن میان دو صدلی نیست

مردم ما داغ سالها شکنجه و اعدام عزیزان خود را توسط حکومت‌های مستبد و

لوگزامبورگ و آنتونیو گرامشی، ... پیوند دارد"

به این "پیوند"؟! یا اگر درست بیان کنیم گسست کامل میان "نظام پیشینهادی" برنامه پنج‌نفره با فکر و عمل مارکس و انگلس و لنین پیش‌تر خواهیم پرداخت اما مقدمات ضروری است بطور خیلی خلاصه اشاره‌ای به نظرات مارکس، انگلس و لنین درباره جامعه کمونیستی بکنیم تا این گسست کامل روشن‌تر شود.

سوسیالیست‌های تخیلی نظیر سن‌سیمون، فوریه، آوئن و غیره پیش از مارکس و انگلس به ارائه سیستم‌های سوسیالیستی و کمونیستی مبادرت ورزیده بودند. آنها گمان می‌بردند که سیستم‌های ایشان بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکن است. در نظر آنان تاریخ آینده جهان عبارت از تبلیغ و اجرای نقشه‌های اجتماعی آنان بود. جامعه آینده از دیدگاه آنان "مدینه فاضله‌ای" بود که برطبق نقشه‌های خیالی و من‌درآوردی آنان میبایست سازمان مییافت. مارکس و انگلس طرح‌های خیالی سوسیالیست‌های تخیلی درباره جامعه آینده را مورد بی‌رحمانه‌ترین انتقادات قرار داده و تاکید نمودند که نظریات آنان بهیچوجه مبتنی برایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نبوده و فقط عبارتست از بیان کلی مناسبات واقعی جاری طبقاتی و آن جنبش طبقاتی که در برابر دیدگان آنها جریان دارد. نظرات و دیدگاه مارکس و انگلس و لنین درباره جامعه آینده (کمونیستی) نه حاصل خیال‌پردازی، بلکه نتیجه کاربرد متد علمی و استنتاج منطقی از روند تکامل تاریخی است. از دیدگاه سوسیالیسم علمی، جامعه کمونیستی، "مدینه فاضله" و سیستم پیش‌ساخته و پرداخته ذهن مارکس و انگلس نیست که جامعه برطبق آن میباید شکل یابد، بلکه این جامعه نتیجه اجتناب‌ناپذیر تکامل عینی تاریخی است. تعریف علمی مارکس و انگلس و لنین از مشخصه‌های جامعه کمونیستی بر بنیاد کاربرد ماتریالیسم تاریخی و آموزش مربوط به تکامل اجتماعی استوار بوده و حاصل استنتاج منطقی از تحلیل علمی روند تکامل اجتماعی و مناسبات واقعی و جاری طبقاتی و جنبش تاریخی است. بدین لحاظ نیز آنچه گاه تحت عنوان "جامعه آرمانی کمونیستها" به جامعه کمونیستی اطلاق میشود نادرست و نارساست چرا که بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، طرح خیالی درباره جامعه آینده کمونیستی را در ذهن خود نیروانندند بلکه برپایه تحلیل تضادهای جامعه سرمایه‌داری و بررسی علمی روند پیشرفت تاریخی و تکامل اجتماعی، ضرورت اجتناب‌ناپذیر انقلاب سوسیالیستی و گذار به جامعه کمونیستی را اثبات نموده و اصلی‌ترین مشخصه‌های جامعه کمونیستی را بمثابة فرمایشیون اقتصادی - اجتماعی بطور علمی فرموله کردند.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست تاکید میکنند که "نخستین گام در انقلاب کارگری عبارتست از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی" و توضیح میدهند که: "پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم بقدم سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است متمرکز سازد و با سرعتی هرچه تامل‌تر بر حجم نیروهای مولده بیفزاید" و درباره مشخصه‌های جامعه کمونیستی مینویسند:

"هنگامیکه در جریان تکامل اختلافات طبقاتی از بین برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد متمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد... هنگامیکه پرولتاریا برضد بورژوازی ناگزیر بصورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را ناپود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی و درعین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین میبرد.

بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است."

"تمرکز تولید در دست اجتماعی از افراد"، "از بین رفتن اختلافات طبقاتی"، "نابود شدن شرایط وجود طبقات بطور کلی و درعین حال سیادت پرولتاریا بعنوان یک طبقه"، "زائل شدن جنبه سیاسی حکومت عامه" و "پدید آمدن اجتماعی از افراد که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است"، مشخصه‌هایی است که مارکس و انگلس درباره جامعه کمونیستی ارائه میدهند.

مارکس در نقد برنامه گوتا در تعریف مشخصه‌های جامعه کمونیستی، توضیح میدهد که: در فاز بالائی جامعه کمونیستی، پس از آنکه تبعیت اسارت‌آمیز انسان از تقسیم‌کار از میان برود، هنگامیکه به‌همراه این وضع تقابل بین کار فکری و جسمی از میان برخیزد، هنگامیکه کار دیگر تنها وسیله زندگی نبوده بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود، هنگامیکه به‌همراه تکامل همه جانبه افراد نیروهای مولده نیز رشد یابد و کلیه سرچشمه‌های ثروت سیل آسا بجریان افتد،

« اختلافات ما »

حیدر

در بطن پراکندگی گسترده و بحران عمیقی که جنبش چپ مارا فرا گرفته است، طیف‌بندی‌های ایدئولوژیک - سیاسی شتاب‌آلود شکل میگیرد و مرزبندی گرایش‌ها گوناگون در عرصه‌های مختلف روشن‌تر میشود و عدم انطباق گروه‌بندی‌های موجود تشکیلاتی با گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک - سیاسی آشکارتر میگردد.

رفرمیسم سنتی حزب توده که در دوره گذشته ضربات سنگینی بر جنبش چپ ایران وارد آورد و با شکست مفتضحانه‌ای روبرو گردید، بی‌اعتبار و منفرد گشته است، و اینک رفرمیسم در شکل "سوسیال - لیبرالیسم" پا میگیرد و با آنچنان سرعتی به انحطاط ایدئولوژیک می‌گراید که می‌رود تا تعلق صوری و اعلام پای‌بندی ظاهری به مارکسیسم لنینیسم را نیز کنار نهد. از سوی دیگر نیروهای در راستای دفاع از مارکسیسم لنینیسم انقلابی، پیش‌برده خطمشی انقلابی و درس‌آموزی از تجارب تاریخی و نقد انحرافات گذشته تلاش کرده و گام برمیدارند. بطور عینی دو جبهه مدافعی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و سوسیال لیبرالی در برابر یکدیگر صف‌آرایی میکنند و نبرد ایدئولوژیک همه‌جانبه‌ای در جریان است.

مرور کوتاهی بر سیر بحث‌های دو سال اخیر از هنگام انتشار "جمع‌بندی مباحثات وحدت" تا به امروز مبارزه این دو گرایش در صفوف ما، شکل‌گیری، رشد و انحطاط گرایش سوسیال - لیبرالی را بخوبی نشان میدهد. هنوز مرکب "جمع‌بندی مباحثات وحدت" خشک نشده بود که در یکی از برنامه‌های ارائه‌شده توسط کمیسیون مشترک، گرایش سوسیال - لیبرالیسم آشکار گردید. پس از گذشت چند ماه در آستانه کنگره در "پلاتفرم هفت‌نفره" گرایش سوسیال - لیبرالی روشن‌تر عیان شد. و اینک اندک مدتی پس از بخش اول کنگره مشترک و در روند تدارک بخش دوم، برنامه‌ای به امضاء ۵ نفر در نشریه راه کنگره شماره ۲ درج شده است که گرایش به سوسیال - لیبرالیسم را آشکارتر نشان میدهد. گرچه این تغییر سریع نظرات و دیدگاهها در راستای سوسیال - لیبرالیسم نشانه زمینه مناسب برای رشد چنین گرایشات است، اما در عین حال بی‌مایگی و نزلت‌ات ارائه‌دهندگان آنرا نیز روشن مینماید. امضاکنندگان این برنامه در پیروی از اصل "تقیه" در مذهب شیعه، فرصت‌طلبانه نظرات خود را کتمان کرده و حاضر نیستند نظرات خود را بطور صریح روشن مطرح نمایند و متناسب با جو حرکت کرده و نظر میدهند. هرچند که بی‌مایگی تئوریک و سیاسی و نزلت‌ات روشنفکرانه، بعنوان منشاء تغییر بی‌پایه، سریع و مداوم نظرات و دیدگاهها خود مزید بر علت است.

"برنامه ۵ نفره" که در نشریه در راه کنگره شماره ۲ درج شده است، گرچه بنظر میرسد هنوز منزلگاه آخر امضاکنندگانش نیست و هنوز "ملاحظاتی" بکار رفته و تدوین‌کنندگان حرفهای آخر خود را بطور صریح و روشن نزنده‌اند و در آینده همین برنامه نیز در راستای حرکت تاکنونی دستخوش تغییر خواهد گشت ولی با این وجود، همین برنامه انحطاط سوسیال - لیبرالی تدوین‌کنندگان را عیان می‌سازد و ما نیز همین برنامه را مبنای توضیح ماهیت گرایش تدوین‌کنندگان و اختلافات مان با آنها قرار میدهم. فقط به این نکته اشاره کنیم که در این نوشته فقط محورهای اصلی اختلافات مورد بحث قرار گرفته است.

هدف نهائی

۱ - جامعه کمونیستی

هدف نهائی کمونیستها ساختمان جامعه کمونیستی است. این هدف نهائی از هنگام تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم توسط مارکس و انگلس، فراروی مبارزه کمونیستها قرار دارد. امروزه در شرایطی که جنبش جهانی کمونیستی و جنبش چپ در ایران دچار بحران عمیقی است، جریان‌های بطور آشکار یا پوشیده لزوم تجدیدنظر در این هدف نهائی را مطرح نموده و مبارزه برای استقرار "نظامی" دیگر را پیشنهاد نموده و طرح‌هایی نیز برای "جامعه‌ایکه باید جایگزین نظام موجود" شود ارائه میدهند و در حقیقت با نفی این هدف نهائی هدف دیگری را فرا روی خود قرار میدهند. "برنامه ۵ نفره" در این باره مینویسد:

"نظام سوسیالیسم دموکراتیک که ما برای آینده جامعه‌مان پیشنهاد میکنیم از لحاظ جهانی با سیر فکر و عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن نوزدهم و کارل مارکس و فردریک انگلس، بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی علمی، با فعالیت متفکران و رهبران بعدی این جنبش مانند ولادیمیر ایلیچ لنین، روزا

عدالت و برابری ... واقعی چیست. اینکه بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، تامین عدالت و برابری واقعی را تنها در فاز بالائی جامعه کمونیستی ممکن می‌شردند، همین پیش‌شرط‌های مادی را مدنظر قرار می‌دهند.

"نظام پیشنهادی" برنامه ۵ نفره سوسیالیسم دموکراتیک نامیده شده است و چنانچه از توضیحات برنامه مستفاد میشود این تاکید بدلیل اهمیت محوری آزادیهای سیاسی در "نظام پیشنهادی" است. برنامه در این باره مینویسد: "بدون آزادیهای سیاسی، هرگونه دموکراسی مفهوم خود را از دست میدهد و بدون دموکراسی، سوسیالیسم از مضمون خود تهی میشود."

بعبارت دیگر از دیدگاه برنامه آزادیهای سیاسی وجه مشخصه محوری "نظام پیشنهادی" است. در این "نظام" همچنین بر "آزادی تشکل‌های صنفی، سیاسی و اجتماعی یعنی پلورالیسم نظری، سندیکائی و سیاسی" تاکید میشود. در این نظام پیشنهادی علاوه بر این، "برای لغو تبعیض و تامین برابری شهروندان در برابر قانون و سایر مواهب جامعه باید استقلال دولت از هرگونه ایدئولوژی تضمین شود" این "نظام پیشنهادی" از "طریق بکارگیری اشکال گوناگون، مالکیت عمومی، تعاونی و خصوصی و فردی و ترکیب‌های گوناگونی از آنها و در عین حال بکارگیری مکانیسم‌های بازار" متحقق میگردد.

گرچه برنامه ۵ نفره تعریف روشن و دقیقی از مشخصه‌های اصلی "جامعه پیشنهادی" ارائه نکرده ولی این اظهارات تصویری از "نظام آرمانی" برنامه بدست میدهد که بلحاظ زیربنای اقتصادی، اقتصادی مختلط (پلورالیستی) است که مالکیت خصوصی در آن محترم شمرده میشود. از نابودی طبقات در این جامعه سخنی در میان نیست و جامعه مشتمل از طبقات مختلف است و بر ضرورت تشکل‌های طبقاتی (سندیکائی، صنفی، سیاسی و اجتماعی) تاکید میشود. طبیعتاً هنگامیکه مالکیت خصوصی محترم شمرده میشود و طبقات وجود دارند، از "لغو استثمار انسان از انسان" و "محو نابرابریهای اجتماعی و سیاسی ناشی از تقسیم جامعه به طبقات" هم نمی‌تواند سخنی در میان باشد و برنامه بدرستی در "نظام پیشنهادی" اش هیچگونه اشاره‌ای به آنها نمی‌کند. در چنین نظامی عدالت و برابری واقعی بین افراد جامعه نیز نمی‌تواند تامین گردد و برنامه حداکثر میتواند خواستار "برابری شهروندان در برابر قانون" و "عدالت بیشتر" شود نه برابری و عدالت واقعی.

در "نظام پیشنهادی" برنامه ۵ نفره هم طبقات وجود دارند و هم استثمار فرد از فرد، هم دولت و هم دموکراسی بمثابة شکلی از دولت و هم نابرابری اجتماعی و سیاسی ...، یک چنین "نظامی" از بیخ و بن با جامعه کمونیستی که ما در راه نیل به آن مبارزه میکنیم متفاوت است. در جامعه کمونیستی استثمار انسان از انسان لغو میشود، طبقات نابود میگردد و دولت زوال مییابد و دموکراسی بمثابة شکلی از دولت نیز همچنین، و برابری و عدالت واقعی بین افراد جامعه میتواند تامین گردد.

دموکراسی بمعنای برابری واقعی بین افراد جامعه تنها در جامعه کمونیستی میتواند تحقق یابد که طبقات نابود شده‌اند و اصل از هرکس طبق استعدادش و بهرکس طبق نیازش عملی شده است. بدین معنا جامعه کمونیستی واقعا جامعه‌ایست دموکراتیک.

با از بین رفتن طبقات و نابرابریهای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن و پدید آمدن اجتماعی از افراد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان باشد، تشکل‌های صنفی و سیاسی، طبقاتی نیز موضوعیت خود را از دست میدهد. دولت نیز زوال مییابد و تضمین استقلال آن از ایدئولوژی نیز مطرح نیست.

شعار برابری بورژوازی، در برابری شهروندان در مقابل قانون و لغو امتیازات طبقاتی خلاصه میشود، شعار برابری پرولتاریا الغاء طبقات معنا میدهد و نویسندگان برنامه در حد برابری طلبی بورژوازی متوقف مانده‌اند. دموکراسی طلبی آنان از چارچوب بورژوازی فراتر نمیرود و از آنجا که آزادیهای سیاسی در محور دموکراسی بورژوازی قرار دارد، حق دارند که از دیدگاه خود عنوان نمایند که بدون آزادیهای سیاسی دموکراسی مفهوم خود را از دست میدهد.

"نظام پیشنهادی" برنامه ۵ نفره گرچه سوسیالیسم نامیده شده است ولی این نامگذاری نباید ما را به اشتباه بیاندازد این "نظام پیشنهادی" هیچ قرباتی با سوسیالیسم یعنی فاز اول جامعه کمونیستی از دیدگاه سوسیالیسم علمی ندارد. یک چنین "سوسیالیسمی"، سوسیالیسم بورژوازی و نظامی است که در آن نشانی از "محو استثمار انسان از انسان"، "پایان دادن به تقسیم جامعه به طبقات و نابرابریهای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن" و "سازماندهی برنامه‌ریزی شده تولید بگونه‌ایکه رفاه کامل و رشد آزاد افراد جامعه را تضمین کند" نیست. الحق بدرستی نویسندگان برنامه تاکید کرده‌اند که این نظام از لحاظ ملی با تلاشهای عدالت‌خواهانه مشروطه‌طلبان و جمهوری‌خواهان دوران نهضت مشروطیت و مبارزات دکتر مصدق ارتباط دارد و ادامه گسترش آنهاست، اما ناروا و بی‌جهت به پیوند و ارتباط با سیر فکر و عمل مارکس و انگلس، لنین و ... و کمونیستهای ایرانی اشاره نموده‌اند چرا که این "نظام پیشنهادی"

تنها آن هنگام میتوان بر افق محدود حقوق بورژوازی از هرجهت فائق آید و جامعه میتواند بر پیچ خود بنویسد: "هرکس طبق استعدادش و هرکس بر طبق نیازش"

مارکس و انگلس بدون اینکه دچار خیالیبافی گردند، این واقعیت را در نظر می‌گرفتند که با سرنگون شدن سرمایه‌داری افراد بلافاصله نمی‌توانند یاد بگیرند که بدون توجه به هیچگونه میزانی برای حقوق به نفع جامعه کار کنند و الغاء سرمایه‌داری بلافاصله نمی‌تواند موجبات اقتصادی آنچنان تحولی را فراهم سازد که "شعار از هرکس به اندازه استعدادش و به هرکس به اندازه نیازش" تحقق یابد. آنها نه تنها به ضرورت یکدوران گذار از جامعه سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی اشاره مینمودند بلکه تمایز بین فاز پائینی جامعه کمونیستی (که معمولاً سوسیالیسم نامیده میشود) و فاز بالائی آنرا توضیح میدادند.

در فاز نخستین جامعه کمونیستی "حقوق بورژوازی" فقط میزانی که تحول اقتصادی اجازه میدهد یعنی در مورد وسائل تولید الغاء میشود و نه بطور کامل. بخش دیگر آن بعنوان تنظیم‌کننده تقسیم محصولات و تقسیم کار در بین افراد جامعه باقی خواهد ماند. عملی شدن اصل سوسیالیستی "محصول برابر در مقابل کار برابر" در این فاز هنوز "حقوق بورژوازی" را که به افراد نامتساوی در برابر کار در واقع نامتساوی محصول برابر میدهد بر طرف نمیسازد و این نقیصه‌ای ناگزیر در نخستین فاز جامعه کمونیستی است. در این فاز استثمار فرد از فرد غیرممکن میگردد اما تفاوت در ثروت باقی خواهد ماند و این تفاوتی غیرعادلانه است لذا نخستین فاز کمونیسم هنوز نمی‌تواند عدالت و برابری را تامین کند. ولی پس از عملی شدن برابری همه افراد جامعه نسبت به تملک وسائل تولید یعنی برابری کار و برابری در دستمزد ناگزیر این مساله مطرح خواهد شد که جامعه فراتر رفته و از برابری صوری به برابری واقعی یعنی اجراء اصل "از هرکس طبق استعدادش و بهرکس طبق نیازش، برسد.

بدین ترتیب هنگامیکه هدف نهائی خود را ساختمان جامعه کمونیستی اعلام میکنیم، این بمعنی در نظرنگرفتن مراحل مختلف و دوران گذار به چنین جامعه‌ای نیست. ولی این هدف نهائی باید در برنامه حقیقتاً کمونیستی بطور روشن و علمی مشخص شود. مارکس و انگلس تعریف علمی درباره جامعه کمونیستی را فرموله کردند و در برنامه‌های کمونیستی نیز بر همان مضمون تاکید شد که عبارت است از:

"انقلاب سوسیالیستی با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و مبادله بجای مالکیت خصوصی و استقرار سازماندهی برنامه‌ریزی شده تولید بگونه‌ایکه رفاه کامل و رشد آزاد همه افراد جامعه را تضمین کند، به استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات و نابرابریهای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن خاتمه داده و از این طریق بشریت را آزاد میسازد"

در این تعریف علمی و موجز، "جایگزین شدن مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و مبادله بجای مالکیت خصوصی"، "استقرار سازماندهی برنامه‌ریزی شده تولید بگونه‌ایکه رفاه کامل و رشد آزاد افراد جامعه را تامین کند"، "لغو استثمار انسان از انسان"، "نابودی طبقات، و" "محو نابرابریهای سیاسی و اجتماعی ناشی از آن" مورد تاکید قرار گرفته که مشخصه‌های اصلی جامعه کمونیستی و هدف نهائی کمونیستها را مشخص مینماید. این تعریفی است علمی، موجز و روشن درباره جامعه کمونیستی که ما نیز بر آن تاکید داریم و هدف نهائی مبارزه کمونیستها بشمار آورده و در راه نیل به آن مبارزه میکنیم.

"برنامه پنج‌نفره" مبارزه برای ساختمان جعه کمونیستی را که هدف نهائی مبارزه کمونیستها بشمار می‌آید، حذف نموده و بجای آن جامعه دیگری را برای آینده پیشنهاد کرده و مبارزه برای نیل به این "نظام پیشنهادی" را فراره خود قرار میدهد و در حقیقت هدف نهائی دیگری را برمیگزیند. این جامعه پیشنهادی "نظام سوسیالیسم دموکراتیک" نامیده میشود و نویسندگان برنامه به پیوند میان "نظام پیشنهادی" خود با سیر فکر و عمل مارکس و انگلس و لنین اشاره میکنند. اما تاملی در تعریف‌های مبهم، ناروشن و غیردقیق درباره "نظام پیشنهادی" که بیش از نیمی از آن انشاءپردازی است نشان میدهد که این "پیوند" در واقعیت امر چیزی جز گسست کامل نیست و نویسندگان برنامه کاری بجز بعبارت گرفتن کلمه "سوسیالیسم" و نفی تمامی آموزشهای بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی نکرده‌اند.

تاملی درباره قلمفرسائی‌های نویسندگان برنامه درباره "محسنت" نظام پیشنهادی‌شان گریه را نمیکشاید، چرا چنین تعریف و تجدیلهائی را تقریباً تمامی کسانی که "نظامی" را ارثه میدهند درباره "نظام پیشنهادی" شان بر زبان می‌آورند. سوسیالیستهای تخیلی نیز درباره محسنت سیستمهای اختراعی و مدینه‌های فاضله پیشنهادی خود قلمفرسائی بسیار کردند. بجای عطف توجه به این قلمفرسائی‌ها و وعده و وعیدها باید این موضوع را در مرکز توجه قرار داد که چگونه این "وعده"ها می‌خواهد متحقق شود و پیش‌شرط مادی تحقق آنها کدامست. میتوان درباره تامین عدالت و برابری واقعی افراد جامعه قلمفرسائی کرد، اما باید این موضوع اصلی را درک کرد که پیش‌شرط‌های مادی تامین

مبارزه‌ی پرولتاریا اعتراف کنند.

"برنامه ۵ نفره" با نغی جنبش کارگری، نقش و رسالت تاریخی طبقه کارگر، تضادهای طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی، حاکمیت طبقه کارگر و... در یک موضع کاملا بورژوا - لیبرالی قرار گرفته است. مینا قرار دادن "مردم و دموکراسی" از جانب برنامه پوششی است برای توجیه موضع لیبرالی و نغی نقش طبقه کارگر، تضادهای طبقاتی و خصلت طبقاتی دموکراسی، دموکراسی مورد نظر "برنامه ۵ نفره" که آزادیهای سیاسی در محور آن قرار دارد در چارچوب دموکراسی بورژوائی محصور و محدود است. تکرار کلمه مردم در "برنامه ۵ نفره" نه بدلیل توجه نویسندگان آن به منافع اکثریت زحمتکش جامعه بلکه برای ماستمالی و نغی تضادها و اختلافات طبقاتی است. توده‌ها از نظر نویسندگان این برنامه نه سازندگان تاریخ بلکه "ماشین رای‌کنشی" بشمار می‌آید. بهمین دلیل است که آنها به "نتایج سیاسی آرای مردم" توجه دارند ولی شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ایکه توده‌ها تحت آن شرایط رای می‌دهند را مد نظر قرار نمی‌دهند و این حقیقت ساده را درک نمی‌کنند که تحت شرایط سرمایه‌داری که دولت بوروکراتیک و نظامی بالای سر توده‌ها قرار دارد و اهرمهای قدرت سیاسی و اقتصادی در دست بورژوازی است و اکثریت زحمتکش تحت فشار اقتصادی و سیاسی قرار دارند، نتایج آرا توده‌ها معمولا به نفع سرمایه‌داران تمام می‌شود و هزاران رادع و مانع بر سر راه اعمال اراده واقعی زحمتکشان قرار دارد و اکثریت محروم جامعه برای اینکه بتوانند واقعا آزادانه رای داده و انتخاب نمایند و اراده‌اش را بطور آزادانه اعمال نماید باید ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی را درهم شکسته و سلطه سرمایه را برافکنند و اهرمهای قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست گیرند.

برای گذار به "نظام پیشنهادی" "برنامه ۵ نفره"، نه انقلاب اجتماعی پرولتاریائی ضرورت دارد، نه طبقه کارگر نقش و رسالت تاریخی‌ای برعهده دارد و بطریق اولی دیکتاتوری پرولتاریا نیز محلی از اعراب نخواهد داشت. از طریق رفوم این گذار ممکن خواهد گردید. البته برای گذار به چنان "نظامی"، چنین طریقی هم باید پیموده شود.

۳- انترناسیونالیسم پرولتری:

تکامل مبادله بین‌المللی و تولید برای بازار جهانی با بوجود آوردن پیوندهای نزدیک میان ملل جهان به جنبش رهائی‌بخش پرولتاریا خصلت بین‌المللی بخشید. همبستگی بین‌المللی کارگران و انترناسیونالیسم پرولتری در شرایط کنونی با گسترش روزافزون مناسبات بین‌المللی اهمیت روزافزونی کسب می‌نماید. بدون این همبستگی و اتحاد، پیروزی پرولتاریا در کشورهای جداگانه و غلبه بر تلاشهای بورژوازی در عرصه بین‌المللی برای به شکست کشاندن انقلابات و مبارزه پرولتاریا، امکان پذیر نیست، بدین لحاظ انترناسیونالیسم جز جدائی‌ناپذیر فعالیت کونیستی است و همانطور که مارکس و انگلس تاکید می‌کنند: "کونیستها در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف‌نظر از منافع ملی‌شان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند."

"برنامه ۵ نفره" هیچگونه اشاره‌ای به خصلت بین‌المللی جنبش طبقه کارگر و انترناسیونالیسم پرولتری ندارد که البته کاملا منطقی است. نویسندگان این برنامه که جنبش مستقل طبقه کارگر و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی را نغی و انکار خود را مدافع منافع طبقه کارگر نمی‌شناسند، کاملا طبیعی و بدیهی است که انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین‌المللی کارگران را نیز مردود بشمارند.

"دوران تاریخی کنونی"

دوران تاریخی کنونی که با انقلاب اکتبر آغاز گردید، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دوران انقلابهای سوسیالیستی و رهائی‌بخش است. طبقه بین‌المللی کارگر در محور و راس دوران کنونی قرار دارد. وقوع دهها انقلاب بزرگ و کوچک از اکتبر بدینسو و تکامل انقلابی‌هایی که تحت رهبری طبقه کارگر در آنها تأمین شده بود در جهت سوسیالیسم، صحت این استنتاج علمی را بروشنی نشان می‌دهد.

طی ایندست بارها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری موقعیت انقلابی فرا رسیده است. گرچه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بورژوازی انحصاری با یگارگیری دستاوردهای علمی و فنی و انتقال بار مهمی از بحران بر دوش کشورهای تحت سلطه توانسته است بحرانهای اقتصادی و اجتماعی را تا درجه‌ای مهار نماید، اما نتوانسته است خود را از بحرانهای ادواری که ذاتی سرمایه‌داری است رها سازد.

کشورهای تحت سلطه‌یمنابیه بخشی از مجموعه سیستم جهانی به کانون بحرانهای حاد و زمزم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و انفجارات انقلابی تبدیل

هیچگونه پیوندی با فکر و عمل آنان ندارد و بجز گسست کامل چیز دیگری بشمار نمی‌آید.

۲- مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا:

این فکر مارکس که "سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان، بین طبقات حاکم و محکوم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون این مبارزه بجائی رسیده است که طبقه استثمارشونده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمی‌تواند از یوغ طبقه استثمارکننده و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند"، همانگونه که انگلس تاکید می‌کند برای تاریخ همان اهمیت را داراست که تئوری داروین برای زیست‌شناسی، این فکر که حاصل بررسی علمی تاریخ تکامل جوامع بشری، تضادهای جامعه سرمایه‌داری و روند تکامل آن و گسترش مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی می‌باشد از بنیانی‌ترین آموزش‌های علمی مارکس و انگلس درباره تکامل اجتماعی است. برپایه همین درک ماتریالیستی و دیالکتیکی از تکامل تاریخ بود که بنیانگذاران سوسیالیسم علمی اجتناب‌ناپذیری نابودی سرمایه‌داری و گذار به کونیسم، فناء بورژوازی و پیروزی پرولتاریا را استنتاج نمودند و ضرورت انقلاب سوسیالیستی را اثبات کردند، نقش تاریخی پرولتاریا را توضیح داده و تاکید نمودند که رهائی پرولتاریا تنها بدست خود وی و از طریق انقلاب کارگری می‌تواند صورت بگیرد. آنان همچنین با بررسی و جمع‌بندی تجارب تاریخی مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، ضرورت یکدوران گذار از سرمایه‌داری به کونیسم و ضرورت وجود دولت در این دوران که ماهیت‌اش چیزی بجز دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌باشد را استنتاج نمودند. انقلاب سوسیالیستی و گذار به کونیسم از دیدگاه سوسیالیسم علمی، نه حاصل اجرای عملی نقشه‌های اجتماعی مارکس و انگلس، بلکه محصول تکامل اجتماعی و نتیجه گریزناپذیر گسترش مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی بوده و رسالت تاریخی طبقه کارگر بشمار می‌آید. وظیفه کونیستها بمثابه کسانیکه به شرایط و جریان و نتایج جنبش پرولتری پی‌برده‌اند، اینستکه طبقه کارگر را آگاه و متشکل نمایند تا قادر به انجام رسالت تاریخی‌اش گردد.

در یک برنامه حقیقتا کونیستی این اهداف و وظایف بطور صریح و روشن باید مشخص شود که ما بدینصورت آنرا فرمولبندی می‌کنیم:

۱- ما بمثابه بخشی از جنبش کونیستی، هدف نهائی‌مان، همانند کونیستهای سراسر جهان ساختمان جامعه کونیستی است. ما منافع جدا از طبقه کارگر نداشته و برای اینکه طبقه کارگر قادر به انجام رسالت خود گردد، وظیفه خود می‌دانیم که تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و سرمایه‌داران را آشکار کنیم، اهمیت تاریخی، خصلت و شرایط انقلاب سوسیالیستی را برای کارگران توضیح دهیم، وضعیت چاره‌ناپذیر کارگران و توده‌های زحمتکش را در جامعه سرمایه‌داری و ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی برای رهائی از یوغ سرمایه‌داری را برای آنان آشکار کنیم و پیگیرانه در جهت سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر که قادر باشد مبارزه طبقه کارگر را در تمامی اشکال آن رهبری کند، مبارزه می‌کنیم.

۲- رهائی طبقه کارگر تنها بدست خود وی می‌تواند صورت بگیرد. دیگر طبقات جامعه قادر به نابودی بنیادهای نظام سرمایه‌داری نیستند. انقلاب سوسیالیستی که نتیجه ناگزیر تکامل سرمایه‌داری است، برای رهائی واقعی طبقه کارگر ضروری است.

۳- شرط تحقق انقلاب سوسیالیستی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست که به پرولتاریا امکان می‌دهد هر گونه مقاومت از جانب استثمارگران را خنثی و سرکوب سازد و تمامی موانعی را که بر سر راه ساختمان سوسیالیسم قرار دارد از میان بردارد.

"برنامه ۵ نفره" نسبت به این اصول و بنیادهای فعالیت کونیستی چه موضعی اختیار می‌کند؟ در یک کلام نغی کامل در "برنامه ۵ نفره" نه از تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و سرمایه‌داران سخنی درمیان است، نه از ضرورت و اجتناب‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی، و نه از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار از سرمایه‌داری به کونیسم "برنامه ۵ نفره" اساسا نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا را نغی کرده و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی و موجودیت جنبش کارگری را انکار می‌کند و تضادهای طبقاتی را ماستمالی می‌کند. اگر از دریچه این برنامه به دنیای معاصر بنگریم اساسا جنبش طبقه کارگر محو می‌شود تا چه رسد به مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی و چشم‌انداز تاریخی آن و این سر شرایطی است که جنبش طبقه کارگر آنچنان گسترش یافته که حتی مرتجع‌ترین نیروها نیز ناچارند به وجود و

نمی‌گیرد. ساخت طبقاتی جامعه و جایگاه طبقات و اقشار مختلف روشن نمی‌گردد و تضادهای طبقاتی نیز اساساً ماستمالی شده و نفی می‌گردد. آنچه اساساً مورد اعتراض واقع می‌شود، استبداد سیاسی حاکم و نقض آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک توده‌هاست. که در جوهر خود چیزی فراتر از انتقاد لیبرالی از مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم در جامعه ایران نیست.

"برنامه ۵ نفره" نه علل و منشا بحرانهای اقتصادی و اجتماعی، خصلت و اجتناب‌ناپذیری آنها را مشخص می‌نماید، نه به موانع اصلی و واقعی رشد و تکامل سریع جامعه اشاره می‌کند و نه سخنی از ضرورت انقلاب می‌آورد. آنچه اساساً مورد "انتقاد" واقع می‌شود "استبداد مذهبی" است، آنچه ضرورتش توضیح داده می‌شود یک تحول رفرمیستی و غیرانقلابی است و آنچه هدف قرار داده می‌شود "گذار از دیکتاتوری به دموکراسی" از طریق ائتلاف گسترده است.

تاملی در مضمون "دموکراسی" مورد مطالبه نویسندگان برنامه بروشنی نشان میدهد که این مطالبات در مقایسه با مطالبات بورژوا - دموکراتیک نیز بسیار محدود و ناقص است و در چارچوب مطالبات بورژوا - لیبرالی می‌گنجد. بعنوان نمونه در "مطالبات برنامه ۵ نفره" بجای تضمین حق ملل ساکن ایران در تعیین آزادانه سرنوشت خویش، انحلال دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک و ایجاد نهادهای دموکراتیک و توده‌ای، جایگزینی سیستم انتخابی مقامات و مسئولین بجای سیستم انتصابی و تضمین حق انتخاب‌کنندگان در عزل و نصب انتخاب‌شوندگان، انحلال کلیه ارگانهای مسلح رژیم و ایجاد ارتش انقلابی و تسلیح توده‌ها، مطالبات مبهم، محدود و ناقصی از قبیل، شناسائی خودمختاری خلق‌ها، دموکراتیزه کردن دستگاه دولتی، ارتش و قوه قضائیه گنجانده شده است.

در یک کلام انتقاد لیبرالی از جامعه ایران، توضیح ضرورت یک تحول رفرمیستی و لیبرالی و هدف قرار دادن دموکراسی لیبرالی جوهر "برنامه ۵ نفره" را در عرصه ملی تشکیل می‌دهد که در پیوند تنگتنگ با دیدگاه لیبرالی برنامه در رابطه با مضمون تحولات تاریخی دوران کنونی قرار دارد. این برنامه اساساً انقلاب و ضرورت آنرا در ایران و سراسر جهان نفی کرده و لذا بحث درباره‌ی خصوصیات انقلاب ایران، ضرورت رهبری طبقه کارگر و لزوم درهم‌شکستن ماشین دولتی بوروکراتیک و نظامی در انقلاب نیز با نویسندگان برنامه بی‌مورد خواهد بود. نویسندگان "برنامه ۵ نفره" در "تحولات" رفرمیستی مورد نظر خویش نیز نقشی برای طبقه قائل نیستند و بالاتر از آن موجودیت جنبش کارگر در ایران را نفی می‌کند و طبقه کارگر چندمیلیونی در ایران را به رسمیت نمی‌شناسند.

خلاصه کنیم "برنامه ۵ نفره" در کلیت خود، "سوسیالیسم" بورژوازی را هدف نهائی خود قرار می‌دهد و با نفی ضرورت انقلاب سوسیالیستی از طریق رفرم "نظام بی‌بشهادی" اش را می‌خواهد متحقق سازد، تضادهای آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و سرمایه‌داران و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی را در عرصه ملی و جهانی نفی کرده و انترناسیونالیسم پرولتری را مردود اعلام می‌کند، ضرورت انقلاب در ایران را نفی کرده و هدف مقدم‌اش در جامعه ایران تحقق رفرمهای بورژوا - لیبرالی است و از موضع بورژوا - لیبرالی در عرصه بین‌المللی جهت‌گیری کرده و دوران کنونی را دوران گذار از "دیکتاتوری به دموکراسی بورژوا - لیبرالی" و دوران اصلاحات رفرمیستی ارزیابی می‌کند و بدین ترتیب گرایش سوسیال - لیبرالی و رفرمیستی آشکاری را متجلی می‌سازد. ما منافعی جدا از طبقه کارگر نداریم، هدف نهائی‌مان ساختمان جامعه کمونیستی است، آشکارکردن تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و سرمایه‌داران و توضیح ضرورت انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا برای رهایی طبقه کارگر و گذار به سوسیالیسم را وظیفه خود بشمار می‌آوریم، در جهت سازماندهی هم‌مونی پرولتری و تحقق انقلاب اجتماعی پرولتری مبارزه می‌کنیم، از همبستگی جهانی کارگران و انترناسیونالیسم پرولتری قاطعانه دفاع می‌کنیم، هدف مقدم ما در جامعه ایران پیروزی انقلاب دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری و استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای به رهبری طبقه کارگر است، دوران تاریخی کنونی را دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و دوران انقلابات سوسیالیستی و رهایی‌بخش ارزیابی می‌کنیم و در راستای پیشرفت انقلاب جهانی تلاش می‌ورزیم.

اختلاف ما با نویسندگان "برنامه ۵ نفره"، اختلاف بین دو جهان‌بینی پرولتری و بورژوازی، اختلاف بین انقلاب و رفرم است.

"ائتلافهای سیاسی و مساله جبهه"

ما بر اساس برنامه و اهدافی که فراراه مبارزه انقلابی خویش قرار می‌دهیم، در راستای ایجاد شرایط ذهنی لازم برای پیروزی انقلاب دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری و استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای بمانه هدف مقدم خویش، تلاش می‌کنیم و بنابراین متمرکزکردن انرژی برای

شده‌اند، انقلاب در این کشورها بی‌دری می‌فرامی‌رسد، این فاکتها نشانه بحران عمومی در سیستم جهانی سرمایه‌داری و اجتناب‌ناپذیری انقلابات سوسیالیستی و رهایی‌بخش است.

بحران در کشورهای سوسیالیستی نیز در شرایط کنونی به نوبه خود نشان میدهد که توقف در پیشرفت انقلاب سوسیالیستی و بروز انحراف در آن و سدشدن تکامل جامعه در مسیر سوسیالیسم، حاصلی جز بحران نخواهد داشت. راه‌حل این بحران در هر کشوری خصوصیات ویژه خود را می‌تواند داشته باشد، اما حل این بحران اساساً با هموارنمودن راه پیشرفت انقلاب سوسیالیستی میسر خواهد بود. این موضوع نیز از زاویه دیگری ضرورتهای عینی گذار به سوسیالیسم را اثبات می‌کند.

"برنامه ۵ نفره" گرچه درک روشن و فرمولبندی صریحی از مضمون دوران تاریخ کنونی ارائه نمی‌کند ولی مجموعه انشاپردازیها، حکما و ارزیابی‌های آن درباره‌ی کشورهای سوسیالیستی، کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و "جهان سوم"، نشان می‌دهد که نویسندگان برنامه "گذار از نظام توتالیتر به نظام دموکراتیک" در کشورهای سوسیالیستی، تخفیف تضادهای سرمایه‌داری و "حساسیت بیشتر نسبت به آزادیها و حقوق دموکراتیک" در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و "استقرار دموکراسی و آزادیهای سیاسی" در کشورهای "جهان سوم" را مضمون اصلی تحولات دوران کنونی بشمار می‌آورند. به بیان موجز آنها مبارزه برای "آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک" را مضمون اصلی دوران تاریخی کنونی ارزیابی می‌کنند. از دیدگاه نویسندگان برنامه ارزیابی دوران تاریخی کنونی بمانه دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دوران انقلابات ذهنیگری و دکاتیسم می‌باشد، مضمون تحولات تاریخی و دوران‌ساز کنونی مبارزه برای تامین "آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک" در کشورهای مختلف صرفنظر از ساخت اقتصادی - اجتماعی آنهاست و دوران، دوران رفرم و اصلاحات دموکراتیک می‌باشد. جستجو برای یافتن طبقه‌ایکه در محور و راس دوران تاریخی قرار دارد در "برنامه ۵ نفره" نیز بی‌حاصل است، چرا که نویسندگان آن اساساً اعتقادی به مبارزه طبقاتی ندارند. برپایه چنین دیدگاهی است که "مبارزه علیه دیکتاتوری و برای آزادیهای سیاسی" ستون فقرات مشی باصطلاح "نوین" تعیین می‌گردد.

"ساخت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه ایران"

برنامه یک نیروی کمونیستی درصورتی می‌تواند برنامه‌ای حقیقتاً مارکسیستی بشمار آید که دارای خصلت علمی، انتقادی و انقلابی باشد و خصوصیات اصلی مناسبات حاکم در جامعه، روند عینی تکامل و موانع رشد و تکامل سریع را بروشنی مشخص نماید، ماهیت تضادهای طبقاتی را آشکار کند، جایگاه و نقش طبقات و اقشار اجتماعی را مشخص سازد، علل اصلی مصائب و بدبختی‌های اکثریت محروم را فاش سازد، ضرورت عینی انقلاب را اثبات نماید و راه پیشرفت سریع تکامل اجتماعی و رهایی طبقه کارگر و توده‌های ستمکش را نشان دهد. یک برنامه مارکسیستی در جامعه ایران باید سلطه مناسبات سرمایه‌داری و وابستگی به امپریالیسم را مشخص سازد، اجتناب‌ناپذیری بحرانهای ذاتی سرمایه‌داری در ایران و خصلت حاد و مزمن آنرا بدلیل وابستگی اقتصادی به امپریالیسم و ناهمگونی و ازهم‌گسیختگی ساخت اقتصادی روشن نماید، استثمار سرمایه‌داری را بمانه شیوه اصلی استثمار کارگران و توده‌های زحمتکش را مورد انتقاد قرار دهد، جایگاه و نقش طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار را بمانه دو قطب متضاد اصلی جامعه و جایگاه دیگر اقشار و طبقات را مشخص نماید، بی‌حقوقی مردم را تحت سلطه رژیم استبدادی جمهوری اسلامی روشن کند، برگسترش فقر و بدبختی اکثریت محروم و زحمتکش جامعه و ژرف‌تر شدن فاصله طبقاتی میان آنان و اقلیت استثمارگر تاکید ورزد، ضرورت سرنگونی رژیم استبدادی جمهوری اسلامی، درهم‌شکستن مناسبات مسلط کنونی، نابودی سلطه امپریالیسم و محو بقایای مناسبات پیشین را بمانه شرط تحول و تکامل سریع جامعه مشخص کند، خصلت دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری انقلاب ایران را صریحاً بیان دارد، نقش طبقه کارگر و ضرورت رهبری آنرا مورد تاکید قرار دهد و استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای را هدف مقدم طبقه کارگر قرار دهد و بر این پایه خواستهای مشخص در این مرحله از انقلاب را فرموله نماید.

"برنامه ۵ نفره" که آکنده از روح لیبرالی است، نخست از ثروتمندی و سرشاری منابع ایران تعریف می‌کند، به فقر و محرومیت اکثریت مردم اشاره می‌کند و آنرا نتیجه "رشد ناموزون، وابسته و ازهم‌گسیخته سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته و نتیجه سلطه رژیم‌های دیکتاتوری در طی دهه‌ها و قرون" بشمار می‌آورد. در حقیقت آنچه مورد "انتقاد" برنامه ۵ نفره قرار می‌گیرد و علت محرومیت اکثریت مردم بشمار می‌آید "ناموزونی، وابستگی و ازهم‌گسیختگی رشد سرمایه سرمایه‌داری" است و استثمار سرمایه‌داری بمانه علت اصلی فقر و محرومیت توده‌ها بشمار نمی‌آید، اساساً استثمار سرمایه‌داری در جامعه ایران نه تنها مورد انتقاد واقع نمی‌شود بلکه حتی مورد اشاره نیز قرار

درازه کنگره

شده است وبدون متمرکز کردن انرژی در راستای سازماندهی مبارزه در داخل بر پایه طرح و نقشه معین امکانپذیر نیست - طرح سازماندهی در شرایط کنونی باید بر اساس عدم تمرکز، شکل مستحکم و مخفی بر پایه انقلابیون حرفه‌ای، متمرکز کردن فعالیت در جنبش کارگری استوار باشد.

گرایش سوسیال - لیبرالی گرچه طرح و نظر مشخص و روشنی در این باره ارائه نمی‌دهد ولی به سازماندهی جنبش مستقل کارگری و متمرکز کردن فعالیت در جنبش کارگری و تلاش برای ایجاد سازمان مستحکم مخفی برپایه انقلابیون حرفه‌ای اساسا اعتقادی نداشته و با متمرکز کردن انرژی در راستای سازماندهی مبارزه در داخل نیز عملا مخالف است و در راستای ائتلافی از "بالا" حول برنامه اصلاحات لیبرالی و تاثیرگذاری بر جنبش عمومی از این طریق تلاش می‌ورزد، البته با برنامه، اهداف و مشی بورژوا - لیبرالی طبیعی است که جای سخنی هم از سازماندهی جنبش مستقل کارگری - متمرکز کردن انرژی در راستای سازماندهی مبارزه در داخل و ایجاد تشکیلات مستحکم مخفی بر بنیاد انقلابیون حرفه‌ای نیز نمی‌تواند در میان باشد.

"تجربه بخش اول کنگره مشترک و روش برخورد اصولی"

در روند تدارک کنگره سازمان فدائیان خلق ایران، نشست عمومی سازمان آزادی کار ایران (فدائی) و کنگره مشترک، پلاتفرمهای مختلفی ارائه گردید، در دور اول نشست سازمان آزادی کار ایران (فدائی) پلاتفرم ۵ نفره با اصلاحاتی بعنوان پایه وحدت به تصویب رسید، در کنگره سازمان فدائیان خلق ایران در دور اول هیچکدام از پلاتفرمها به تصویب نرسید و در چنین وضعیتی برای حفظ وحدت، پلاتفرم ۵ نفره با اصلاحات ۴ نفره که دارای خصلت التقاطی بود به تصویب رسید که در حقیقت بیانگر سازش بین بخشی از گرایش راست و چپ در کنگره بود و سپس کنگره مشترک تشکیل شد، در کنگره مشترک نیز هیچکدام از گرایشها حائز اکثریت نبود و بجز در موارد خاصی در بقیه موارد که بخش اول کنگره فرصت کرد بدانها بپردازد یا قطعنامه‌ای تصویب نشد یا مصوبات التقاطی رای آورد. حاصل این روش برخورد یعنی ماسمالی کردن اختلافات، التقاطی‌گری، تلاش برای حفظ وحدت بهر قیمت و سازش در اصول را همگی طی چند ماه گذشته با گوشت و پوست خود لمس نموده و تجربه کرده‌ایم. تشکیلات از سمت‌گیری روشن و مشخص در عرصه ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و پیشبرد مشی معین بازمانده و در بلاتکلیفی بسر می‌برد. انفعال در تشکیلات گسترش می‌یابد و روند جدائی تدریجی رفقایمان از تشکیلات طی می‌شود و بدین ترتیب تشکیلات در مسیر انفعال و اضحلال قرار دارد. در چنین وضعیتی شیوه‌های غلط و غیراصولی و ناسالم برخورد رشد می‌کند و بحران هر روز عمیق‌تر می‌شود. تشکیلات عملا به مجموعه‌ای از تناقضات تبدیل شده است هر کس بمیل خود مصوبات بخش اول کنگره را تعبیر و تفسیر می‌کند و خصلت التقاطی این مصوبات این امکان را بخوبی فراهم کرده است که تعابیر و تفاسیر مختلف بتوانند در جهات متضاد نیز صورت بگیرد، حتی در مواردی نیز که مصوبات روشن است تفاسیر کاملا متفاوت ارائه می‌شود. مثلا پذیرش برنامه بمثابة شرط عضویت در بخش اول کنگره به تصویب رسیده است اما یکی اینرا "التزام به برنامه" یعنی عملا پلورالیسم ایدئولوژیک معنی می‌کند یعنی در اساس آنرا از مضمون تهی می‌کند و دیگری با استناد به آن پلورالیسم ایدئولوژیک را نفی کرده و بر وحدت نظر حول مبانی اساسی برنامه‌ای در تشکیلات تاکید می‌ورزد، یکی از اینکه چنین شرطی برای عضویت پذیرفته شده است تلاش دارد خود را دلخوش نماید، دیگری از اینکه علیرغم آن در عمل پلورالیسم ایدئولوژیک پذیرفته شده است سعی می‌کند خود را قانع نماید ولی در واقعیت امر هر دو با تناقض مواجه‌اند.

واقعیت این است که اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی هر روز عمق بیشتر و دامنه گسترده‌تری بخود می‌گیرد و این جدا از روند عمومی طیف‌بندی‌ایکه در جنبش چپ ایران طی می‌گردد نیست. گروه‌بندیهای تشکیلاتی موجود با گروه‌بندیهای ایدئولوژیک - سیاسی در جنبش چپ انطباقی ندارد و گروه‌بندیهای نوین تشکیلاتی در انطباق با گروه‌بندیهای ایدئولوژیک - سیاسی بطور اجتناب‌ناپذیر می‌باید بوجود آید، عدم درک این ضرورت و مقاومت در برابر آن تنها به اتلاف انرژی و تعمیق و تداوم بحران می‌انجامد و حل آنرا به تعویق می‌اندازد.

بحث و اختلاف ما با گرایش سوسیال - لیبرالی، حول این یا آن موضوع، این یا آن جزء برنامه نیست حول کلیت برنامه، استراتژی، تاکتیکها و اساسی‌ترین مبانی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی است. وضع بگونه‌ایست که حول تمامی مسائل بنیادی و اغلب مسائل فرعی اختلافات اساسی موجود است. گرایش سوسیال - لیبرالی، با گرویدن به جهان‌بینی بورژوازی و مشی لیبرالی تمامی پیوندهای خود را با جهان‌بینی پرولتری و مشی انقلابی کاملا بریده و اساسا جایی در یک تشکیلات انقلابی و کمونیستی نمی‌تواند داشته باشد.

رفقائی که در حرف "سوسیال - دمکراسی" را "خطر و انحراف عمده" در

سازماندهی طبقه کارگر و تامین هژمونی آن در جنبش انقلابی را پایه اصلی فعالیت خود بشمار می‌آوریم و در جهت ایجاد جبهه‌های انقلابی و دموکراتیک کوشش می‌کنیم و گسترش همکاری با نیروهای انقلابی و مترقی در این راستا را در محور سیاستهای ائتلافی خود قرار می‌دهیم. از جمله درسهای مهم انقلاب بهمن آشکار کردن ماهیت ضدانقلابی بورژوازی لیبرال در ایران می‌باشد، در شرایط کنونی نیز فعالیت لیبرالها اساسا متوجه تشکیل ائتلاف و جبهه‌های بورژوا - لیبرالی و فرمیستی است و از همین رو افشا ماهیت توهمات بورژوا - لیبرالی جزء جدائی‌ناپذیر تلاش برای تشکیل جبهه انقلابی بشمار می‌آید.

گرایش سوسیال - لیبرالی در عرصه برخورد به احزاب و سازمانهای اپوزیسیون از اظهار نظر صریح و روشن تاکنون طفره رفته است. با این وجود تاکید در "برنامه ۵ نفره" مبنی بر اینکه "در هدف سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیتی دموکراتیک، ... افشار متوسط بورژوازی نیز ذینفع هستند" و دعوت تمامی نیروها را برای ائتلاف و تشکیل جبهه حول خواستهای محدود مطالبات بورژوا - لیبرالی در "قطعنامه درباره‌ی سیاست ائتلافی و اتحاد عمل"، جوهر سیاست ائتلافی این گرایش را که عبارتست از کوشش برای ائتلاف با بورژوازی لیبرال و تشکیل جبهه‌های فرمیستی برای اصلاحات بورژوا - لیبرالی، مشخص می‌سازد.

در رابطه با طرح شعارها و خواستهای مرحله‌ای در شرایط کنونی از نظر ما طرح خواستهای مشخص برای بسیج توده‌ها و ارتقا مطالبات آنها در راستای اهداف و خواستهای این مرحله انقلاب ضروری است و "کار، مسکن، آزادی" محوری‌ترین خواستهای توده‌ها بشمار می‌آید. لیکن طرح این شعارها و بسیج توده‌ها حول آن بمعنی کنار نهادن مطالبات و شعارهای انقلاب دمکراتیک نبوده، بلکه هدف بسیج توده‌ها و ارتقا خواستهای آن در راستای این شعارها و مطالبات می‌باشد.

گرایش سوسیال - لیبرالی عملا بخشی از خواستها و مطالبات روزمره مردم را تحت عنوان "گاریبه سیاسی" به پلاتفرم استراتژیک خود تبدیل کرده و رفرم را بجای انقلاب می‌نشانند.

"مشی وحدت در جنبش چپ"

در بطن جنبش چپ ایران طیف‌بندی‌های نوین در حال شکل‌گیری است. رفرمیسم حزب توده با شکست سهمگینی مواجه شده و رفرمیسم در شکل سوسیال - لیبرالیسم پا می‌گیرد. بخش مهمی از منشعبین حزب توده که حزب دمکراتیک مردم ایران را تشکیل داده‌اند پرچمدار سوسیال - لیبرالیسم گشته‌اند. روند رشد گرایشات سوسیال - لیبرالی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) طی می‌گردد و اغلب نیروهای این سازمان در چنین مسیری قرار گرفته‌اند. بخشی از سازمان ما نیز به سوسیال - لیبرالیسم گرویده‌اند که "برنامه ۵ نفره" تجلی بارز آنست. در سایر جریانان نیز چنین گرایشاتی بروز کرده است. جریان رفرمیستی سوسیال - لیبرالی انحراف اصلی و خطر عمده را در جنبش چپ ایران تشکیل می‌دهد که در جهت تبدیل جنبش چپ به زائده بورژوازی لیبرال تلاش می‌ورزد.

از سوی دیگر در جنبش چپ نیروهائی در جهت دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی قرار دارند که علیرغم دچار بودن به انحرافات سکتاریستی، دکماتستی و بوروکراتیک در جهت زدودن این انحرافات تلاش می‌ورزند. بخشی از نیروهای سازمان ما، راه کارگر و نیروهائی در طیف اقلیت در این چارچوب می‌گنجند.

دو جبهه مدافعين مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی و سوسیال - لیبرالها در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند، در چنین شرایطی مشی واقع‌بینانه و اصولی وحدت باید بر پایه تلاش برای تقویت همگرایی و گام برداشتن در راستای وحدت نیروهای مدافع مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی استوار باشد. ما بر این مشی وحدت تاکید داریم و هر گونه تزلزل برای گام برداشتن در این راستا را برای چپ انقلابی شدیداً زیان‌بار ارزیابی می‌کنیم.

گرایش سوسیال - لیبرالی تحت شعار "همه با هم" پلورالیسم ایدئولوژیک در تشکیلات را تبلیغ کرده و شرط پذیرش برنامه را بمثابة شرط عضویت مردود و کهنه‌شده تلقی می‌کند و گرچه مشی خود در رابطه با وحدت نیروهای چپ را فرصت‌طلبانه مکتوم نگه داشته و صریحا اعلام نمی‌کند ولی عملا سمت‌گیری وحدت آن در راستای وحدت با گرایش سوسیال - لیبرال نظیر حزب دمکراتیک و بخشی از اکثریت قرار دارد و جهت اصلی مبارزه ایدئولوژیک آن متوجه کوبیدن چپ انقلابی و تخطئه آنست.

"گسترش مبارزه در داخل کشور"

گسترش مبارزه در داخل بدون دگرگونی اساسی در روندی که تاکنون طی

نقد اجمالی بر يك برنامه ورشكسته

بهژن رضائی - ناصر رحیم‌خانی

که خود طرفدار آن بوده‌اند کوتاه نیایند، بلکه با توجه به پیشرفت مباحث و تجارب بین‌المللی، در همان راستای مترقیانه پیش بروند.

۷ نفر امضاءکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" در کنگره به "پلاتفرم وحدت" با اصلاحات فوق رای دادند. در این میان، ر. حیدر کشاورز حتی قبل از کنگره بطور صریح و تقریباً در تمام موارد و رفیق پرویز با صراحت و روشنی کمتر و در برخی موارد موافقت خود را با اصلاحات فوق‌الذکر مطرح کرده بودند ولی سایر رفقا همراه با ر. حیدر، چه بطور کتبی در مقالات مندرج در "درازه کنگره"، "کار" و مطالب درون تشکیلاتی و چه بطور شفاهی در کنفرانس‌ها، علیه مهم‌ترین موارد این اصلاحات یعنی علیه آزادی کامل احزاب و مرجعیت مردم در سوسیالیسم ورد "تابعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی"، اظهار نظر کرده و با شدت و ضعف متفاوت، آنها را بعنوان انحراف از اصول، گرایش به "سوسیال دموکراسی" و "سوسیال لیبرالیسم"، و زیر سؤال رفتن بنیادهای "مارکسیسم - لنینیسم" مورد انتقاد و حمله قرار داده بودند. با این حال، رفقا در کنگره تحت تاثیر بحث‌های نمایندگان یا ملاحظات سیاسی برای تأمین وحدت و یا هر دلیل دیگری به این اصلاحات رای دادند و ما و اکثر نمایندگان کنگره این، این امر را بفال نیک گرفتیم.

اما اینک رفقا در برنامه‌ای که ارائه داده‌اند، در واقع تمام اصلاحات مصوب کنگره را کنار گذاشته و نظرات و فرمولبندیهای رده‌شده و در عمل شکست خورده را، به جای آنها نهاده‌اند. در ماده مربوط به سوسیالیسم، به جای طرح آزادی کامل احزاب و مرجعیت مردم در سوسیالیسم، تز "آزادی تابع منافع انقلاب و سوسیالیسم" را که در کنگره مورد بحث مشخص قرار گرفته و رد شده بود، آورده‌اند. در طرح برنامه پیشنهادی رفقا میخوانیم:

"دولت پرولتری باید تجلی واقعی اعمال اراده آزاد کارگران و تاسی توده‌های زحمتکش بوده و وسیع‌ترین آزادیهای سیاسی... را تأمین نماید. هرگونه محدود ساختن آزادیهای سیاسی که بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم و خنثی ساختن اقدامات استثمارگران در بازپس گرفتن و احیای امتیازاتشان صورت بگیرد، خصلت موقت داشته و کمونیست‌ها باید تلاش نمایند این محدودیت‌ها کاهش یافته و ملغی شود" (درازه کنگره، شماره ۲، ص. ۶)

این عبارت در واقع همان بند اول پیشنهاد نشست عمومی سازمان آزادی کار است که در اصل از جزوه ر. حیدر به نام "دیدگاهها و مبانی وحدت" اخذ شده بود، ولی در کنگره سازمان فدائیان خلق و کنگره وحدت، پس از بحثی مفصل رد شده است. تنها تغییری که امضاءکنندگان برنامه "۸ نفره" در این عبارت داده‌اند، اینست که "قانونی بودن" محدودیت را حذف کرده‌اند تا شاید دست "دیکتاتوری پرولتاریا" در قلع و قمع کردن آزادی - که البته طبق معمول تحت عنوان منافع به اصطلاح "انقلاب و سوسیالیسم" توجیه میشود - و سرکوب "دشمنان سوسیالیسم" به "انواع و اشکال ممکن" - که این "دشمنان" و نوع و شکل سرکوبشان را هم خود حزب حاکم تعیین میکند - آزادتر باشد. بند اول پیشنهاد نشست عمومی سازمان آزادی‌کار، که در گزارش اجمالی از کنگره وحدت منتشر آمده است، بقرار زیر است:

"دموکراسی پرولتری باید وسیع‌ترین آزادیهای سیاسی و شرکت مستقیم، فعال، متشکل و گسترش یابنده توده‌ها در کلیه امور سیاسی - اقتصادی و اجتماعی... را تأمین و تضمین نماید. هرگونه محدود ساختن آزادی احزاب که بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم و خنثی کردن اقدامات استثمارگران در بازپس گرفتن و احیای امتیازاتشان صورت بگیرد، باید قانونی بوده و دارای خصلت موقت باشد. کمونیست‌ها باید تلاش نمایند این محدودیت‌ها کاهش یافته و نهایتاً ملغی شود" (اتحاد کار، شماره ۱، ص. ۵)

این پیشنهاد و در واقع کل پیشنهاد نشست عمومی آزادی کار، چنان با فضای مباحث کنگره سازمان فدائیان خلق ناسازگار بود که اصلاً جزو پیشنهادات برای بنای وحدت به رای گذاشته نشد. با این حال، امضاءکنندگان برنامه "۸ نفره"، با خیال آسوده، این بند را به جای نظر مصوب کنگره وحدت قرار داده‌اند. شاید برخی از امضاءکنندگان برنامه، (مانند ر. پرویز) مطرح کنند که از این مورد و نیز سایر موارد ناقص "پلاتفرم وحدت" مطلع نبوده‌اند. این اعتراض نه تنها وارد و صحیح نیست، بلکه عذر بدتر از گناه است و عدم درک مسائل و برخورد غیرجدی با آنها را نشان میدهد. اصلاحات پیشنهادی ر. حیدر کشاورز که در ادامه بحث مورد اشاره قرار خواهند گرفت، بیانگر آن است که امضاءکنندگان طرح برنامه، از تناقض آشکار آن با اصلاحات وارد شده در "پلاتفرم وحدت" آگاهی کامل داشته و علیرغم این امر، برنامه را امضا کرده‌اند. برعهده تک تک رفقااست که علت این رفتار نكوهیده را توضیح دهند.

در شماره دوم "درازه کنگره" (دور دوم)، دو طرح برنامه به چاپ رسیده است که اختلافات تئوریک - سیاسی موجود در سازمان ما و میزان درس‌گیری و تغییر هریک از دو جریان جناح عمده درون سازمان در پرتو تحولات سالهای اخیر جنبش کمونیستی جهانی و تجارب دهه‌ی گذشته ایران را با روشنی تمام به نمایش میگذارد. مطلب حاضر نقدی است اجمالی به طرح برنامه‌ای که علیرغم این تحولات عظیم و تکاندهنده، در همان چهارچوب‌های سنتی و عقب‌مانده‌ای قرار دارد که ورشکستگی به تقصیر آن بارها ثابت شده است و ما هر روز شاهد جلوه‌های دیگر از این ورشکستگی هستیم.

۱ - برنامه‌ای که حتی به مبان ادعائی خود هم وفادار نیست

امضاءکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" (بجز ر. حیدر که از موضع سنتی‌تر به "پلاتفرم وحدت" مصوب کنگره رای نداده بود)، جملگی مدافع "پلاتفرم وحدت" هستند و یا خود را چنین می‌شمارند و به همین دلیل، ظاهراً این پلاتفرم را مبنای تنظیم طرح برنامه خود قرار داده‌اند. این پلاتفرم عبارتست از پلاتفرم "۵ نفره" (۱ ارائه شده به اجلاس اول کنگره) در ترکیب با مجموعه اصلاحاتی که در کنگره به اصلاحات "۴ نفره" معروف شد. اصلاحات مهمی که در این سند صزرت گرفته است، عبارتند از:

- پذیرش صریح "آزادیهای سیاسی" و "آزادی احزاب" در سوسیالیسم و تصریح اینکه پذیرش آزادی احزاب، محدود به دوره‌ای که احزاب مخالف حزب حاکم حاکم در موضع اقلیت باشند، نیست، بلکه اصل تناوب و جابجاشدن و جایگزینی احزاب حاکم براساس نظر و آرای مردم را نیز دربر میگیرد. بهمین دلیل است که بدنبال بحثی مشخص و روشن در کنگره، پس از طرح پذیرش آزادی کامل سیاسی و آزادی احزاب در سوسیالیسم، این عبارت به "پلاتفرم وحدت" اضافه شد که "این امر بمعنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است" (اتحاد کار، شماره ۱، ص. ۳)

- درک از مفهوم و تعریف انترناسیونالیسم و ارتباط میان منافع ملی و منافع بین‌المللی، که در نتیجه مباحثات "اصل تابعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی" حذف گردید و به جای آن اصل بودن منافع ملی هر کشور در فعالیت کمونیست‌ها و در عین حال همبستگی بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفت.

دو اصلاحیه دیگر یکی در رابطه با رد فرمولبندی "ضدامیریالیستی و دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری" و تأکید بر فرمولبندی "ضدامیریالیستی - دموکراتیک با سنگگیری سوسیالیستی" برای توصیف انقلاب ایران و دیگری در رابطه با ضرورت جبهه‌ای "دموکراتیک - ضدامیریالیستی" با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تشکیل دولت موقت و فراخوان مجلس موسسان که در آن رهبری طبقه کارگر و کمونیستها وجود ندارد و در نتیجه با جبهه‌ای با هدف جمهوری دموکراتیک خلق متفاوت است، وارد "پلاتفرم وحدت" گردید. اصلاح اول، التقاط و اختلاط میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی را رفع میکرد و اصلاح دوم، به انحراف عدم همکاری جبهه‌ای با سایر نیروها جز با برنامه "دموکراسی خلقی" پایان میداد.

در مورد اصلاح مهم دیگر هم که به رد هر نوع "دیکتاتوری" و از آنجمله "دیکتاتوری پرولتاریا" مربوط میشد، هرچند که پیشنهاد کنارگذاشتن آن بیش از ۳۳ درصد آراء و پیشنهاد بازبودن بحث بر سر آن بیش از ۳۷/۸ درصد آراء را به خود اختصاص نداد، ولی برخی از مدافعان سرسخت دیکتاتوری پرولتاریا مانند رفیق رسول که قبل از کنگره بارها گفته بودند که دو نظر که یکی موافق و یکی مخالف "دیکتاتوری پرولتاریا" باشند، در چارچوب یک تشکیلات نمی‌کنند، تصریح نمودند که همزیستی این نظرات در تشکیلات امری ممکن و قابل قبول است. ما این تغییرات را نیز که ضربه‌ای مهم به فلسفه وجودی احزاب دگماتیک و مونولیتیک بود، مثبت ارزیابی کردیم و همراه با پیشنهاد حذف "دیکتاتوری پرولتاریا" از "پلاتفرم وحدت"، پیشنهاد بازبودن بحث بر سر این مقولات را نیز ارائه نمودیم.

چنانکه گزارش کنگره نشان میدهد هیچکدام از پیشنهادات فوق رای کافی نیاورد و ما بدلیل حفظ "دیکتاتوری پرولتاریا" و چارچوب عمومی کهنه و منسوخ "پلاتفرم وحدت" در زمینه مسائل تئوریک و بین‌المللی، به این پلاتفرم رای ندادیم، ولی هم در کنگره و هم پس از آن، بر ضرورت وفاداری طرفداران این پلاتفرم به اصلاحات مترقیانه‌ای که کنگره اعمال کرده بود، پافشاری کردیم و در مباحث خود تغییرات بیشتر در همین جهت را تشویق نمودیم. در جریان تدوین طرح برنامه‌های حاضر نیز بارها به برخی از رفقای "۸ نفره" که میخواستند طرح مشترکی ارائه دهند، موکداً توصیه کردیم که از "پلاتفرم وحدت"

درازه کنگره

زحمتکشان با تولید" و "خدشه دار شدن وحدت طبقه کارگر و اتحاد کارگران با دهقانان" از آن جمله‌اند. امضاکنندگان طرح برنامه، اگر معنا و مفهوم دقیق عبارات فوق را بدانند و یا اگر بدون تعصب در آنها غور کنند، براحتی در خواهند یافت که برخی از این انحرافات به تنهایی و بطریق اولی، مجموعه آنها برای تهی کردن سوسیالیسم از مضمون مردمی، دموکراتیک و انسانی خود کافی است. بنابراین، ما با مسأله‌ای پراهیمیت و جدی روبرو هستیم و باید ببینیم طرح برنامه این "انحرافات" و "عوارض منفی" را چگونه ریشه‌یابی می‌کند، از آنها چه نتایجی درباره تصورات و دیدگاه‌های تاکنونی درباره سوسیالیسم و جوانب مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک آن، چه نتایجی درباره تئوری عمومی سوسیالیسم و چه درس‌هایی در زمینه سیاسی می‌گیرد؟ ولی در طرح برنامه، تنها چیزی که یافت نمی‌شود چنین نتایج و درس‌هایی است. طرح برنامه صرفاً به "رشد بوروکراتیسم" اشاره می‌کند و تمام انحرافات فوق را "عوارض منفی رشد بوروکراتیسم" می‌خواند. گوئی تمام تئوری‌های رایج درباره سوسیالیسم و مختصات آن صحیح بوده‌اند و صرفاً و اتفاقاً آفت "بوروکراسی" موجب یک رشته "عوارض منفی" شده است و گوئی امضاکنندگان برنامه، حتی از زبان مقامات خود این کشورها، ضرورت تغییر اساسی در مفاهیم رایج تئوری سوسیالیستی و بازسازی همه‌جانبه و بنیادی نظام‌های موجود را نشنیده‌اند. این طفره‌روی و برده‌پوشی، با یک سؤال ساده فاش می‌شود: چرا علیرغم اینکه از همان آغاز بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سایر کشورها، بطور مداوم خطر "بوروکراسی" و ضرورت مبارزه با آن مطرح شده، باز هم بوروکراسی سرپای نظام و تاروپود آن را در بر گرفته است؟ طرح برنامه این سؤال اساسی را نیز با یک همانگونی بیفایده که در واقع تکرار خود صورت مسأله با عبارات دیگر است، دور می‌زند: از نظر طرح برنامه، علت "رشد بوروکراتیسم"، "دولتی کردن تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تحریف نقش حزب کمونیست و جایگزین شدن حزب به جای دولت" بوده است که همان "بوروکراتیسم" است و نه چیزی بیشتر و عمیق‌تر از آن. در طرح برنامه، بویژه وقت کاملی بکار رفته است تا لطمه‌ای به تئوری "سوسیالیسم تاکنون موجود" وارد نشود و انحرافات، جنبه تئوریک پیدا نکنند. بهمین خاطر است که بدون هیچ اشاره‌ای به تئوری‌های موجود درباره سوسیالیسم و یا به درک‌های رایج از "مارکسیسم" و "مارکسیسم - لنینیسم"، گفته می‌شود که بازسازی جاری در شرق، "برپایه پرنسیپ‌های سوسیالیسم علمی و اصول مارکسیسم - لنینیسم" پیش می‌رود. امضاکنندگان طرح برنامه، پس از آنکه بنیادهای تئوریک و گذشته را بعنوان شالوده بازسازی و حرکت آینده تأیید کردند، خود را مدافع بازسازی کشورهای سوسیالیستی، آنهم "بازسازی با خصلت انقلابی" میدانند. این موضع در صورتیکه رفاً واقعاً میدانستند یا میخواستند بدانند که در این کشورها چه می‌گذرد و معنای عبارات خود را می‌فهمیدند، می‌توانست یک موضع جدی باشد، ولی با اضافه کردن اینکه بازسازی باید براساس همان "مارکسیسم - لنینیسمی" که تاکنون راهنمای بنای این نظام‌ها بوده است، صورت گیرد، به یک شوخی و مضحکه تبدیل می‌شود:

"بروز این انحرافات کشورهای سوسیالیستی را با بحران جدی اقتصادی و سیاسی مواجه ساخته، آنها را در موضع تدافعی قرار داده و بازسازی با خصلت انقلابی را ضروری ساخته است.

"روند پرورستریکا و سرنوشت آن در اتحاد شوروی بعنوان نخستین و مهم‌ترین کشورهای سوسیالیستی برای آینده سوسیالیسم و تمامی پرولتاریای جهان اهمیت بزرگی کسب کرده است. ما از این روند که به ابتکار حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز گشته و برپایه پرنسیپ‌های سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم، که با گرایش سوسیال دموکراسی و بازگشت به سرمایه‌داری از یکسو و با گرایش محافظه‌گارانه و دکماتیسیم از سوی دیگر در اساسی‌ترین خطوط اش مبارزه می‌کند، حمایت می‌کنیم" (درازه کنگره، شماره ۴، ص. ۶)

طی بیش از ۷۰ سال کشورهای سوسیالیستی، تحت عنوان ایدئولوژی "مارکسیسم - لنینیسم" نظامی را بنا نهاده‌اند که مطابق ادعاهایی که تا همین اواخر داشتند میبایست "سریع‌ترین رشد نیروهای مولد"، "تحقق مالکیت مردمی"، "رفع بیگانگی انسان از تولید و همنوع جامعه"، "تبدیل دولت از ارگانی بالای سر مردم به ارگانی در خدمت آن"، "توزیع متعادل‌تر قدرت در جامعه و زوال تدریجی دولت بعنوان قدرتی مافوق مردم" را تحقق بخشد. در عمل، به جای تحقق این اهداف، نظام توتالیتری سر برآورده است. که حتی بنا به اذعان طرح برنامه "۸ نفره" در نقطه مقابل اهداف فوق قرار دارد: "عقب‌ماندگی نیروهای مولد"، "محرومیت خلق از مالکیت خلقی"، "رشد بیگانگی کارگران و زحمتکشان با تولید"، "دولتی کردن تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی" و بالاخره "تسلط ارگانهای قهر بر توده‌ها". امضاکنندگان طرح برنامه، به این واقعیت‌ها اذعان می‌کنند، ولی علیرغم تضاد فاحش میان این واقعیات و مبانی تئوریک - سیاسی‌ای که راهنمای عمل جنبش کمونیستی بوده‌اند، پس از مقداری بازی با کلمات

درباره انترناسیونالیسم و ارتباط منافع ملی و بین‌المللی، تمام بحث کنگره و مصوبه آن، این بود که منافع ملی هیچ کشوری نباید نادیده گرفته شود، بلکه این منافع باید اساس سیاست کمونیست‌های هر کشوری باشد. بهمین دلیل هم بود که اصل "تابعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی" پس از مباحث مفصل، از سند وحدت حذف گردید. علیرغم این امر، رفاقتی که خود مدافع "پلاتفرم وحدت" میدانند و آن را بنیاد برنامه‌ای خود می‌پندارند، رضایت داده‌اند تا همان موضع مردود درباره صرفنظر کردن از منافع ملی در برابر منافع بین‌المللی، با عبارتی دست و پا شکسته‌تر تکرار شود: "انترناسیونالیسم بمفهوم اینست که کمونیست‌ها در مبارزات طبقه کارگر ملت خود، مصالح مشترک کل طبقه کارگر را مد نظر قرار میدهند" (درازه کنگره، شماره ۴، ص. ۷). ر. حیدر در زیرنویس اصلاحی خود، این موضع را با اضافه کردن عبارت: "صرفنظر از منافع ملی‌شان" صراحت بیشتری بخشیده است.

سایر اصلاحات مصوب کنگره نیز دچار سرنوشت مشابهی شده است. فرمولبندی رد شده "انقلاب ضدامپریالیستی، دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری" دوباره احیا و در برنامه وارد شده و جنبه دموکراتیک - ضدامپریالیستی" یا هدف سرنوشتی رژیم، تشکیل دولت موقت و فراخوان موسسان با جنبه سرنوشتی رژیم و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، قاطعی شده و التقاطی بیفایده و فلج‌کننده حاصل شده است.

ر. حیدر کشاورز در یک "زیرنویس اصلاحی" به طرح برنامه "۸ نفره"، بدون تصریح تناقض آشکار این طرح برنامه با "پلاتفرم وحدت"، ضرورت طرح پذیرش آزادی احزاب و مرجعیت مردم در سوسیالیسم، اصلاح بند مربوط به انترناسیونالیسم مطابق "پلاتفرم وحدت" و جایگزینی لغت "ضدسرمایه‌داری" با "سمتگیری سوسیالیستی" را مورد تأکید قرار داده است. این زیرنویس، ضمن اینکه حساسیت رفیق را نسبت به وفاداری به پلاتفرمی که خود از پیشنهاددهندگان آن بوده است، نشان می‌دهد، ولی خطای وی را در امضای سندی که در تمام موارد مهم مورد مشاجره و تصویب شده، نظری مغایر مصوبات کنگره را مطرح کرده است، توجیه نمی‌کند، بویژه اینکه طرح برنامه یادشده، در بخش تئوریک و عملی برنامه هم، مسائلی را طرح می‌کند که ر. حیدر کشاورز بارها بر ذهنی بودن آنها انگشت گذاشته است. همچنین باید خاطر نشان کنیم که پذیرش یا عدم پذیرش "مرجعیت مردم"، تأکید اصل بودن "منافع ملی" یا تابع کردن به "منافع بین‌المللی"، و قبول یا عدم قبول خصلت "ضدسرمایه‌داری" برای انقلاب ایران، به دو استراتژی و دو خطمشی متفاوت می‌انجامد و بسیار مهم‌تر از آن است که بتوان با یک "تبصره" و "تذکر" و "اصلاحیه" و یا عوض کردن یک "لغت" از کنار آن گذشت. تجربه اجلاس اول کنگره و تحولات پس از آن، باید ر. حیدر کشاورز را متقاعد کرده باشد که "اصلاح" و "آرایش" اسناد دیگران، روش خوب و مفیدی نیست.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که عر نفر از امضاءکنندگان برنامه "۸ نفره"، علیرغم تمام اطمینان‌هایی که نسبت به وفاداری به "پلاتفرم وحدت" می‌دهند، به جای اینکه برنامه‌ای بر همین مبنا ارائه دهند، نظرات مغایر با اصلاحات "پلاتفرم وحدت" در طرح برنامه خود وارد کرده‌اند، البته همه حق دارند بر هر نظری که می‌خواهند صحه بگذارند، اما ارائه نظر تحت پوشش و عنوان نظری دیگر، یعنی سیاست بازی حسابگرانه، از هر لحاظ کاری غیراخلاقی و نکوهیده است. حاصل این کار بناگیزبر برنامه‌ای است که حتی به مبنای ادعایی خود نیز وفادار نیست. این دوگانگی تاسف‌بار در فکر و در عمل و در میان فکر و عمل و این خودفریبی و تلاش برای فریب دیگران، مسأله‌ای است که توضیح آن بعهده هریک از امضاءکنندگان برنامه است.

۲ - برنامه‌ای که در همه جا فاجعه آفریده است

هرچند که مقایسه هر برنامه با مبنای ادعایی آن اهمیت دارد، ولی بررسی آن در پرتو واقعیت‌های موجود و تجارب تاریخی بسیار مهم‌تر است، بویژه اینکه مبانی مورد بحث ما، در بسیاری از جهات با واقعیت‌ها و تجارب تاریخی سازگار است.

طرح برنامه "۸ نفره" در توصیف هدف سوسیالیستی، ظاهراً متکی بر تجارب تاریخی و از جمله تحولات جاری در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی است و یا می‌خواهد چنین باشد. اما نگاهی نزدیک‌تر و کمی دقت، نشان می‌دهد که امضاکنندگان برنامه، هیچ درس جدی از این تحولات نمی‌گیرند و اگر هم به جوانبی از واقعیت این کشورها اشاره می‌کنند برای آن است که بنیادهای دیدگاهی و برنامه‌ای گذشته را حفظ نمایند.

طرح برنامه پس از اشاره‌ای گذرا به "دستاوردهای سوسیالیسم"، فهرستی طولانی از اوضاع نابسامان اقتصادی - اجتماعی و سیاسی این کشورها و "انحرافات" و "عوارض منفی" آنها ارائه می‌دهد که "عقب‌ماندگی نیروهای مولد"، "محرومیت خلق از مالکیت خلقی"، "رشد بیگانگی کارگران و

سوسیالیستی، "دموکراسی پلورالیستی" و "انتخابات آزاد" و حقوق بشر دفاع شده است. برقراری روابط با انترناسیونال سوسیالیستی برای حزب کمونیست چکسلواکی نیز مطرح است. حزب کمونیست و دولت چکسلواکی، علاوه بر تشکیل دولتی با اکثریت غیرکمونیست را پذیرفته و ابتدا مستقلا و سپس همراه با سایر کشورهای عضو پیمان ورشو، مداخله اتحاد شوروی و سایر کشورهای پیمان ورشو، چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ و درهم کوبیدن "بهار پراگ" را محکوم کرده است. انتخاب واکلاو هاول - چهره برجسته اپوزیسیون چکسلواکی و رهبر جنبش "منشور ۷۷" - به مقام ریاست جمهوری، انتخاب الکساندر دوبچک - رهبر حزب و دولت چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ - به ریاست مجلس ملی خلق و تشکیل حکومتی با اکثریت غیر کمونیست، سه اقدامی است که ابعاد تغییر در این کشور را به روشنی به نمایش میگذارد.

در جمهوری دموکراتیک آلمان، حزب کمونیست (حزب سوسیالیست متحد آلمان) در کنگره‌ای فوق‌العاده، موقتا پسوند "حزب سوسیالیسم دموکراتیک" را بنام خود اضافه کرده است تا در کنگره بعدیش که قرار است در ماه مه ۱۹۹۰ تشکیل شود با آن تعیین تکلیف قطعی بکند. این کنگره "شکست سوسیالیسم اداری، سانترالیز و مبتنی بر سنت استالینی" در آلمان و عزم خود برای بنای سوسیالیسم دموکراتیک را که نه بر سلطه نهادی یک حزب، بلکه بر مشارکت و کنترل دائمی مردم استوار باشد، اعلام داشته است. "حزب سوسیالیسم دموکراتیک"، برخلاف گذشته خود را نه یک "حزب مارکسیست - لنینیست" بلکه یک "حزب سوسیالیست مارکسیستی" میدانند. طبق سند مصوب کنگره، بنیاد تئوریک حزب بر "مارکسیسم" و ریشه‌های تاریخی بر "جنبش‌های کارگری، کمونیستی و سوسیال دموکراتیک و همچنین جنبش‌های سوسیالیستی، ضدفاشیستی و صلح‌جویانه" در آلمان و جهان قرار دارد. سند برنامه‌ای مصوب کنگره تصریح میکند که حزب در فعالیت خود، از جمله "از آثار کارل مارکس، فردریک انگلس، اوگوست ببل، ادوارد برنشتین و کارل کائوتسکی الهام میگیرد". حزب کمونیست آلمان نیز سانترالیسم دموکراتیک را کنار گذاشته است و به جای آن: پذیرش گردش آزاد و تنوع نظرات، شکل‌گیری آزاد پلاتفرم‌ها و جناح‌ها و در عین حال وحدت در عمل را طرح نموده است. در کنگره حزب کمونیست آلمان نیز اثری از "دیکتاتوری پرولتاریا" وجود ندارد. این حزب بدنبال راه سوم و نظام سومی میان "سوسیالیسم بوروکراتیک" و "سلطه مجتمع‌های صنعتی و نظامی" است و بدین منظور بر ضرورت گذار به "اقتصاد بازار"، "مالکیت مختلط"، انتخابات آزاد و نظام دموکراتیک اداره امور پافشاری میکند.

در لهستان، حزب کمونیست (حزب متحد کارگری لهستان) پس از هشت سال مبارزه و کشش حاد سیاسی و اجتماعی، بالاخره پلورالیسم سندیگاتی و سیاسی، انتخابات آزاد و تشکیل حکومتی از طرف "همبستگی" را پذیرفته است. در حزب کمونیست لهستان نیز مباحث مشابهی جریان دارد. انتظار میرود که کنگره فوق‌العاده حزب که در اوایل سال جدید مسیحی برگزار خواهد شد و درباره نام، برنامه و ساختار حزب تصمیم خواهد گرفت، آخرین کنگره حزب متحد کارگری لهستان باشد. مباحث تدارکاتی کنگره و پرسش‌نامه‌هایی که بهمین منظور در میان اعضای حزب پخش شده است نشان میدهد که در درون حزب نظرات مختلفی نظیر: تبدیل به حزبی سوسیال دموکرات، انحلال حزب و بازگذاشتن راه برای تشکیل احزاب جدید، تشکیل جبهه چپ یا جبهه سوسیالیستی به جای حزب یا همراه آن، و تبدیل به یک جریان مدرن مارکسیستی وجود دارد. تاکنون نام‌های مختلفی مانند "سوسیال دموکرات لهستان" و "حزب سوسیالیست زحمتگشان لهستان" برای حزب جدید پیشنهاد شده است. حزب کمونیست لهستان در مجموع خود، شکست تصورات و الگوی گذشته را پذیرفته و بهمین دلیل از چندی قبل از مفاهیم "سوسیالیسم مدرن، انسانی و دموکراتیک"، "اقتصاد بازار"، "پلورالیسم" و انتخابات آزاد دفاع کرده و نیاز به تغییر اساسی در برنامه و ساختار حزب را اعلام داشته است. این مباحث همراه با بررسی انتقادی گذشته، همچنان جریان دارد. ژنرال یاروزلسکی، رئیس جمهور لهستان، اخیرا در مصاحبه‌ای با "گازتا" ارگان "همبستگی"، برقراری حکومت نظامی در سال ۱۹۸۱ را "اسفبارترین تصمیم سیاسی سراسر حیات خود" دانسته و آنرا "شکستی برای همه" خوانده است.

حزب کمونیست اتحاد شوروی، بازنگری و بازسازی را زودتر شروع کرده، ولی بدلیل مجموعه‌ای از عوامل، از لحاظ برخورد با مفاهیم "دیکتاتوری پرولتاریا"، "سانترالیسم دموکراتیک"، "نقش رهبری حزب در جامعه" و پذیرش آزادی احزاب و مالکیت مختلط کندتر عمل کرده است. با وجود این، تمام مباحث فوق‌الذکر در اتحاد شوروی نیز جریان دارد و باید در کنگره ۲۸ حزب که در سال ۱۹۹۰ برگزار میشود، منعکس گردد. در اجلاس در آکادمی علوم اتحاد شوروی که با شرکت ۳۰۰ نماینده از ۱۸۰ انستیتوی این آکادمی و با حضور وادیم مدودوف، مسئول ایدئولوژی حزب برگزار شد و وظیفه تدارک اسناد کنگره ۲۸ را بعهده داشت، علاوه بر نظرات مختلف درباره حفظ یا رد

"بوروکراسی" و "بوروکراتیسم" دوباره به ستایش از همان "مارکسیسم - لنینیسم" میپردازند:

اگر "مارکسیسم - لنینیسم" مورد نظر طرح برنامه، نظریه‌ایست که علیرغم شکست سیستمی که براساس آن ساخته شده است، همچنان صحت خود را حفظ کرده است، در آن صورت دو نتیجه زیر ناگزیر خواهد بود: اولاً این "مارکسیسم - لنینیسم"، دیگر تئوری علمی درباره تکامل جامعه و انسان نیست، زیرا نظریه‌ای که مستقل از پراتیک اجتماعی باشد و آزمون و تجربه واقعیت را به هیچ انگارد، تئوری علمی نیست، بلکه فرضیه‌ای خیالی و بیفایده است، ثانياً امضاکندگان طرح برنامه، هر انتقادی هم به تجربه گذشته داشته باشند یا تحت فشار واقعیت‌ها، انتقاداتی را بر زبان بیاورند، هنوز هم همان نظام گذشته را الگوی خود میدانند، به شکست "سوسیالیسم تاکنون موجود" در تحقق اهداف ادعائی خود و شکست تئوری ناظر بر آن باور ندارند. و چون دفاع از چنین تئوری بی‌پایه‌ای از طریق استدلال معقول و علمی ممکن نیست، به ادعاهای بی‌پشتوانه اکتفا کرده‌اند.

با توجه به اینکه در طرح برنامه، هیچ نشانی از اذعان به واقعیت شکست "سوسیالیسم تاکنون موجود" و تئوری ناظر بر آن دیده نمی‌شود، با توجه به اینکه هیچ نتیجه تئوریک و هیچ درس جدی از "انحرافات" برشمرده شده، گرفته نمی‌شود، و با توجه به اینکه هیچ تصویر و سیمای دیگری از سوسیالیسم ارائه نمی‌گردد و یا لاف‌ها اشاره‌ای به درک گذشته از "مارکسیسم - لنینیسم" و ضرورت تغییر در آن صورت نمی‌گیرد و فقط به بازی لفظی با "بوروکراسی" - امری که از زمان لنین تاکنون بعنوان دلیل تمام ضعف‌ها مطرح شده است - اکتفا میشود، درباره درک طرح برنامه از "مارکسیسم - لنینیسم" و الگوی "نظام سوسیالیستی"، نتیجه‌ای جز آنچه در بالا آمد نمی‌توان گرفت. برعهده تک امضاکندگان طرح برنامه است که به روشنی توضیح دهند که آیا از نظر آنها "سوسیالیسم واقعا موجود" شکست خورده است و یا در اهداف خود پیروز شده است؟ این سؤالی است که هر ارزیابی و تحلیلی که از کشورهای سوسیالیستی نهایتا باید به پاسخ آن منجر گردد. از پاسخ به این سؤال گریزی نیست و رفقا هم باید پاسخ خود را ارائه کنند.

گذشته از استدلالات تئوریک فوق، برای اینکه انبوه بی‌پایان تناقضات و ابهامات درک امضاکندگان طرح برنامه از "مارکسیسم - لنینیسم" و از تحولات جاری در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و معنای حمایت آنها از این تحولات روشن شود، اشاره‌ای به جریان‌های ماههای اخیر و طرح سؤالاتی درباره آنها مفید است:

در مجارستان، حزب کمونیست (حزب سوسیالیست کارگری مجارستان)، در آخرین کنگره خود به حزب جدیدی به نام "حزب سوسیالیست مجارستان" تبدیل شد. حزب جدید خود را نه یک حزب کمونیست بمفهوم سنتی آن و نه یک حزب سوسیال دموکرات در مفهوم تاکنونی آن، بلکه یک "حزب سوسیالیست چپ" یا "حزب سوسیالیست نوع جدیدی" میدانند که از "ترکیب ارزش‌های سوسیالیستی و کمونیستی" دفاع میکند. حزب سوسیالیست مطابق مصوبات کنگره‌ای خود، دیگر به "لنینیسم" یا هیبرید "مارکسیسم - لنینیسم" اعتقاد ندارد و خود را صرفاً یک "حزب مارکسیست" میدانند، آنهم به این معنا که ریشه‌های فکریش را از "سیستم ایدئولوژیک مارکسیستی" میگیرد ولی در عین حال "از ایده‌های نوین مبتنی بر علم" نیز استقبال میکند. حزب سوسیالیست مجارستان، بطور صریح و قطعی از "دیکتاتوری پرولتاریا" بعنوان نظام حاکم بر جامعه و "ایدئولوژی آن" میکسلد و آن را با دموکراسی ناسازگار میدانند. این حزب در درون خود نیز با پذیرش پلورالیسم نظری، وجود جریان‌های اقلیت و شکل‌گیری آزاد پلاتفرم‌ها و در عین حال وحدت در عمل، "سانترالیسم دموکراتیک" را که تاکنون اصل اساسی زندگی درون حزبی بوده است، کنار میگذارد. از لحاظ برنامه‌های اقتصادی و سیاسی، حزب سوسیالیست از "نظام مختلط مالکیت"، "اقتصاد بازار سوسیالیستی" و "دموکراسی پارلمانی" دفاع میکند. کنگره حزب، شکست "سوسیالیسم دولتی دیکتاتورم‌بانه" را اعلام داشته و به جای آن، آرمان خود را با "سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی" مشخص میسازد که بقول رهبران حزب: "به سوسیالیسم اروپائی نزدیک‌تر است تا به نظام کمونیستی گذشته". بنیادهای نظری این نظام هم "بیشتر با درک و برداشت‌های حزب کمونیست ایتالیا و حزب سوسیال دموکرات سوئد نزدیکی دارد". حزب سوسیالیست مجارستان، در روابط بین‌المللی خود، ضمن برقراری رابطه با احزاب کمونیست نواندیش و مدرن، خواهان نزدیکی با انترناسیونال سوسیالیستی و پیوستن به آن است.

در چکسلواکی، کنگره فوق‌العاده حزب کمونیست، نقش رهبری حزب در جامعه را کنار گذاشته، اصل "سانترالیسم دموکراتیک" را مردود کرده و ضرورت گذار از "سوسیالیسم بوروکراتیک" به "سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی" و نیاز به "حزبی مدرن" که براساس قواعد دموکراتیک در جامعه فعالیت کند، را تصویب نموده است. در مصوبات این کنگره نیز از "دیکتاتوری پرولتاریا" و مختصات تاکنون شناخته شده آن خبری نیست و به جای آن، از "اقتصاد بازار

درازه کنگره

یادآوری میکنیم که اکثر رفقای امضاکننده طرح برنامه "۸ نفره"، تا چند ماه پیش تمام کشورهای مورد بحث را نمونه‌های موفق "دیکتاتوری پرولتاریا" میخواندند و ریشه به اصطلاح "کاستی‌ها" و "ضعف‌ها" را نه در تئوری "دیکتاتوری پرولتاریا" بطور خاص و "مارکسیسم - لنینیسم" رایج بطور عام، بلکه در عدم اجرای "صحیح" آنها جستجو میکردند. اکنون رفقا باید توضیح دهند که آیا نمونه موفقی از "دیکتاتوری پرولتاریا" و اجرای پیروزمند "مارکسیسم - لنینیسم" را در کشورهای سوسیالیستی سراغ دارند و آیا همچنان این کشورها را نمونه موفق "دیکتاتوری پرولتاریا" میدانند یا خیر؟

بنابراین، کل مساله از نظر رفقا این است که باید "دیکتاتوری پرولتاریا" واقعی را براساس اجرای صحیح "مارکسیسم - لنینیسم" پیاده کرد، این قیود "واقعی" و "صحیح" نیز صرفا در مرزبندی و مخالفت با "بوروکراسی" خلاصه میشود. سئوالی که در این مباحث پیوسته بدون جواب مانده، این است که چه تضمینی وجود دارد که "دیکتاتوری پرولتاریا" شما چیز متفاوتی از آنچه تاکنون بوده است، از آب درآید، چرا که تمام سازندگان این نظام‌ها هم در ادعای "مبارزه علیه بوروکراسی" سنگ تمام گذاشته‌اند. بعلاوه چگونه است که تئوری "دیکتاتوری پرولتاریا"، در همه جا استثنا زائیده است و تمام طرفداران و اجراکنندگان آن، دچار انحراف شده‌اند؟ مباحث رفقا درباره "بازسازی"، نشان میدهد که رفقا در صدد هستند لکسیون طرح‌های خیالی خود را با یک "پرسترویکا" خیالی که گویا می‌خواهد براساس همان "مارکسیسم - لنینیسم" تاکنونی "دیکتاتوری پرولتاریا" واقعی را پیاده نماید، تکمیل نمایند. آیا فکر میکنید کسی، آنهم پس از اینهمه حوادث تکان دهنده، حاضر باشد خود را با این طرح‌های خیالی مشغول بدارد و دنبال بافته‌های ذهن شما راه بیافتد؟ و بعلاوه، واقعا تاکی میتوانید رویدادها و واقعیت‌ها را نه آنگونه که هست، بلکه آنگونه که مصلحتتان اقتضاء میکند، منعکس کنید؟ فاجعه رومانی را چگونه می‌خواهید توضیح دهید؟ آیا با دستاویز "بوروکراسی" و "رشد بوروکراتیسم" میتوانید حتی گوشه کوچکی از دیکتاتوری پلیسی مبتنی بر ارباب و کشتار و خفقان در رومانی و طرح‌های مالی‌خولیایی آنرا توضیح دهید؟ سقوط رژیم رومانی بیانگر چیست: نامطلوب بودن "بوروکراسی" و "عوارض منفی" آن، یا شکست قطعی درک و پراتیک معینی از سوسیالیسم و کمونیسم و حزب؟

واقعیت اینست که امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" چه بصورت فردی و چه مجموعا هیچ ارزیابی مشخص و نظر معینی درباره تحولات جاری در اتحاد شوروی و اروپای شرقی ندارند، در دیدگاه و تفکر برخی از رفقا تردید و ترس‌های پدید آمده و فشار واقعیت‌ها آنها را به اذعان به بعضی واقعیت‌ها وادار ساخته است، ولی دیدگاه و تفکری نوین جای آنرا فرا نگرفته است. این امر بخودی خود مورد اشکال و انتقاد نیست و میتوان از طریق مطالعه و بحث و گفتگوی سازنده بر آن فائق آمد. آنچه مورد اشکال و انتقاد است، اینست که بعضی از رفقا بجای اینکه واقعیت را همانگونه که هست عرضه کنند، نه تنها بی‌اطلاعی و فقدان نظر خود را میپوشانند، بلکه حتی در انعکاس واقعیت هم دست می‌برند تا این تصور را القا کنند که یا چیز چندان مهمی اتفاق نیفتاده است و یا هرچه که اتفاق افتاده باشد، براساس همان دیدگاه‌های گذشته قابل توضیح و تبیین است. باید به این روش خودفریبی و تزئین و دستکاری واقعیت که خود جزئی از فرهنگ کهنه است پایان داد. سئوال اینست که آیا رفقا بروشنی از مضمون تحولات جاری در کشورهای سوسیالیستی و نظرات جدید و تناقض آشکار آنها با درک‌های تاکنونی از "مارکسیسم - لنینیسم" آگاهند؟ اگر آگاهند، چرا کتمان میکنند و اگر ناآگاهند، چرا درباره آنها حکم صادر میکنند؟ بنظر ما در برخوردهای رفقا آمیزه‌ای از بی‌اطلاعی و فقدان مطالعه، در مواردی حتی هراس از شنیدن و خواندن اخبار، گذراندن اخبار واقعیات از فیلتر گزایشات و توهمات ذهنی، ارجح شمردن مصالح جناحی بر پذیرش حقایق و محدودیت‌های فکری چارچوب‌های گذشته، قابل مشاهده است.

بی‌اطلاعی از جریانات و فقدان نظر و ارزیابی معین را میتوان در برخورد رفقا با مسائل دوران معاصر نیز بروشنی مشاهده کرد. رفقا بطور مرتب فرمولبندیهای بیست سی سال قبل جلسات مشاوره احزاب کمونیست درباره دوران معاصر و تضاد اصلی آنرا تکرار میکنند و پیش خود با این تصور خوش‌اند که عجب "برگ‌برنده‌ای" در دست دارند. به خاطر رفقا می‌آوریم که مطابق فرمولبندیهای فوق دوران معاصر، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بود که مبدأ آن را نظام سرمایه‌داری موجود در جهان و مقصد آنرا نظام سوسیالیستی موجود تشکیل میداد. اتحاد شوروی در حال ساختن کمونیسم، سایر کشورهای سوسیالیستی در حال ساختن سوسیالیسم پیشرفته و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته درگیر بحران عمومی، قلمداد می‌شدند. در مورد کشورهای "جهان سوم" نیز فرض بر این بود که آنها بر سر دوراهی "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" و سرمایه‌داری وابسته (هر دو هم تحت شرایط دیکتاتوری) سرگردانند و بسته به گرایش‌شان به یکی از دو قطب، در یکی از این راه‌ها قرار می‌گیرند. در چنین قالبی، تضاد میان نظام سوسیالیستی موجود و نظام

"نقش رهبری حزب در جامعه"، سئوالاتی درباره "هدف نهائی" حزب و نیز حفظ یا رد "سانترالیزم دموکراتیک" مطرح شد: برنامه حزب "آیا باید همچنان وفاداری به آرمان کمونیسم را اعلام کند و فقط تعریف دیگری از این آرمان بدهد" یا اینکه به اعلام "توسعه و تکامل سوسیالیسم" اکتفا کند؟ آیا هنوز باید "سانترالیزم دموکراتیک" را "با حذف زوائد بوروکراتیک" آن حفظ کرد یا اینکه "وحدت دموکراتیک" را جایگزین آن نمود؟ بحث در مورد لنینیسم و رابطه آن با استالینیسم و نظام شکل‌گرفته در دهه‌های پس از انقلاب اکتبر نیز بتدریج دامنه بیشتری میگیرد.

قابل توجه است که کنار گذاشتن "نقش رهبری حزب در جامعه" که تاکنون در مجارستان، لهستان، چکسلواکی، آلمان شرقی و بلغارستان صورت گرفته است و در اتحاد شوروی در گنگره ۲۸ تکلیف آن معلوم میشود، صرفا بمعنای کنار گذاشتن انحصار سیاسی حزب واحد نیست، بلکه ستون فقرات نظام‌های توتالیتر مستقر در این کشورها را از هم میپاشد. ماده ۶ قانون اساسی اتحاد شوروی خاطر نشان میسازد که "حزب کمونیست نیروی رهبری و هدایت‌کننده جامعه جامعه شوروی و هسته نظام سیاسی، ارگان‌های دولتی و سازمانهای اجتماعی آن است". مطابق همین ماده، حزب کمونیست، براساس "مارکسیسم - لنینیسم" جهات عمده رشد اقتصادی - اجتماعی و تمام سیاست‌های داخلی و خارجی کشور را تعیین میکند. رد نقش رهبری حزب اگر بدرستی اجرا شود، در واقع سلطه استبدادی و فراگیر "حزب - دولت" خودگماشته را از میان بر میدارد و مرجعیت را از حزب و دولت به مردم و دموکراسی منتقل میکند.

آنچه گفته شد شمای از رویدادهای جاری در اتحاد شوروی و اروپای شرقی بود. اینک بر زمینه واقعیت‌های فوق، مجددا نظر طرح برنامه "۸ نفره" درباره انجام بازسازی براساس "مارکسیسم - لنینیسم" و "حمایت" از "این" بازسازی را مورد توجه قرار میدهم. آیا رد "دیکتاتوری پرولتاریا"، حذف "سانترالیزم دموکراتیک" و یا کنار گذاشتن "لنینیسم"، بر اساس "مارکسیسم - لنینیسم" صورت میگیرد؟ آیا تاکنون "دیکتاتوری پرولتاریا"، و "سانترالیزم دموکراتیک" از بنیادهای مارکسیسم - لنینیسم نبوده است؟ آیا "دیکتاتوری پرولتاریا"، چکیده "مارکسیسم" و "لنینیسم"، "مارکسیسم عصر حاضر" خوانده نمی‌شده است؟ آیا برخی از رفقای امضاکننده طرح برنامه بارها جملاتی از این قبیل را تکرار نکرده‌اند. که کسی که "دیکتاتوری پرولتاریا" را نپذیرد اصلا مارکسیست نیست؟ آیا از نظر رفقا میتوان تمام اینها را کنار گذاشت و در عین حال همچنان "بر پایه مارکسیسم - لنینیسم" عمل کرد؟ آیا هم اعمال "نقش رهبری حزب در جامعه" و هم رد آن، میتواند براساس همان "مارکسیسم - لنینیسم" صورت گیرد؟ آیا گذار به اقتصاد بازار، اقتصاد و مالکیت مختلط و دموکراسی پارلمانی، مغایر "مارکسیسم - لنینیسم" مورد نظر رفقا و معادل "سوسیال دموکراسی" و "سوسیال لیبرالیسم" نیست؟ آیا مداخله اتحاد شوروی و پیمان ورشو در مجارستان (۱۹۵۶) و چکسلواکی (۱۹۶۸) براساس همان "مارکسیسم - لنینیسم" انجام گرفته و مردود و محکوم شمردن این حرکات نیز بر همان مبنا صورت میگیرد؟ آیا منظور رفقا از "بازسازی با خصلت انقلابی" همان تغییر و تحولاتی است که فوقا برشمردیم؟ آیا پارادوکس "بازسازی انقلابی" یک نظام براساس ایدئولوژی راهنمای بنای آن، برای رفقا روشن نیست؟

این سئوال‌ها را میتوان به شکل دیگری نیز مطرح کرد: آیا امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" که خود را حامی "پرسترویکا" میدانند از تغییر و تحولات فوق الذکر حمایت میکنند؟ اگر حمایت میکنند، چرا خود چیزهایی ضد آن میگویند؟ و اگر حمایت نمی‌کنند چرا خلاف حقیقت حرف میزنند؟ کشورهایی که واقعا درگیر بازسازی هستند، هرچند که نظام تاکنونی کشور خود را با عناوین مختلفی مانند "سوسیالیسم دکماتیک"، "سوسیالیسم بوروکراتیک"، "سوسیالیسم اداری"، "سوسیالیسم دولتی دیکتاتورمابانه" و "نظام فرماندهی اداری" مینامند، ولی در جوهر دیکتاتوری توتالیتر و شکست آن متفق‌القولند و خواهان گذار به نظامی دموکراتیک هستند. ابعاد انتقادات به گذشته و تغییرات لازم، چنان وسیع است که حتی اختلاف میان نظراتی که نظامات موجود بعنوان پدیده انحرافی در چارچوب عمومی سوسیالیسم ارزیابی میکنند و نظراتی که آنها را اصولا سوسیالیستی نمی‌دانند، بیشتر در حوزه متدولوژی قرار میگیرد تا حوزه تئوری. زیرا هر دو گروه در رد آنچه وجود دارد و بنای آنچه باید ساخت عمدتا نظرات یکسانی دارند و اختلافشان بیشتر به چارچوب بررسی نظام گذشته مربوط میشود. آیا رفقا این ارزیابی از شکست نظام‌های موجود و جایگزین آنها را قبول دارند؟ اگر آری، چرا نه تنها بیان نمی‌کنند، بلکه از چیزهایی خلاف آن و از جمله "دیکتاتوری پرولتاریا" دفاع می‌کنند؟ و اگر نه، چرا به جای مخالفت صریح با این ارزیابی‌ها و تحولات، خود را پشت سر یک پرسترویکا"ی خیالی و یک "مارکسیسم - لنینیسم" مستقل از زمان و مکان و تجربه که گویا می‌خواهند "دیکتاتوری پرولتاریا" واقعی را مستقر سازند، پنهان می‌کنند؟

بسیج کرد.

قسمت عملی طرح برنامه نیز به جای اینکه از شرایط موجود آغاز شود، از آینده‌ای نامعلوم، یعنی زمانی شروع میگردد که کمونیست‌ها به قدرت رسیده‌اند، ولی حتی راه و چگونگی تحقق این امر مشخص نیست. در این قسمت، جمهوری دموکراتیک خلق بعنوان "هدف مقدم" مطرح میشود که از لحاظ اوضاع و احوال کنونی جامعه ایران ذهنی و از لحاظ مضمون خود در بسیاری از موارد با واقعیت‌ها و تجارب موجود بیگانه است. در شرایط کنونی ایران نگاهی اجمالی به موقعیت و صف‌بندی نیروهای موجود سیاسی و اجتماعی، یعنی قدرت و هماهنگی نیروهای سیاسی چه که بیشترین مسئولیت را منطبقا باید در تحقق این هدف داشته باشند، سطح شکل افشار مختلف مردم در احزاب سیاسی و سندیگهای مختلف که در سطح واقعا ناچیزی قرار دارد، سطح پائین آگاهی و فقر فرهنگی مجموعه نیروهایی که در چنین تحولی ذینفع هستند، نشان میدهد که طرح "جمهوری دموکراتیک خلق" بعنوان هدف مقدم، کاری کاملا ذهنی است. اوضاع سیاسی کنونی ایران و رژیم جمهوری اسلامی همچون یک رژیم توتالیتر نیز که با تحصیل استبدادی فراگیر به مردم جامعه ایران، مبارزه علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی را عمدگی میبخشد، بر همین امر دلالت دارد. به زبان ساده‌تر، در شرایطی که مجموعه نیروهای چپ حتی اگر نیروهای خود را هماهنگ کنند، نمی‌توانند یک اعتصاب مهم و یا حرکتی واقعا موثر در مقیاس ملی ایران سازماندهی کنند، مقدم‌شردن برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، فقط حاکی از ذهنی‌گری است. حتی نیروها و جبهه‌هایی که در شرایط بسیار مساعدتری قرار دارند مگر در شرایطی خاص، چنین سیاستی را در پیش نمی‌گیرند.

از لحاظ مضمونی نیز کافیسث اشاره کنیم که این طرح بدون توجه به اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران و بدون توجه به تجاربی که طی دهه‌ها انباشته شده است و اینک مورد بحث وسیع قرار دارد، همچنان بر از شعارهایی چون "ملی‌کردن تمام زمین‌های کشاورزی"، "صادره و ملی‌کردن موسسات متعلق به سرمایه‌داران و تجار بزرگ"، "ملی‌کردن تجارت خارجی" و "انحلال دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک" است. امضاکنندگان طرح برنامه، کاری به این ندارند که در اکثر قریب به اتفاق کشورهای که این شعارها را تحقق بخشیده‌اند، بحث بر سر اینست که ملی‌کردن تمام زمین‌ها و تمام سرمایه‌ها و تمام تجارت خارجی غلط بوده است و پس از دهه‌ها، مساله بر سر تعدیل و تغییر این سیاستها و چگونگی جلب اعتماد مردم به آنهاست. مثلا اتحاد شوروی پس از ۷۰ سال که از ملی‌کردن تمام زمین‌ها و ۶۰ سال که از اشتراکی‌کردن اجباری کشاورزی میگذرد، برای پایان دادن به بحران این بخش، از جمله برآن است که بخشی از زمین‌ها را برای مدتی طولانی (۹۹ ساله) به دهقانان اجاره دهد، ولی این‌بار دهقانانی که تجارب تلخ سرکوب و مصادره را از سرگذرانده‌اند و به کارکردن برای دولت و بی‌مسئولیتی عمومی عادت کرده‌اند، به این سیاست اعتماد و علاقه‌ای نشان نمیدهند. کشورهای اروپای شرقی و ویتنام نیز به اشکال مختلف با مشکلات مشابهی روبرو هستند. همچنین رفقا کاری ندارند که "دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک" در کجا واقعا منحل شده‌اند و یا برعکس، اگر در مواردی، بدوا اکثر این ارگانها دموکراتیزه و برخی از این ارگانهای خاص منحل شده است، چرا با گذشت زمان بوروکراتیسم بسرعت رشد کرده و تمام جامعه را در برگرفته است. امضاکنندگان برنامه "۸ نفره" به جای اینکه زحمت اندکی تعقیق روی این مسائل را بر خود هموار کنند، ترجیح داده‌اند یک رشته شعارهای کلیشهای تجربه‌شده و از اعتبارافتاده را تکرار نمایند. برخی از امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" البته به این حد از کلیشه‌برداری و ذهنی‌گری هم راضی نیستند و در بحث از تجارب تانکونی سوسیالیسم، از جمله انتقاداتی از این نوع هم مطرح میکنند؛ چرا برخلاف "دولت نوع کون" و "برخلاف کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم"، ارتش دائمی ایجاد شده است یا اینکه چرا برخلاف "تجربه کون" و نظرات "مارکس و انگلس و لنین"، به تمام کارمندان حقوقی معادل حقوق متوسط یک کارگر پرداخت نشده است! (به مقاله ر. اسد در شماره ۷ "درواه کنسگره" - دور اول - و مقالات رفقا حیدر و رسول در نشریه سابق "کار" مراجعه کنید) یک لحظه میزان پیشرفت تقسیم کار، سطح توسعه صنعتی و تخصص در دنیای کنونی، سطح رشد تکنولوژی نظامی و فرهنگ عمومی در حال رشد و نیز فاصله عظیم میان ارزش تولیدشده توسط انبوهی از کارمندان معاصر با کارگر ساده را در نظر بگیرید و آنگاه به شعار تشکیل "میلیشهای مردمی" به جای "ارتش دائمی" و برابرسازی حقوق‌ها که نتایج مخرب اعمال آن هم دیگر بر همگان آشکار شده است، فکر کنید. آیا مسخره نیست؟

طرح برنامه، شعارهای "ملی‌کردن کلیه اراضی"، "تجارت خارجی" و "موسسات و سرمایه‌ها" را در شرایطی پیش میکشد که اغلب جریانات مهم مدافع این سیاست در آن تجدیدنظر کرده‌اند؛ اکثریت قریب به اتفاق احزاب کمونیست حاکم و احزاب کمونیستی که درگیر مبارزه‌ای واقعا توده‌ای هستند، اکثر احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست که "ملی‌کردن" وسیع، مهم‌ترین

سرمایه‌داری، تضاد اصلی تکامل جهان محسوب میشود و مبارزه دائمی اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک، علیرغم همزیستی مسالمت‌آمیز، مضمون روابط آنها را تشکیل میدهد. نظام سوسیالیستی موجود، بنا به تعریف دوران، نقش قاطع و تعیین کننده در تکامل جهان بعهدہ داشت و حتی گاهی از "هژمونی جهانی پرولتاریا" سخن می‌آید. در چارچوب این دستگاه استدلالی، ارزش‌های عموم بشری مانند صلح، امنیت، آزادی، حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، بطورعام معنی نداشتند، باید در دو قالب متضاد به نام "جهان سرمایه‌داری" و "جهان سوسیالیستی" بررسی شده و در هر حال تابع قطب بالنده تضاد، یعنی منافع و مصالح نظام سوسیالیستی موجود میشدند. فکر پیشبرد صلح و امنیت بین‌المللی از طریق مسابقه تسلیحاتی و گرایشات ابرقدرت‌یابانه، بی‌بها و پایمال‌کردن آزادی، تحقیر و استهزای حقوق بشر بعنوان حربہ تبلیغاتی بورژوازی، و نقض حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت خلق‌ها در درون کشور خود و در جاهای دیگر براساس چنین دیدگاهی توجیه میشود. این مفاهیم و نظرات، اینک حتی در نزد اغلب مبنکران و طرفدارانشان بی‌اعتبار شده و جای خود را به مفاهیم و نظرات کاملا متفاوتی داده‌اند: دیدگاه قبلی در مورد جهان و تقسیم آن به دو اردوگاه خیر مطلق و شر مطلق، کنار گذاشته شده است، تضاد نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری، دیگر موتور تکامل جهان و تضاد اصلی آن خوانده نمیشود، بلکه بجای آن سخن از همکاری کشورهای مختلف، از اولویت ارزش‌های عموم بشری مانند صلح، امنیت، آزادی، حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، و از طرح‌های مشخصی مانند "خانه مشترک اروپائی" در میان است. حتی خود کشورهای سوسیالیستی نه تنها ادعاهای مربوط به ساختن کمونیسم و سوسیالیسم پیشرفته را کنار گذاشته‌اند، بلکه ضرورت جایگزینی نظام شکست‌خورده قبلی با نظامی نوین و دموکراتیک را طرح مینمایند، امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" درباره هیچکدام از مسائل نظر و ارزیابی مشخصی ندارند و طبعاً ارائه نمی‌دهند، ولی با اینهمه وظیفه خود میدانند که مرتباً همان احکام گذشته درباره دوران معاصر و تضاد اصلی آنرا تکرار نمایند. و البته در این بحث نیز ترجیح میدهند ضمن تعریف و ستایش از بازنگری و بازسازی در جنبش جهانی کمونیستی و پنهان شدن در پشت آنها، دارندگان همین نظرات در درون سازمان و جنبش چپ ایران را مورد انتقاد و حمله قرار دهند!

امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره"، البته مانند همه حق دارند ایدئولوژی و نظام مطلوب خود را برگزینند، ولی ما نیز بنوبه خود حق داریم حقیقت عیانی را گوشزد کنیم: این ایدئولوژی و این نظام در همه‌جا فاجعه ببار آورده است و مدافعین آنها، یکی پس از دیگری به اشکال مختلف از سریر قدرت بزیر کشیده میشوند. سلطنت استبدادی خاندان چائوشسکو در رومانی تنها عضو پیمان ورشو بود که از این موج مصون مانده بود. خوشبختانه حرکت مردم رومانی نیز در شرایطی که چائوشسکو مشغول زیارت قبر خمینی و امضای قرارداد دوستی و همکاری تا سال ۲۰۰۰ با رژیم منفور جمهوری اسلامی بود آغاز شد و هفته بعد رژیم چائوشسکو را در یکی از تماشائی‌ترین و رسواکننده‌ترین موارد سرنوشتی رژیم‌های دیکتاتوری، برانداخت. نظامی که انسان و آزادی او را تابع منافع و مصالح دیگر و از آنجمله "انقلاب و سوسیالیسم" قرار دهد و بخواهد "دشمنان" خودگماشته "سوسیالیسم" را با "انواع و اشکال ممکن" که آن را هم خود انتخاب میکند "سرکوب" کند، فرجامی جزاین نمی‌تواند داشته باشد.

امضاکنندگان طرح برنامه "۸ نفره" که اکثر استالینیسم را مردود و محکوم میخوانند آیا واقعا در دیدگاه و روش تفکر گذشته خود و الگوی نظام مطلوبشان تجدیدنظر کرده‌اند؟ طرح برنامه ارائه‌شده، بهیچ‌وجه چنین تغییری را نشان نمی‌دهد.

۳ - برنامه‌ای که اصلا بمرحله اجرا نمیرسد

نتیجه‌گیری قسمت قبلی سببی براینکه برنامه‌های مشابه طرح "۸ نفره"، هر جا که حاکم شده، فاجعه آفریده است، به این معنا نیست که این برنامه‌میتواند بمرحله اجرا برسد. در این قسمت با مکت مختصر در سه عرصه "هدف نهائی"، "هدف مقدم" و "خط‌مشی مبارزاتی" جاری نشان خواهیم داد که طرح برنامه "۸ نفره" اساسا برنامه‌ایکه بتواند راهمای فعالیت عملی بوده و به اجرا درآید، نیست. طرح برنامه، در هیچ‌یک از این سه عرصه، خصلت و قدرت بسیج‌کننده ندارد.

طرح برنامه "۸ نفره" در قسمت تئوریک، در تعریف "هدف نهائی" یعنی سوسیالیسم، تصویری ایدئولوژیک از سوسیالیسم میدهد که در چارچوب الگوهای تانکون موجود از سوسیالیسم قرار دارد. این نظام چنانکه در قسمت قبلی گفتیم، دچار بحرانی عمیق است و جذابیت و شور و شوقی در مردم ایجاد نمی‌کند. با تجاربی که هم‌اکنون در برابر دیدگان جهانیان جریان دارد، دیگر نمی‌توان مردم را برای چنین "هدف نهائی" و چنین الگوهای از سوسیالیسم

چنین جبهه‌های تشکیل شود و گامی در راه اهداف خود بردارد، از "کسب رهبری جبهه" و سوق دادن آن "بسوی پیروزی قطعی و سوسیالیسم" که هیچ ارتباطی به مواد برنامه‌های آن ندارد، سخن می‌گوید. بعبارت دیگر، طرح برنامه پیشاپیش سرنوشت مقدری برای جبهه سرنگونی و استقرار دموکراسی در نظر می‌گیرد و از ابتدا معیارهای "هدف مقدم" مورد نظرش را در آن دخالت می‌دهد. ثالثاً، لاقابل عده‌ای از رفقا جبهه‌های با هدف سرنگونی و استقرار دموکراسی را معادل "فرمیسم" و "سوسیال لیبرالیسم" میدانند و بدون وصل کردن آن به جمهوری دموکراتیک خلق بر آن صحنه نمی‌گذارند. در نتیجه، امضاکندگانی طرح برنامه، قبل از آنکه وارد هرگونه فعالیت بیرونی برای تشکیل جبهه و ائتلاف شوند، در تناقضات درونی خود تحلیل می‌روند.

بدین ترتیب، نگاهی به مندرجات برنامه در هر سه زمینه "هدف نهائی"، "هدف مقدم" و "خط مشی سیاسی جاری" بروشنی بیانگر آن است که این برنامه علیرغم ادعاهای بسیار "انقلابی" و "سازمانگرا"، برنامه انفعال و بی‌عملی سیاسی همراه با ادعاها و شعارهای بی‌پشتوانه و ذهنی است. چنین چارچوبی، هر حرکت سیاسی موثر و واقع‌بینانه را خنثی میکند و به فلج سیاسی می‌انجامد. آخرین شاهد این امر سرگذشت "کارپایه سیاسی" مصوب کنگره است. چنانکه میدانیم در کنگره بر دموکراسی بعنوان مهم‌ترین خواست مردم ایران و مهم‌ترین راه بسج نیرو علیه رژیم اسلامی پافشاری شد و خطمشی مبارزاتی نوینی حول شعار "علیه دیکتاتوری، برای دموکراسی" (یا سرنگونی رژیم و برقراری حکومتی دموکراتیک) و ضرورت مبارزه در راه تأمین اتحاد تمام نیروهای مترقی و آزادیخواه بر این اساس، با رای ۷۶/۶ درصد آرای نمایندگان بتصویب رسید. اکثر امضاکندگانی طرح برنامه "۸ نفره" که از قبل از کنگره با این خط مشی مخالف بودند، علیرغم نظر صریح کنگره و علیرغم اینکه مسئول اجرای خط مشی مصوب کنگره بودند، از همان پلنوم اول کمیته مرکزی که میخواست اسناد کنگره را تنظیم و منتشر کند، تلاش کردند این خط مشی را با تنزل دادن مساله دموکراسی و شعار "مبارزه برای دموکراسی" تا حد شعار "افزایش دستمزد" و هم‌ردیف کردن آن با تمام شعارهای مطالباتی دیگر، از مضمون اصلی واقعی خود تهی سازند. و چون عمدتاً در این تلاش خود ناکام ماندند، عملاً به جای تبلیغ و ترویج وسیع این خطمشی و به جای تلاش "در راه وحدت تمام نیروهای مترقی و آزادیخواه" در مبارزه علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی و پیشقدم شدن در "همفکری و همکاری و فعالیت مشترک" برای تحقق این "وظیفه مشترک"، یعنی مسئولیتی که کنگره بر عهده کمیته مرکزی گذاشته بود، مرزبندی‌های ظاهری و مسائل فرعی و گرایش‌های ذهنی خود را عمده کردند. در نتیجه، انتظار اکثر نمایندگان کنگره که فکر میکردند با تصویب خطمشی مبارزه برای دموکراسی و ائتلاف‌های وسیع حول آن، فعالیت‌های سیاسی سازمان رونقی تازه یابد متحقق شده، زیرا رفقا نشان دادند که بدلیل تناقضات فکر و برنامه‌شان، حتی در مسائل جاری نظیر مساله عمومی و مبرم دفاع از زندانیان سیاسی و سایر خواسته‌های دموکراتیک مشترک نیز نه تنها نمی‌توانند مبتکر و پیشقدم در ارائه پیشبرد سیاست و اقدام عملی باشند بلکه در عمل مسبب انزوا و انفعال سیاسی نیز هستند.

امضاکندگانی طرح برنامه "۸ نفره" که چنین طرح‌های خیالی و ذهنی میدهند، شاید در این خیال خوش غرقند که ممکن است یکدفعه دری به تخته خورد و با سرنگونی رژیم و "زرتگی" کنونیست‌ها، چنین طرح‌هایی جامه عمل پوشید. ولی حتی نگاهی سطحی به تحولات دهه‌های گذشته بخوبی نشان میدهد که دورانی که یک گروه محدود از انقلابیون میتوانستند با استفاده از فرصت و شرایط مناسب و یک اقدام ضربتی، به قدرت برسند و اذهان مردم را مطابق الگوی که میخواهند شکل دهند، بیشتر و بیشتر سپری میشود. این نوع تحولات هرچه بیشتر به تاریخ میپیوندند و چه خوبست که چنین میشود، تحولات مترقیانه معاصر، با شرکت فزاینده توده‌های مردم در اشکال مختلف، با بکارگیری راهها و وسایل گوناگون مبارزه و با تدریج بیشتری صورت می‌گیرد و بهمین دلیل جریان آنها قابل کنترل‌تر و نتایج آنها قابل پیش‌بینی‌تر است. حالت‌هایی که مردم با انگیزه‌ها و تمایلاتی بهم و با الهام از یک طرح ذهنی دوردست، به حرکت درآیند و بیشتر در فکر برهم زدن وضع موجود باشند تا چیزی که میخواهند جای آن بگذارند، کمتر و کمتر میشود و جای خود را به جنبش‌هایی با اهداف واقع‌بینانه، روشن، ملموس و قابل کنترل میدهد. حتی در گذشته نیز، در مواردی که مدافعان برنامه‌های سستی بقدرت رسیده‌اند غالباً طرح‌هایی برای مبارزات جاری و بلاواسطه داشتند. با این حساب، بویژه در شرایط تغییر یافته کنونی، تکلیف برنامه‌ای که یک چشم‌انداز شکست خورده را بعنوان "هدف نهائی" و یک حالت ذهنی را بعنوان "هدف مقدم" طرح میکند و هیچ خطمشی مبارزاتی معینی در شرایط موجود نمی‌دهد، پیشاپیش روشن است: چنین برنامه‌هایی محکوم بخاک خوردن در قفسه‌ها و طاقچه‌ها و محکوم به شکست هستند. فراموش نکنیم که مردم ایران چندبار چنین تجربه‌ای را از سرگذرانده و هنوز در چنگ آخرین تجربه از این نوع اسیرند.

این بحث را مکت کوتاه روی یک نکته مهم دیگر به پایان میرسیم. در بالا

مواد برنامه اقتصادی آنها بود و اکثر نظریه‌پردازان الگوهای رشد برای "جهان سوم" و بسیاری از احزاب مترقی این کشورها، دیگر "ملی‌کردن" یا "دولتی کردن" گسترده صنایع و تجارت و خدمات را سیاستی صحیح و موفق نمی‌دانند. علاوه بر این رفقا که در قسمت سوم برنامه‌شان، پیشنهاد "ملی‌کردن" (دولتی کردن) تقریباً همه چیز را پیشنهاد میکنند، گویا فراموش کرده‌اند که در قسمت اول برنامه، تمام "انحرافات"، "بحران‌های جدی" و "عوارض منفی" کشورهای سوسیالیستی را به "رشد بوروکراتیسم"، یعنی همان "دولتی کردن تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" نسبت داده‌اند! با اینهمه سؤال بی‌پاسخ و تناقض، آیا هنوز کسی میتواند به تبلیغ و ترویج چنین برنامه‌هایی بپردازد؟

شایان توجه است که امضاکندگانی طرح برنامه، در کنار شعارهای کلی و بی‌پشتوانه درباره "دولتی کردن" تقریباً همه چیز، گزهی‌ترین مسائل سیاست واقعی در ایران را با سکوت برگزار کرده‌اند: علیرغم ادعاهای فراوان درباره ضرورت برخورد مشخص با مسائل جامعه ایران و صف‌بندی نیروهای اجتماعی و سیاسی، طرح برنامه مهم‌ترین مساله سیاسی ایران، یعنی مبارزه برای دموکراسی و موضع نیروهای مختلف در قبال آن را سکوت گذاشته است. طرح برنامه، همچنین در مورد طبقه کارگر و دهقانان و خرده‌بورژوازی، کلی‌ترین فرمول‌بندی‌های ممکن را که در هریک از کتابهای سستی آموزش مارکسیسم - لنینیسم یافت میشود، تکرار نموده ولی در مورد نمایندگان بورژوازی متوسط یا لیبرال‌ها سکوت کامل اختیار کرده است. این مساله بدلیل زیر در شرایط کنونی بسیار مهم است: اولاً چنانکه تجارب اسپانیا، پرتغال و یونان در دهه هفتاد و تجارب فیلیپین، پاکستان و کشورهای آمریکای لاتین در دهه هشتاد نشان میدهد، در مبارزه علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی، صف‌بندی‌های اجتماعی - سیاسی غالباً نه میان طبقه کارگر و بورژوازی بطور عام، بلکه میان نیروهای چپ از یکسو و لیبرال‌ها از سوی دیگر شکل می‌گیرد و نقش و وزن هریک از این نیروها، در سرنوشت مبارزه قبل از سرنگونی دیکتاتوری و ابعاد نهادی شدن دموکراسی و پیشرفت آن پس از سرنگونی، نقش تعیین کننده، می‌یابد. ثانیاً اغلب امضاکندگانی طرح برنامه، نیروهای را که "دموکراسی" را مساله اصلی جامعه ایران دانسته و از جبهه‌های برای سرنگونی دیکتاتوری و استقرار دموکراسی دفاع میکنند. و یا تجربه کشورهای سوسیالیستی را از زاویه "دموکراسی" مورد انتقاد قرار میدهند، به داشتن گرایش "لیبرالی"، "سوسیال لیبرالیسم" و دنباله‌روی از "بورژوازی لیبرال" متهم میکنند.

بنابراین، کاملاً ضروری بود که در این باره نظری صریح و روشن ارائه دهند. اما رفقا علیرغم تمام اهمیتی که برخورد با این مساله دارد و علیرغم سیل اتهاماتی که از همین زاویه بدیگران وارد میکنند، آنرا سکوت گذاشته‌اند. علت این امر روشن است: چنانکه "قطعه‌نامه برخورد با احزاب و سازمانهای اپوزیسیون" (راه کنگره، شماره ۲) نشان میدهد، عده‌ای از رفقا بورژوازی لیبرال را نیروی "ضدانقلابی" می‌دانند و دیگران نیروی "بینابینی" و "سازشکار"، و بنابراین به سیاست‌های متفاوتی میرسند. بنابراین رفقا که در این مورد دور‌از‌زیایی و دو سیاست متفاوت دارند راه‌حل مساله را در آن تشخیص داده‌اند که اساساً برخورد با بورژوازی لیبرال در برنامه صرف‌نظر کنند. اگر کسی بخواهد از "برنامه راهنمای عمل"، سیاست مشخصی در برخورد با بورژوازی اتخاذ کند هیچ ارزیابی و سیاست صریح و روشنی را در برنامه نخواهد یافت و این در حالیکه رفقا پیوسته از دیگران "صراحت و روشنی" می‌طلبند. بعلاوه همه میدانند که در شرایط کنونی ایران، یک سیاست و موضع روشن درباره لیبرال‌ها، دهها بار سهم‌تر از کلی‌گویی بیفایده و نمایشی درباره "دهقانان فقیر"، "دهقانان میانه‌حال" و "دهقانان مرفه" یا "نیمه پرولتاریا" و "خرده‌بورژوازی" و "بورژوازی روستا" است.

و بالاخره طرح برنامه "۸ نفره" در رابطه با مشی مبارزاتی برای شرایط کنونی، هیچ چیزی ندارد. "هدف مقدم"، جمهوری دموکراتیک خلق است و تا زمان تحقق آن که معلوم نیست چگونه میتواند صورت گیرد، باید شعارهایی کلی از همین نوع را تکرار کرد.

طرح برنامه "۸ نفره" تنها در یک جا به شرایط موجود نزدیک میشود و آن مساله جبهه است. ولی در اینجا نیز حتی برخلاف آنچه در "پلاتنوم وحدت" آمده است، بلافاصله جبهه با اهداف سرنگونی رژیم، برقراری دولت موقت و فراخوان مجلس موسسان از طریق انتخابات آزاد را با جبهه سرنگونی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق مخلوط میکند. از بحث طرح برنامه درباره "جبهه"، هیچ فعالیت مثبت و متحدکننده‌ای را نمیتوان نتیجه گرفت. زیرا این جبهه بدلیل زیر حاوی التقاط استراتژیک و التقاط تاکتیکی است: اولاً، طرح برنامه "هدف مقدم" خود را "سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق" میدانند و این امر، با تقدم تلاش در راه تشکیل جبهه‌ای با هدف سرنگونی رژیم، استقرار دولت موقت و فراخوان مجلس موسسان که در "طرح برنامه" آمده است، تناقض دارد. ثانیاً، طرح برنامه حتی قبل از اینکه

واقعی گذار به سوسیالیسم را میتوان از نظرگاه سوسیالیسم دموکراتیک ترسیم کرد که مبتنی بر درس‌های کل تجربه سوسیالیسم و تجربه پیشرفت بشریت معاصر است.

دفاع از سوسیالیسم بعنوان نظامی باز و حرکت بسوی آن، مستلزم تجهیز به شیوه تفکر باز و ایدئولوژی باز سوسیالیستی است. این ایدئولوژی به جای اعتقاد کور و تعبد، به خرد و تعقل متکی است و واقعیت و تغییرات حاصله در آن را مقدم می‌شمارد، و در نتیجه در حالیکه بر پراتیک گذشته و حال جنبش کارگری و سوسیالیستی و رشد عمومی جامعه استوار است، پیشاپیش اصلاح و تغییر و تکمیل خود بر اساس پراتیک و تجارب آینده و پیشرفت بعدی بشریت را می‌پذیرد و به استقبال آن می‌رود. حتی بهترین و کامل‌ترین ایدئولوژی هم، اگر امروز خود را مجموعه‌ای بسته و تمام‌شده بیندازد، فردا و پس‌فردا به دکم، مانع شناخت و بازدارنده حرکت بالنده تبدیل می‌شود. این درک از ایدئولوژی سوسیالیستی، درک کاملاً نوینی از حزب را در پی خواهد داشت.

ما با درک عمیق اهمیت آزادفکری برای حرکت مترقیانه، شالوده سوسیالیسم دموکراتیک مورد نظر خود، یعنی مارکسیسم را نه بعنوان مجموعه‌ای بسته و تمام‌شده که در آثار مارکس و انگلس و لنین خلاصه شده باشد، بلکه ادامه فکر و کار مارکس میدانیم. بهیمن دلیل، در طرح پیشنهادی بدون اینکه نامی از این یا آن "ایسم" بیآوریم، تعلق خود را به جریان فکری گسترده‌ای که با مارکس شروع شده و همچنان ادامه دارد، بیان داشته‌ایم:

"نظام سوسیالیسم دموکراتیک که ما برای آینده جامعه‌مان پیشنهاد و در راه نیل به آن مبارزه میکنیم از لحاظ جهانی با سیر فکر و عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن نوزدهم و کارل مارکس و فردریک انگلس، بنیانگذاران جامعه‌شناسی علمی، با فعالیت متفکران و رهبران بعدی این جنبش مانند ولادیمیر ایلیچ لنین، روزا لوکزامبورگ، آنتونیو گرامشی، و با اندوخته فکری و تجربه جنبش کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و از آنجمله تجارب کشورهای سوسیالیستی پیوند دارد." (درد راه کنسگره، دور دوم، شماره ۲، ص ۱۵)

معنای این عبارت آنست که از نظر ما وحدت در یک حزب یا سازمان سیاسی با هدف سوسیالیسم، نه تنها نیازی به اتفاق نظر و آرای اعضای آن درباره افکار این یا آن فرد یا مجموعه‌ای از افراد ندارد، بلکه اصرار بر چنین وحدت‌نظری و حتی شمردن آن، حزب یا سازمان سیاسی را بسوی تبدیل شدن به جریانی اعتقادی و دکماتیک و مبتنی بر تعبد سوق میدهد. عبارت دیگر، جریاناتی که خود را متعلق به جنبش فکری گسترده مارکسیستی میدانند، با وجود تمام اختلافاتشان - و طبعاً با شناخت حقوق گرایش‌ها و جناح‌ها- میتوانند بر اساس اهداف عام سوسیالیستی در یک شکل گردهم آیند.

ما پس از طرح مختصات عمومی سوسیالیسم دموکراتیک، خطمشی سیاسی نوینی را با عزیمت از شرایط موجود ایران مطرح کرده‌ایم. این خطمشی که میتوان آنرا در "مبارزه علیه دیکتاتوری، برای دموکراسی" خلاصه کرد، علاوه بر درک عمومی تغییر یافته ما از دموکراسی و سوسیالیسم و تحولات جهانی، با در نظر گرفتن و شناخت واقعیت‌های عمده زیر در ارتباط با جامعه ایران تنظیم شده است:

- سلطه رژیم جمهوری اسلامی بعنوان رژیم مذهبی و توتالیتر، که استبدادی فراگیر را به مردم و جامعه ایران تحمیل کرده است و بی‌حقوقی مردم در برابر فعال‌میشائی رژیم، خواست و شعار آزادی و دموکراسی را به‌مهم‌ترین مسأله مبارزات مردم ایران تبدیل کرده است. تنها از طریق مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و بموازات پیشرفت آنست که راه مبارزه موثر برای تحقق تمام اهداف و خواست‌های دیگر، از جمله غلبه بر فقر و تبعیض و بیعدالتی که در سالهای حاکمیت رژیم اسلامی بر مراتب تشدید شده است و تأمین کار و مسکن و رفاه برای توده‌های وسیع مردم باز میشود.

- مانع اصلی دموکراسی در ایران رژیم جمهوری اسلامی است. حکومت دینی با حاکمیت ملی و دموکراتیک ناسازگار است. رژیم اسلامی در شرایط آزادی، قدرت رقابت با هیچ نیرویی را ندارد و بهیمن دلیل آزادی و دموکراسی را حکم مرگ و نابودی خود میدانند و از منطبق چماق و سرکوب و اختناق پیروی میکنند.

- راه نیل به دموکراسی در ایران، بسیج اکثریت مردم با هدف سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی است.

- در هدف سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیتی دموکراتیک، علاوه بر کارگران و دهقانان، خردبورژوازی، اقلات میانی و روشنفکران یعنی اکثریت عظیم جامعه، اقلات متوسط بورژوازی نیز دینفع هستند.

- تحقق این هدف، با هر خط مشی و سیاستی، از جمله سیاست سازشکارانه و ماشاات جویانه نمایندگان بورژوازی متوسط امکان‌پذیر نیست. استقرار دموکراسی، مستلزم خط مشی و سیاستی پیگیر، فعالیتی پیگیر جویانه و رزمی توده‌ای و فداکارانه است.

گفتیم که طرح برنامه "۸ نفره" قادر به بسیج هیچ نیرویی در خارج از خود نیست. اینک باید اضافه کنیم که این برنامه حتی قادر نیست وحدت نیروهای یک سازمان واحد را نیز حفظ نماید. طرح برنامه "۸ نفره" از آنجا که سوسیالیسم را نظامی بسته، در خود و تمام‌شده میدانند که باید بر اساس یک ایدئولوژی پیش‌ساخته و ایضا بسته بنا شود، بناچار و بنا به منطق درونی خود، خواهان سازمان یا حزبی اعتقادی است که اعضای آن باید روی یک رشته نظرات معین - و نه روی اهداف عمومی معین - وحدت داشته باشند. چنین نظام، برنامه و تشکیلاتی قبل از آنکه و به جای آنکه به فکر وحدت‌های بزرگتر، ائتلاف‌های وسیع‌تر و بسیج مردم باشد، سازمان خود را برحسب نظرات مختلف که پیدایش آنها ناگزیر و طبیعی است، تجزیه میکند و درصدد طرد بخشی از آن برمی‌آید. انتقادی نیست که جمعی از امضاکندگان طرح برنامه "۸ نفره"، در طرحی که برای باصطلاح "ائتلاف" و "اتحاد عمل" نیروهای اپوزیسیون میدهند (درد راه کنسگره، دور دوم، شماره ۲)، مهمترین و مقدم‌ترین وظیفه خود را برهم زدن چارچوب‌های تشکیلاتی موجود و ایجاد تشکیلاتهای جدید بر اساس "طیف ایدئولوژیک - سیاسی واحد"، یعنی به زبان ساده‌تر ایجاد انشعاب در سازمانهای موجود و ایجاد تشکیلاتهای اعتقادی مونولیتیک میدانند. سایر امضاکندگان نیز که چنین طرحی را نمی‌پذیرند پیوسته در چنگ تناقض میان پذیرش نظام و تشکیلات مبتنی بر ایدئولوژی بسته و واقعیت‌های زندگی اسیرند. قابل تأکید است که این جریان تجزیه و طرد تا جایی ادامه پیدا میکند که تناقض و دوگانگی ذاتی خود را در وجود تک تک پیروانش، نه‌نشین کند. و چنانکه روشن است انسان‌هایی که با خودشان یگانه نباشند نمی‌توانند پیام‌آور و پیشگام مبارزه برای رفع از خودبیگانگی در جامعه باشند.

۴ - ایدئولوژی باز برای جامعه‌ای باز

ما با نگرش انتقادی به برنامه‌های موجود، خطوط عمومی سوسیالیسم را نه بعنوان نظامی بسته، در خود و تمام‌شده که باید بر اساس یک ایدئولوژی پیش‌ساخته و پایان‌یافته بنا شود، بلکه همچون یک نظام انسانی باز و در حال تحول و تکامل مداوم مطرح کرده‌ایم.

نظام باز نظامی است که شرایط و امکانات لازم برای رشد آزاد اعضای خود و شکوفائی استعدادها و شخصیت آنها را فراهم می‌آورد. نهادهای اجتماعی چنین نظامی باید بتواند بموازات تغییر انسان‌ها و نیازهای آنها، و بنا به خواست آنها تغییر یابد و زندگی هرچه آزادتر و بهتر آنها را تحقق بخشد. عبارت دیگر، نظام باز مظهر رفع بیگانگی انسان از کار و طبیعت هنوع و جامعه خود است. و بدیهی است که چنین نظامی بدون رهائی از قید اوهاام و خرافات و دکم‌ها، بدون آزادی کامل مدنی و سیاسی، و بدون رهائی اقتصادی تحقق نمی‌یابد. در چنین نظامی رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان است.

برعکس، نظام بسته نظامی است که اراده و آزادی اعضای خود را تابع قواعد و نهادهائی میکند که ساخته و خواسته آنها نیست و اجازه و امکان تغییر این شرایط را نیز از آنها سلب میکند. نظام بسته موجد انواع از خودبیگانگی انسان و مانع رشد آزاد و شکوفائی توانائی، استعداد و شخصیت اوست.

سوسیالیسم دموکراتیک که مادر طرح برنامه پیشنهادی خود مطرح کرده‌ایم، بر این دید عمومی و نگرش انتقادی به تجربه جهانی جنبش کارگری و سوسیالیستی استوار است. از نظر ما چشم‌انداز سوسیالیسم در جهان را نه میتوان برپایه تجربه سوسیالیسم در شرق (تجربه احزاب کمونیست حاکم) ترسیم کرد و نه بر اساس تجربه سوسیالیسم در غرب (تجربه‌ی احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات). تجربه شرق ضمن کاهش نسبی عقب‌ماندگی برخی از کشورها و یک‌رشته اقدامات عدالت‌طلبانه و صلح‌جویانه، بدلیل جدائی از دموکراسی و تقابل با آن، به توتالیترسیم گراشیده و نتوانسته است آرمان‌ها و اهداف سوسیالیسم در زمینه‌های بارآوری بیشتر کار، رشد سریعتر اقتصادی، عدالت بیشتر، آزادی بیشتر و در یک کلام رشد آزاد انسان‌ها را تحقق بخشد. هرچند که کشورهای سوسیالیستی موجود، با رد قاطع تفکر دکماتیک و نظام توتالیتر، زمینه‌های بسیار مساعدی برای گذار از یک نظام بسته به یک نظام باز پیدا میکنند، ولی باید این واقعیت روشن را پذیرفت که تاکنون نظام حاکم در این کشورها در مجموع بسیار بسته‌تر از کشورهای سرمایه‌داری غرب بوده است.

تجربه جنبش سوسیالیستی غرب نیز ضمن دفاع از دموکراسی و اصلاحات دموکراتیک، نتوانسته است آن را به سطح کیفی نوین دموکراسی اقتصادی و رهائی اجتماعی ارتقاء دهد و لذا با وجود اصلاحات گسترده، از چارچوب عمومی سرمایه‌داری فراتر نرفته است. بهیمن دلیل است که جنبش سوسیالیستی شرق و غرب، بدرجات مختلف هر دو در بحران بسر می‌برند و نمی‌توانند بخودی خود تأمین‌کننده آینده سوسیالیستی باشند. چشم‌انداز

« نقد يك سند برنامه ای »

رسول

مقدمه

ویرانیهای ناشی از جنگ دوم جهانی، در سیستم سوسیالیستی، شوروی به دومین قدرت جهانی مبدل گردید و پیشرفتهای اجتماعی حاصله در کشورهای اروپای شرقی نیز قابل مقایسه با کشورهای جهان سوم نیست. سوسیالیسم در این کشورها به گرسنگی، بیگاری، بیسوادی، بی خانمانی و ... توده‌های عظیم که از پدیده‌های رایج در کشورهای سرمایه‌داری جهان سوم است پایان بخشید. اما آیا ظرفیت سوسیالیسم همین است؟ نه، بهیچوجه.

زیرا واقعیت تاریخی دیگر اینستکه بواسطه سلطه استالینیسیم در شمار بزرگی از احزاب کمونیست و بوروکراتیزه شدن حزب و دولت، سیستم سوسیالیستی دچار رکود و خمود گردید و به پرمردگی گرائید، در نتیجه بتدریج و بیش از پیش از پاسخگویی به نیازهای فزاینده توده‌ها و الزامات و ضرورت‌های زمان بازماند، شیوه تفکر دکاتیک و پراتیک کلیشهای نه تنها در شوروی بلکه به تبع آن، با نسخه برداری از مدل شوروی در کشورهای اروپای شرقی نیز موجب شد دموکراسی سوسیالیستی از محتوایش تهی گردد، در سازماندهی سیاسی و اقتصادی جامعه، خودگردانی توده‌ای، این اندیشه اساسی مارکسیستی محو شد، کارگران و توده مردم نه تصمیم‌گیرنده بلکه صرفا مجریان منفعل تصمیمات "بالائی‌ها" محسوب شدند، فرامین و دستورات آمرانه جایگزین ابتکارات و خلاقیت‌های مردم گردیدند. بتدریج بوروکراتیسم در حیات درونی حزب و دولت تحکیم شده و ریشه‌دار گردید. نتیجتا هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه اقتصادی و اجتماعی رکود و رخوت، دزدی و ارتشاء و فساد در جامعه رایج شد. بحران کنونی محصول شیوه تفکر و پراتیک سیاسی بوروکراتیک بوده و مبین بن‌بست و شکست آن است. ایجاد تحولی کیفی در این شیوه تفکر و پراتیک و دگرگونیهای بنیادی در کل حیات اجتماعی ضرورت عینی و اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم است. تنها راه خروج از بحران و حل تضادها و تناقضات رشدیافته موجود دموکراتیزه کردن جامعه است. احیاء توسعه دموکراسی در تمامی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی راستائی است که اجازه می‌دهد سوسیالیسم در قرن بیست و یک بصورت جامعه‌ای پیشرفته و مدرن با سیمائی کیفیتا نوین در عرصه جهانی ظاهر گردد.

آنچه که اینک در تغییر و تحولات امیدبخش دنیای سوسیالیسم بطور برجسته نمایان گردیده اینستکه روند دموکراتیزه شدن جامعه سوسیالیستی که خواست توده‌های وسیع است بسرعت و از طریق مبارزه سیاسی پیشرفت می‌کند، دگرگونیهای اساسی و عمیقی در انطباق با اراده‌ی توده‌ها متحقق گردیده و یا در حال تحقق است. این تحولات قبل از هر چیز نشان می‌دهند که سوسیالیسم بعنوان یک سیستم اجتماعی در کلیت خویش قادر است اشکال و نهادهای قدیمی را ملغی کند، روشها و اقدامات انجام‌شده را زیر سوال برد، خود را متحول کرده و نوسازی کند، انتقاد از خود در ماهیت سوسیالیسم نهفته است، چرا که سوسیالیسم، طبق تعریف بنیانگذاران مارکسیسم، نظامی است که برای انسان و توسط انسان بنا می‌شود.

در مبارزه میان کهنه و نو، این تنها سوسیالیسم بوروکراتیک نیست که به کهنه تعلق دارد، سرمایه‌داری نیز بهیچوجه محل نو نیست. سرمایه‌داری نظامی است که برای استثمار انسان از انسان ساخته شده، نظامی است که در آن قانون سود بیشتر و حکومت الیگارشالی مالی، میلیاردرها و سلاطین سرمایه برقرار است. در یک قطب ثروتهای عظیم در دست مثنی سرمایه‌دار و در قطب دیگر محرومیت اکثریت توده‌ها که قادر به پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی فزاینده‌ی زندگی نیستند و بطور روزمره با بیگاری، بیخانمانی، کاهش قدرت خرید و غیره دست بگریبانند. طبق آمارهای رسمی، شمار بیگاران فقط در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپای غربی بالغ بر ۱۷ میلیون نفر است. بیش از ۳۰ میلیون نفر در آمریکا، این پیشرفته‌ترین و ثروتمندترین کشور سرمایه‌داری زیر خط فقر زندگی می‌کنند. طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تنها با مبارزه‌ای متحدانه امروزه می‌توانند از حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی خود در برابر تهاجمات کارفرمایان، انحصارات و دولتهای امپریالیستی دفاع کنند. اینها واقعیات سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته و ثروتمند است.

بعلاوه نباید فراموش کرد که کشورهای تحت سلطه و جهان سوم نیز زائیده سرمایه‌داری و جزئی از این نظام محسوب می‌شوند. غارت ثروتهای ملی و استثمار بیرحمانه خلقهای کشورهای وابسته یکی از منابع اصلی رشد سرمایه‌داری

هدف این نوشته، نقد مبانی تئوریک سندی است که بامضای پنج نفر از رفقای سازمان تحت عنوان "طرح برنامه سازمان فدائی، برای دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک" در شماره ۲ نشریه "درا راه کنگره" انتشار یافته است.

در شرایطی که ما در مرحله‌ی تدارک بخش دوم کنگره وحدت بسر می‌بریم، برخورد آزادانه دیدگاهها و نظرات متفاوت در پرتو دموکراسی و علنیتی که در سازمان ما وجود دارد، ضرورتیست که باعضا و هواداران سازمان امکان می‌دهد اهداف دور و نزدیک و خطوط اساسی سنگیری سازمان را بطور آگاهانه انتخاب کنند. با توجه بآنکه مساله برنامه در راس کار اجلاس آتی قرار دارد، پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک علنی حول مبانی تئوریک برنامه که پایه‌ی پراتیک سیاسی سازمان را تشکیل خواهد داد از اهمیت زیادی برخوردار است.

اما شاید از آنهم مهمتر و در ارتباط تنگاتنگ با آن، چگونگی دید و درک ما نسبت به تغییر و تحولات عمیق و سریعی است که اکنون در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی جریان دارد. در بخش تئوریک "پیش‌نویس طرح برنامه" که بامضای هشت تن از رفقای سازمان در شماره ۲ "درا راه کنگره" منتشر شده، طی فرمولبندیهای مشخصی، نسبت به تحولات مذکور اتخاذ موضع شده است. اما توضیح و گسترش این فرمولبندیها وظیفه‌ایست که هنوز صورت نگرفته و باید صورت گیرد. انجام این وظیفه نه تنها در ارتباط با مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک درون تشکیلاتی بلکه در رابطه با مسئولیت بزرگی که سازمان در قبال کل جنبش کمونیستی ایران برعهده دارد، دارای اهمیت فوق‌العاده‌ایست. در این راستا، بخش اول نوشته حاضر تماما به تحولات کشورهای سوسیالیستی اختصاص دارد. باشد که پیشرفت دموکراتیک مبارزه ایدئولوژیک در این زمینه به اجلاس آتی کنگره اجازه دهد که با تجزیه و تحلیل واقع‌بینانه و علمی از شرایط بین‌المللی کنونی، گامهای جدیدی در جهت تجهیز سازمان به تئوری انقلابی و به درک و بینش پیشرفته نسبت به سوسیالیسم، بجلو بردارد.

بخش اول

تحولات کشورهای سوسیالیستی

سیستم جهانی سوسیالیسم در تب و تاب است و حوادث در آن هر روز شتاب فزاینده‌ای بخود می‌گیرد. در اتحاد شوروی و اکثریت قریب‌باتفاق کشورهای سوسیالیستی اروپائی فضای سیاسی در حال غلیان و پرجوش و خروش جریان دارد. خصلت بین‌المللی این تحولات روزبروز تبارز بیشتری می‌یابد. جهان سوسیالیسم تحولاتی را که در نوع خود بی‌سابقه است تجربه می‌کند.

روند تحولات کنونی هر چند که در همه جا از لحاظ عمق، دامنه و شتاب یکسان نیست و بسته به هر کشوری جنبه‌های متفاوتی را که از درجه رشد اقتصادی - اجتماعی و سیاسی متفاوت و ویژگیهای ملی آن نشات می‌گیرد منعکس می‌کند، اما در فراسوی این تفاوتها و تمایزات، مضمون واحد و عمیقی در همه جا جریان دارد که همانا مبارزه‌ای حاد و شدید میان کهنه و نو است، مبارزه‌ای برای گذار از مکانیسمی کهنه و بوروکراتیک به مکانیسمی نو و دموکراتیک در سازماندهی سیاسی و اقتصادی و اداره امور جامعه‌ی سوسیالیستی، گذار از سوسیالیسمی لخت، ایستا و "سربازخانه‌ای" به سوسیالیسمی پرتحرک، پویا و دموکراتیک که پیش از هر چیز به اراده‌ی آزاد توده‌ها متکی بوده و با ابتکارات خلاقانه طبقه کارگر و زحمتکشان ساخته می‌شود. تاریخ سوسیالیسم ورق می‌خورد، مابدرستی در دورانی قرار داریم که سوسیالیسم در جهت نفی شیوه‌های محجور تفکر و عمل، و لغو امتیازات بوروکراتیک در حال انقلاب است. این انقلاب اکنون بیکی از شاخصهای دوران ما تبدیل شده است.

واقعیت اینستکه سوسیالیسم در شوروی و کشورهای اروپای شرقی که در زمان انقلاب خود قرن‌ها از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری فاصله داشتند، دستاوردهای بزرگی در برداشته است. این یک واقعیت تاریخی ایستکه مقایسه عینی این کشورها با کشورهای نظیر در سیستم سرمایه‌داری بخوبی آنرا اثبات می‌کند. علیرغم نبود دموکراسی و تمامی تحریفات مربوط به "دوران کیش شخصیت و رکود" و نیز محاصره اقتصادی توسط کشورهای امپریالیستی و

در کشورهای پیشرفته است. همین امر به ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی امکان داده است که بحران ادواری سرمایه‌داری را در دهه‌های اخیر کنترل و مهار کنند. وضعیت کنونی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بدون سیستم نوسم‌عمراتی موجود و رژیم‌های ارتجاعی وابسته غیرقابل تصور است.

استعمار نو بطور فزاینده دره بین کشورهای پیشرفته و کشورهای جهان سوم را عمیق‌تر می‌سازد. اشکال مختلف وابستگی، بویژه وابستگی مالی به متروپل، این کشورها را خفه کرده است. فقر، گرسنگی، بیماری‌های واگیر در کشورهای وابسته بیداد می‌کند. طبق آخرین آمار سازمان ملل روزانه ۴ هزار کودک فقط به علت گرسنگی به هلاکت می‌رسند. بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیش از یک چهارم درآمد ملی خود را بعنوان اصل و فرع وام‌های خارجی به انحصارات فراملیتی و دولت‌های امپریالیستی پرداخت می‌کنند. رژیم‌های ارتجاعی فاشیست و جنایتکار به پشتوانه حمایت‌های مالی - تسلیحاتی و سیاسی دول امپریالیستی مبارزه مردم را در جهت تغییر وضع موجود و بدست گرفتن سرنوشت خویش، بخاک و خون می‌کشند.

چنین است بیلان سرمایه‌داری در سالهای پایانی قرن بیستم یعنی عصری که با رشد عظیم علوم و تکنولوژی و پیشرفت غول‌آسای تمدن بشری مشخص می‌شود. با یک چنین بیلانی روشن است که سرمایه‌داری نمی‌تواند آلترناتیوی واقعی در برابر سوسیالیسم بوروکراتیک محسوب شود و در نتیجه محمل نو و آینده‌ی کشورهای سوسیالیستی در حال تحول بشمار آید.

بالتبع پیرویه دیالکتیکی حل تضادهای انباشته شده و تبدیل کهنه به نو پیرویه‌ی ساده، آرام و کوتاه‌مدت نیست و نمی‌تواند باشد. روند انقلابی کنونی در دنیای سوسیالیسم از هر روند انقلابی دیگری بیچیده‌تر و پرفراز و نشیب‌تر است. طی این روند و در جریان مبارزه و رقابت میان گرایش‌های سیاسی - ایدئولوژیک است که سیای نوین سوسیالیسم با پیشرفت نیروهای بالنده شکل گرفته و قوام می‌یابد. هیچ شکی نیست که امپریالیسم جهانی و نیروهای حامل سرمایه‌داری دست روی دست و منفعل باقی نمی‌مانند. احزاب بورژوازی و دول سرمایه‌داری بویژه در آمریکا و کشورهای اروپای غربی مدتهاست که جبهه وسیعی علیه مارکسیسم - لنینیسم، سوسیالیسم و کمونیسم گشوده‌اند. آنان با استفاده از وسائل مدرن و عظیم ارتباط جمعی و تبلیغی که در دست دارند به تهاجم سیاسی - ایدئولوژیک سراسری و هماهنگی دست زده‌اند تا شکست کمونیسم و اندیشه‌های بنیانگذاران سوسیالیسم علمی را اثبات کنند و نشان دهند که در شرایط کنونی، کشورهای سوسیالیستی برای خروج از بحران یا باید راه بازگشت به سرمایه‌داری را در پیش گیرند و یا سیاستی را که حزب کمونیست و دولت چین در میدان "تیه‌نان‌من" اتخاذ کرد دنبال کنند که در واقع چیزی جز تداوم روش‌های کهنه ضدانسانی و سیاست‌های ورشکسته گذشته نیست.

با این وجود حقیقت اینست که در ورای تبلیغات سنگین ضدکمونیستی، محافل بورژوازی در رابطه با دگرگونیها و اصلاحات بنیادی کشورهای سوسیالیستی در بیم و امید بسر می‌برند. ایدئولوگها و نمایندگان سیاسی جهان سرمایه‌داری نگران آنند که این دگرگونیها در نهایت به سوسیالیسمی پیشرفته منجر گردد و از دل بحران و تکان‌های اجتماعی شدید کنونی سوسیالیسم با مختصات جدید و سیمائی نو و مدرن، در شرایطی که سرمایه‌داری قادر به حل بحران خود نیست، در صحنه سیاست بین‌المللی ظاهر گردد. تحولات مهم در سیاست خارجی شوروی در زمینه صلح و خلع سلاح اتمی و تلاش‌های مبتکرانه آن در جهت ایجاد دنیائی عاری از سلاح اتمی و حل صلح‌آمیز تنشها و تشنج‌های منطقه‌ای که جنبه‌های مهمی از بینش نوین سیاسی و "پروسترویکا" را بازتاب می‌دهد، هم‌اکنون نیز بطور جدی امپریالیسم و خصوصا انحصارات میلیتاریستی را دچار نگرانی کرده است. این سیاست بشردوستانه، علیرغم مقاومت امپریالیسم به موفقیت‌های فوق‌العاده مهمی دست یافته و میرود که در تداوم خود علت وجودی پیمان‌های نظامی ناتو و ورشورا زیر سوال برد.

اما از سوی دیگر، آنها امیدوارند که بحران کشورهای سوسیالیستی به بقدرت رسیدن احزاب سوسیالیست‌دموکرات منجر شده و در نتیجه زمینه‌ی بازگشت این کشورها به سرمایه‌داری فراهم گردد. در جهت این هدف استراتژیک، امپریالیسم می‌کوشد، با توجه به نیاز کشورهای سوسیالیستی به گسترش روابط اقتصادی و تجاری خارجی با بهره‌گیری از امکانات اقتصادی خود، در امور داخلی این کشورها مداخله کرده و همکاری‌های اقتصادی را مشروط به سیاست‌های معین و اخذ امتیازات سیاسی نماید.

در شرایط فعلی نقش احزاب کمونیست دارای اهمیت اساسی است. روند کنونی آزمون تاریخی بزرگی برای این احزاب بشمار می‌رود. احزاب کمونیست، در موفقیت نوسازی سوسیالیستی نقش کلیدی دارند و باید ضمن پیشبرد پیرویه نوسازی جامعه خود نیز نوسازی شده و تجدیدحیات یابند. در غیراینصورت قادر به ایفای نقشی که برعهده دارند نخواهند بود. ساختمان جامعه سوسیالیستی امروزین، بیک حزب کمونیست امروزین، نو و دموکراتیک، یویا و مسلح به دیدگاهی پیشرفته و علمی نسبت به سوسیالیسم نیازمند است. احزاب کمونیست باید در ساختار، سبک کار و چگونگی رابطه با توده‌ها تحولات

عمیقی در خود ایجاد کنند و بجای قرار داشتن در بالای سر همه چیز و همه کس به سازمان رهبری واقعی و پیشاهنگ سیاسی جامعه تبدیل گردند. اصل لنینی سانسورالیسم دموکراتیک را با زدودن زنگارهای بوروکراتیک در زندگی درونی جاری سازند. صادقانه و شجاعانه از خود انتقاد کنند و مسئولیت انحرافات و اشتباهات را مستقیماً بر عهده گیرند. حزب کمونیست بودن یعنی خدمت بیشتر و کار بیشتر برای زحمتکشان، حزب کمونیست منافعی جدا از منافع طبقه کارگر و مردم ندارد. حزب کمونیست برای خودش و کسب امتیازات ویژه برای خود کار نمی‌کند، بلکه هدف فعالیت آن پیروزی و بهروزی توده‌ها و رهبری آنها برای سوسیالیسمی مدرن و دموکراتیک است.

طی پیرویه "انقلاب در انقلاب"، در احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی گرایش‌های گوناگونی شکل گرفته است و با گذشت زمان این امر بیش از پیش خصلت عمومی بخود می‌گیرد. هر قدر که جریان حوادث شتاب می‌یابد، مبارزه بین این گرایش‌ها نمود و حدت بیشتری پیدا می‌کند. این مبارزه در متکامل‌ترین شکل خود، در حزب کمونیست و جامعه شوروی جریان دارد. در بین مخالفین "پروسترویکا" دو گرایش سیاسی - ایدئولوژیک مشخص، بصورت دو قطب متمایز و متضاد بچشم می‌خورد. در یک قطب "محافظه‌گاران دکماتیک" وجود دارند که "پروسترویکا" را منشا بحران کنونی می‌شناسند و در قطب دیگر "عوام‌فریبان" سوسیالیست دمکرات قرار دارند که منشا بحران را شکست مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم تلقی می‌کنند. ظاهراً هیچیک از ایندو جریان با "پروسترویکا" مخالف نیستند بلکه بطور کلی از آن حرف می‌زنند. مخالفت واقعی آنان نه در گفتار که در کردار و راه‌حلهائی است که برای مسائل موجود ارائه می‌دهند. اولی بعنوان راه حل خواستار توقف روند دموکراتیک و بازگشت به گذشته یعنی تاجر فکری و رکود عملی است که واقعیات و پراتیک بن بست و شکست آنرا در همه جا آشکار کرده است. دومی خواهان از بین بردن مالکیت اجتماعی و بازگشت به لیبرالیسم بورژوازی و سرمایه‌داری است که از مشخصات اصلی سوسیالیسم دموکراسی در مقیاس جهانی محسوب می‌شود.

از لحاظ منشا تاریخی، ظهور سوسیالیسم دموکراسی مقارن است با بروز انشعاب در انترناسیونال ۲ در جریان جنگ جهانی اول، عمیق‌ترین دلیل این انشعاب بزرگ در جنبش کارگری سوسیالیستی در غلطیدن بخشی از رهبران سیاسی این جنبش به رفرمیسم و دفاع آنان از بورژوازی "خودی" در برابر انقلاب سوسیالیستی در کشورهای اروپائی بود. از لحاظ پراتیک سیاسی، سرکوب خونین انقلاب ۱۹۱۹ آلمان و قتل انقلابیون بزرگی نظیر روزالوکزامبورگ و کارل لیبکنخت و همچنین همکاری با بورژوازی امپریالیست در محاصره اقتصادی و تهاجمات مسلحانه علیه نخستین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی یعنی انقلاب اکتبر از اقدامات نمونه‌وار انترناسیونال ۲ (بعد از وقوع انشعاب) در تاریخ جنبش جهانی کارگری است که زیر پرچم دروغین "دموکراسی" صورت گرفت. از لحاظ تئوریک و سیر نظری نفی تئوری مارکسیستی دولت و دیکتاتوری پرولتاریا، انگار ضرورت انقلاب سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری، تبلیغ آشتی طبقاتی و خصوصت هیستریک با لنینیسم از بارزترین مشخصات تفکر سوسیالیسم دموکراسی محسوب می‌شود که بزرگترین ایدئولوگ آن گائوتسکی است. و بالاخره از لحاظ تجربه‌ی تاریخی، احزاب سوسیالیست دموکرات با وجود آنکه هرگز آشکارا از سرمایه‌داری دفاع نمی‌کنند بلکه خود را طرفدار "سوسیالیسم دموکراتیک" می‌نامند، ولی تاکنون در هر کشوری که به قدرت رسیده‌اند (فرانسه، آلمان، ایتالیا اسپانیا، یونان و ...) تنها با انجام اصلاحاتی به تحکیم پایه‌های سیستم سرمایه‌داری پرداخته‌اند.

جریان سوسیالیسم دموکراسی در وضعیت کنونی کشورهای سوسیالیستی نیز بطریق اولی شعار "سوسیالیسم دموکراتیک" را پیش می‌کشد و از ضرورت اصلاحات شتابنده سخن می‌گوید، اما مضمون اصلاحاتی که ارائه می‌کند، برقراری نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و بازگشت به سرمایه‌داری است. "عوام‌فریبان رادیکال" امروز مانند منشویکها و گائوتسکیستهای دیروز، انقلاب اکتبر را "کودتای بلشویکها" و یا در بهترین حالت حادثه‌ای نامیون که می‌شد از آن اجتناب کرد توصیف می‌کنند. آنان مدعی اند که استالینیسم محصول طبیعی لنینیسم بوده و بحران فعلی حاصل ۲۰ سال سوسیالیسم بر پاره تئوری مارکسیستی است. بنابراین گویا مارکسیسم - لنینیسم مسئول بحران اقتصادی - اجتماعی کنونی است.

در حالیکه بنیانگذاران مارکسیسم تئوری سوسیالیسم علمی را بر اساس تجزیه و تحلیل دیالکتیکی واقعیات اجتماعی دوران خود تدوین کرده و هرگز مکانیسم‌های مشخص و اشکال و چگونگی پیشرفت سوسیالیسم را پیشگویی و از خود اختراع نکرده بودند. سوسیالیسم "سربازخانه"‌ای و بوروکراتیک مبتنی بر درک استالینی از تئوری علمی، با روح مارکسیسم و جوهر کمونیسم که همانا رهائی انسان از تمامی اشکال ستم و استثمار و تکامل آزادانه انسان و جامعه است در تضاد فاحش قرار دارد. در نتیجه نمی‌توان نه مارکس و انگلس و لنین و

درازه کنسره

که سازمان ما مرحله دوم کنزره وحدت را در پیش دارد. بطور جدی به کار تدارکاتی آن و بانتخاب دموکراتیک و آگاهانه اهداف و راهی که باید در آینده طی کنیم لطمه وارد می‌کند.

رفقا در سند برنامه‌ای، با کنار نهادن "ایدئولوژی بسته"، ایدئولوژی دیگری بنام "ایدئولوژی باز" را به سازمان پیشنهاد می‌کنند بدون اینکه معلوم کنند هویت این ایدئولوژی جدید چیست، چگونه، در کجا و طی چه پروسه‌ای شکل گرفته است. سپس بر مبنای این ایدئولوژی مبهم نظام "سوسیالیسم دموکراتیک" را مطرح می‌کنند و درباره‌ی منشأ آن می‌نویسند: "نظام سوسیالیسم دموکراتیک که ما برای آینده جامعه‌مان پیشنهاد و در راه نیل به آن مبارزه می‌کنیم، از لحاظ جهانی با سیر فکر و عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن نوزدهم و کارل مارکس و فردریک انگلس، بنیانگذاران جامعه‌شناسی علمی، با فعالیت متفکران و رهبران بعدی این جنبش مانند ولادیمیر ایلیچ لنین، روزالوگزامبورگ و آنتوگراسی و با اندوخته فکری و تجربی جنبش کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و از آنجمله تجارب کشورهای سوسیالیستی پیوند دارد."

اما معنای این "پیوند" چیست؟ چه پیوند واقعی میان نظام پیشنهادی رفقا و سیر فکر و عمل مارکس، انگلس و لنین و غیره وجود دارد؟ با حذف مارکسیسم، سوسیالیسم علمی و کمونیسم از برنامه دیگر چگونه می‌توان از یک چنین پیوندی سخن گفت و انتظار داشت که دیگران آنرا جدی بگیرند؟

رفقا در ادامه توضیح منشأ تئوریک "سوسیالیسم دموکراتیک" اضافه می‌کنند: "این نظام از لحاظ ملی، با سیر فکر آزادی، عدالت، دموکراسی، تجدد و ترقی در ایران، و با تلاشهای پیام‌آوران این افکار در قرن گذشته، مانند میزا آقاخان گرمائی، طالبوف تبریزی و آخوندزاده‌ها، با پیکارهای ضداستبدادی و عدالت‌خواهانه مشروطه‌طلبان و جمهوری خواهان دوران نهضت مشروطیت با مبارزات اجتماعی و عامیون و کمونیستهای ایرانی از حیدرعموآوغلی تا ارانی، با جنبش دموکراتیک - ضداستعماری سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و مبارزات دکتر مصدق، با رزم ضددیکتاتوری جنبش فدائی و برجسته‌ترین رهبر آن بیژن جزینی، با درسهای ناشی از تجربه جنبش چپ ایران در سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی ارتباط دارد و ادامه و گسترش آنهاست."

تاکنون فکر می‌کردیم در تایخ مبارزات طبقاتی در ایران "مشروطه‌طلبان و جمهوری خواهان دوران نهضت مشروطیت" مبین افکار بورژوا - دموکراتیک هستند اما گویا تمایز و تفکیک افکار بورژوا - دموکراتیک از تفکر کمونیستی به "ایدئولوژی بسته" تعلق دارد و در "ایدئولوژی باز" افکار مشروطه‌طلبان و جمهوری خواهان با اندیشه‌ها و آموزشهای مارکسیستی درآمیخته و معجون حاصله از آن بنیادهای فکری "نظام سوسیالیسم دموکراتیک" را تشکیل می‌دهد! از چنین پیوندی البته می‌توان یک اندیشه جدید یا "ایدئولوژی باز" را نتیجه گرفت اما نمی‌توان آنرا با سیر فکر و عمل "بنیانگذاران جامعه‌شناسی علمی" و نه با "تجارب جنبش کارگری کمونیستی جهانی" دارای پیوند تلقی کرد. زیرا مارکس و انگلس بر آن بودند - تجارب جنبش جهانی کارگری نیز آنرا تأیید کرده است - که هیچ سوسیالیسمی برپایه اختلاط و آمیزش ایدئولوژی مارکسیستی با ایدئولوژیهای بورژوائی و خرده‌بورژوائی ساخته نمی‌شود. در نتیجه "سوسیالیسم دموکراتیک" پیشنهادی رفقا در بهترین حالت با سوسیالیسم اتوپیائی متفکران قرن نوزدهم اروپا نظیر اون، فوریه، سن‌سیمون پیوند دارد که بنیانگذاران مارکسیسم با بررسی دیالکتیکی و نقد آن و کشف قانونمندیهای عینی جامعه سرمایه‌داری تئوری سوسیالیسم علمی را تدوین کردند.

۲- شیوه برخورد با سرمایه‌داری

شیوه برخورد سند برنامه‌ای با سرمایه‌داری چگونه است؟ رفقا به سرمایه‌داری انتقاد می‌کنند اما انتقادشان سطحی است نه ریشه‌ای، چرا؟ باین دلیل که سند برنامه‌ای خواه در رابطه با سرمایه‌داری کشورهای پیشرفته و خواه در رابطه با سرمایه‌داری ایران صرفاً به پاره‌ای از عوارض این سیستم اجتماعی غیرانسانی اشاره می‌کند اما دست روی علت اساسی آن نمی‌گذارد و ماهیت سرمایه‌داری را بعنوان نظامی که چرخهای آن بر محور استثمار انسان از انسان می‌چرخد نمی‌کند. سرشت عمیق سرمایه‌داری در مالکیت خصوصی مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان نهفته است. این علت‌العلل منطق غیرانسانی سرمایه‌داری است. بدون مبارزه علیه آن مبارزه‌ی قطعی علیه معلولها غیرممکن است. تمام نبوغ مارکس در مقایسه با پیشینیانش یعنی سوسیالیستهای اتوپیست کشف این قانونمندی از طریق تجزیه و تحلیل دیالکتیکی واقعیت‌های عینی سرمایه‌داری بود. برخلاف سوسیالیستهای پیشین که برای از بین بردن نابرابریهای اجتماعی و برقراری سوسیالیسم خواستار توزیع متعادل‌تر درآمدها و تغییر در شیوه مبادله بودند، مارکس برای نخستین بار نشان داد که نفی سرمایه‌داری و

نه تئوری مارکسیستی را مسئول اشکال و شیوه‌های استالینی صنعتی کردن، بلکه بویژه کردن و سازماندهی سیاسی جامعه سوسیالیستی که ریشه بحران کنونی است، در نظر گرفت. همچنین باید گفت که انقلاب اکتبر نتیجه تشدید تضادهای عمیق اجتماعی روسیه تحت حکومت کرنسکی و محصول اقدام قهرمانانه زنان و مردان و میلیونها توده مردم بود که توسط پیشاهنگ سیاسی‌شان، حزب بلشویک، رهبری شد و به پیروزی رسید. این انقلاب برای نخستین بار حل مسائل اجتماعی در چارچوب منافع طبقه کارگر و تمام توده‌های تحت ستم و استثمار سرمایه‌داری را در دستور نهاد و بهمین دلیل بعنوان یک جهش تاریخی - جهانی توده‌های استثمارشونده برای آینده، در دل تاریخ تکامل جوامع بشری ثبت گردیده است.

بخش دوم

مبانی تئوریک "برای دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک"

تحولات جاری کشورهای سوسیالیستی بیشک تأثیرات عمیقی بر کل جنبش جهانی کمونیستی برجای می‌نهد. جنبش کمونیستی ایران از این امر مستثنی نبوده و نمی‌تواند از آن برکنار بماند. تلاطمات نظری و ایدئولوژیکی که بموازات گسترش پروسه نوسازی سوسیالیستی در جنبش جهانی کمونیستی ایجاد گردیده، در جنبش کمونیستی ما نیز بوجود آمده و بر بستر ویژگیهای تاریخی - ملی و شرایط خاصی که در آن قرار دارد، گرایشات سیاسی - ایدئولوژیکی با تدوین برنامه خاص خویش شکل مشخص‌تری بخود می‌گیرند. شکست دگماتیسم و تفسیرهای تحریف‌آمیز از تفکر مارکسیستی میدان وسیعی برای رشد نیروهای بالنده، پیشرو و نواندیش جنبش کمونیستی ما فراهم می‌کند. هر قدر که حوادث در جهان سوسیالیسم سریعتر و ژرفتر جریان می‌یابند بهمان میزان شناخت ما از آنچه که سوسیالیسم عملاً موجود تاکنون بوده و آنچه که باید باشد بیشتر می‌شود.

پراتیک و تجربیات جهانی سوسیالیسم، زندگی اجتماعی کیفیتا نوین کشورهای سوسیالیستی و خصلت انقلابی تحولات کنونی سبب گردیده است که از لحاظ ایدئولوژیکی غنای بیشتر می‌یابیم و دیدگاه و درک ما از سوسیالیسم عینی‌تر، عمیق‌تر گردد.

اما متأسفانه در عین حال پاره‌ای از نیروهای جنبش ما از تجزیه و تحلیل علمی اوضاع کنونی، درک علل واقعی بحران کشورهای سوسیالیستی و ماهیت انقلابی تحولات جاری بازمانده و ایمان و اعتقاد خود را به اصول مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم و کمونیسم از دست داده و در حالت شدیداً نوسانی بسر می‌برند. امروزه ما شاهد آتیم که تایل و گرایش به سیستم فکری "سوسیال دموکراسی" در جنبش ما نمایان گردیده و بتدریج شکل تیپیک پیدا می‌کند. مبارزه ایدئولوژیکی علنی در سازمان ما و پیشرفت آن در سطح جنبش آشکار کرده است که در میان ما نیز این گرایش وجود داشته و با گذشت زمان بنحو بارزتری خود را نشان می‌دهد. نمونه‌ی گویای آن سندی است که تحت عنوان "طرح برنامه سازمان فدائی، برای دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک" بامضای پنج‌تن از رفقا اخیراً در شماره ۲ "در راه کنزره" انتشار یافته است.

این سند برنامه‌ای از جهات و زوایای مختلفی قابل بررسی و ارزیابی است، اما من در این نوشته بدلیل محدودیت صفحات نشریه، صرفاً و اختصاراً مبانی تئوریک و مهمترین خصوصیات سند مذکور را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهم.

۱- سند برنامه‌ای رفقا بر پایه کدام ایدئولوژی تدوین شده است؟

در این سند، چیزیکه در وهله نخست بچشم می‌زند، خصوصیت ایدئولوژیکی آنست، در طرح رفقا از مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی سازمان و کمونیسم بعنوان هدف نهائی ما هیچ سخنی در بین نیست. شکی نیست که حذف مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم از برنامه نمی‌تواند بطور اتفاقی و یا از روی اهمال صورت گرفته باشد. درباره‌ی علل این امر، رفقا نه در سند برنامه‌ای و نه در هیچ نوشته دیگری توضیح نداده‌اند. آیا رفقا بر این اعتقادند که ایدئولوژی سازمان نباید در برنامه آن مطرح گردد؟ پاسخ منفی است. چرا که رفقا از "ایدئولوژی باز" در برنامه پیشنهادی‌شان صحبت کرده و ضمن تأکید بر آن، ایدئولوژی دیگری بنام "ایدئولوژی بسته" را محکوم و مردود اعلام کرده‌اند.

بنظر می‌رسد که منظور رفقا از "ایدئولوژی بسته" همان مارکسیسم - لنینیسم است، اما اینکه چرا مارکسیسم - لنینیسم یک ایدئولوژی "بسته" است که باید کنار گذاشته شود استدلالی وجود ندارد. و مهمتر اینکه رفقا از صراحت کلام برخوردار نیستند و از بیان روشن نظرات خود کماهی السابق اجتناب میکنند. مهمترین ملاک پایبندی به دموکراسی نه حرف بلکه عمل است. بیان صریح و شجاعانه دیدگاه و مواضع سیاسی - ایدئولوژیکی جزو الفبای رعایت دموکراسی در یک فعالیت تشکیلاتی است. سخن گفتن با زبان بی‌زبانی بویژه در شرایطی

تدوین کننده‌ی سند از تضادهای سرمایه‌داری سخن می‌گویند اما درباره‌ی اینکه تضادهای مذکور بدلیل خصلت آنتاگونیستی‌شان در چارچوب سرمایه‌داری قابل حل نیستند و در نهایت به نفی این سیستم منجر می‌شوند چه می‌گویند؟ هیچ! میدانیم که بسیاری از ایدئولوژیهای بورژوازی نیز وجود تضاد بین کار و سرمایه در سرمایه‌داری را تأیید می‌کنند اما برآنند که "دولت رفاه عمومی" یعنی دولت سرمایه‌داری قادر است با "توزیع متعادلتر درآمدها"، این تضاد را بتدریج حل کند. ادوارد برنشتاین و کارل کائوتسکی و به تبع آن سوسیال دموکراتهای امروز نیز مدافع همین نظریه هستند. مارکسیسم بر عکس حل تضاد کار و سرمایه را در چارچوب سیستم سرمایه‌داری امکانپذیر نمی‌داند و از اینرو طرفدار استقرار سوسیالیسم و دولت سوسیالیستی از طریق تحول کیفی این تضاد یعنی انقلاب اجتماعی است. در این عرصه موضع رفقا چیست؟

"سند برنامه‌ای"، قوانین ماتریالیسم تاریخی را تحت این عنوان که سخن گفتن از "قوانین تاریخ" به نظامهای استالینی منجر می‌شود مردود می‌داند، لغو استثمار یا بعبارتی حل تضاد کار و سرمایه را در جامعه سوسیالیستی انکار می‌کند و درباره‌ی خصلت طبقاتی دولت بورژوازی و ضرورت انقلاب اجتماعی سکوت اختیار می‌کند. چرا؟ آیا زوال نظامهای استالینی قوانین تاریخ را نفی می‌کند یا برعکس انطباق‌ناپذیری و ناسازگاری این نظامها را با قوانین تاریخی مدلل می‌دارد؟ آیا تحولات کنونی در شوروی و کشورهای اروپای شرقی مبین آنست که مردم این کشورها به سرمایه‌داری بیشتر و سوسیالیسم کمتر احتیاج دارند یا به "سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر"؟ روشن است که نه راه‌حلهای سرمایه‌داری و نه ایضا راه‌حلهای سوسیال - دموکراسی که هیچگاه از پاره‌های اصلاحات در چارچوب سرمایه‌داری فراتر نرفته و در هیچ جا سوسیالیسم نساخته است، راه حل مشکلات این کشورها نیست. نیاز واقعی مردم این کشورها عدالت اجتماعی بیشتر، لغو امتیازات بوروکراتیک، آزادی، شرکت مستقیم و روزافزون در اداره‌ی امور دولت و جامعه یعنی دموکراسی سوسیالیستی بیشتر است. بهمین جهت در رابطه با تحولات انقلابی در این جوامع نیز با اطمینان کامل می‌توان گفت آینده متعلق به سوسیالیسم است نه سرمایه‌داری و واقعیات دنیای امروز اعتبار علمی تئوری ماتریالیسم تاریخی مارکس را به قوت بیشتر اثبات می‌سازد.

۴- بحران سرمایه‌داری

دنیای سرمایه‌داری دچار بحران اقتصادی است. اینرا حتی اقتصاددانان بورژوازی نیز اعتراف می‌کنند، با وجود آنکه اثرات انقلاب علمی - فنی در تولید به سرمایه‌داری امکان داده است که بحران ادواری‌اش را بطور نسبی مهار کند اما بحران ساختاری سرمایه‌داری همچنان گسترش و تعمیق می‌یابد، زبان آمار و ارقام خود دولت‌های سرمایه‌داری یحد کافی گویاست و نشان می‌دهد که چگونه تضادها در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری و در مقیاس بین‌المللی در حال رشد است. البته بهای سهام در بازار بورس و سود سهام‌داران شرکت‌های انحصاری چندملیتی در حال افزایش است اما این بقیقت افزایش روزافزون شدت استثمار، بیگاری، عدم ثبات شغلی، بی‌خانمانی یا فقدان مسکن مناسب، افت مداوم خرید قیمت دهها میلیون انسان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اولاً و در ثانی فوق استثمار، بردگی مالی و چپاول منابع ملی صدها میلیون توده‌ی کشورهای جهان سوم حاصل می‌شود. فاکت‌ها و بررسی عینی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری بیش از پیش از پاسخگوئی به نیازهای رشدیابنده‌ی انسانها بازمانده است. بحران کشورهای سرمایه‌داری صرفاً به حوزه اقتصادی محدود نمی‌شود بلکه کل جامعه و تمام حوزه‌های فعالیت اجتماعی را دربرمی‌گیرد؛ و بهمین دلیل بحران عمومی سرمایه‌داری نامیده می‌شود.

رفقا در "سند برنامه‌ای" خود، به بحران اقتصادی سرمایه‌داری اشاره می‌کنند و به نوعی وجود آنرا تأیید میکنند؛ اما بحران عمومی سرمایه‌داری را نفی میکنند و می‌نویسند: "تحولات کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و رسیدن آنها به سطحی کیفیتاً نوین از رشد اقتصادی اولاً ذهنی بودن نظریات مربوط به بحران عمومی نظام سرمایه‌داری و فروپاشی قریب‌الوقوع آن را نشان داده و ثانیاً روشن ساخته است که رسیدن جامعه‌ی سرمایه‌داری به مرحله انحصاری بمعنای پایان یافتن ظرفیت رشد آن نیست."

این درست است که سرمایه‌داری بیش از آن حدی که تصور می‌رفت دوام یافته و سرمایه‌داری انحصاری را نباید بمعنای پایان یافتن ظرفیت رشد آن دانست اما مساله اصلی این است که آیا فروپاشی قریب‌الوقوع سرمایه‌داری تنها نشانه بحران عمومی سرمایه‌داری است؟ بی‌شک خیر. آیا نمی‌توان فروپاشی قریب‌الوقوع سرمایه‌داری را منتفی دانست و در عین حال وجود بحران عمومی سرمایه‌داری را تأیید کرد؟ چرا، کما اینکه امروز کسی از فروپاشی قریب‌الوقوع سرمایه‌داری صحبت نمی‌کند اما بحران عمومی سرمایه‌داری واقعیتی است که در برابر چشمان همگان قرار دارد.

جالب این است که رفقا در ادامه نقل قول فوق، نشانه‌های عینی بحران

برقراری سوسیالیسم بطور واقعی بدون لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ممکن نیست علمی بودن تئوری سوسیالیستی مارکس نیز درست در همین جاست همانطور که اوتوپیا بودن سوسیالیستهای پیشین در حفظ مالکیت خصوصی است.

در سند برنامه‌ای رفقا به تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی وسائل تولید و تضاد میان کار و سرمایه بعنوان تضاد ذاتی جامعه سرمایه‌داری اشاره شده اما از ضرورت حل آن بصورت لغو مالکیت خصوصی و از بین بردن استثمار انسان از انسان صحبتی در میان نیست. از نقطه نظر مارکسیسم، سوسیالیسم در اساس با محور استثمار انسان توسط انسان از طریق لغو مالکیت خصوصی و با از بین بردن هرج و مرج بازار سرمایه‌داری از طریق برنامه مشخص می‌شود، و حال آنکه در نظام آمرانه مطروحه توسط رفقا مالکیت خصوصی جزئی از این نظام بوده و در آن نه از محور استثمار و نه از برنامه اقتصادی اثری نیست.

انتقاد رفقا به سرمایه‌داری ایران نیز با همین منطق صورت گرفته است. سند برنامه‌ای ابتدا منابع و ثروتهای طبیعی ایران از یکسو و فقر و محرومیت مردم را از سوی دیگر توصیف می‌کند، و سپس در توضیح علت این تضاد می‌نویسد: "این وضعیت نتیجه رشد ناموزون، وابسته و ازهم‌گسیخته سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته و نتیجه سلطه رژیمهای دیکتاتوری در طی دهه‌ها و قرون است."

از روی این حکم، منطقاً باید چنین نتیجه‌گیری کرد که علت فقر و محرومیت توده‌های وسیع در ایران نه خود سیستم سرمایه‌داری بلکه "رشد ناموزون، وابسته و ازهم‌گسیخته" آنست. اگر چنین است دیگر سنگیری جامعه‌ی ایران بسوی سوسیالیسم که ما در راه آن مبارزه می‌کنیم چه ضرورتی دارد؟ دیگر وظیفه آگاه کردن و هدایت مبارزه کارگران و زحمتکشان در این راه چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟

باین ترتیب می‌بینیم نقد رفقا به سرمایه‌داری نقدی رادیکال نیست و ماهیت سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و استثمار سرمایه‌دارانه را نفی نمی‌کند. این البته با مشخصه‌های نظام "سوسیالیسم دموکراتیک" پیشنهادی رفقا که فوقاً بیان اشاره شد در ارتباطی منطقی قرار دارد. بدیهیست که وقتی ما از ضرورت لغو مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی صحبت می‌کنیم هنوز بحث بر سر مدت، سرعت و اشکال آن مطرح نیست، ما در "پیش‌نویس طرح برنامه" خط مرز روشنی در برخورد با شیوه‌ها و اشکال استالینی صنعتی‌کردن و گلگت‌بویزه‌کردن جامعه ترسیم کرده‌ایم. این یک اصل مارکسیستی است که اشکال مالکیت بدرجه رشد نیروهای مولده بستگی دارد. اشکال عالی و پیشرفته مالکیت را نمی‌توان بضر و زور بر نیروهای مولده‌ی عقب‌مانده تحمیل کرد. زیرپا گذاشته شدن این قانونمندی توسط استالین عواقب وخیمی بدنبال داشته و یکی از ریشه‌های اصلی بحران کنونی در شوروی و بسیاری از کشورهای سوسیالیستی است. لغو مالکیت خصوصی بطور کلی و استقرار مالکیت اجتماعی بجای آن بطریق اولی در کشوری نظیر ایران بدلیل رشد محدود سرمایه‌داری و عقب‌ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی عمومی، تنها طی یک پروسه تاریخی می‌تواند صورت گیرد، اما بیشک، برخلاف سند برنامه‌ای رفقا، مالکیت خصوصی نمی‌تواند هدف جامعه سوسیالیستی و در نتیجه هدف برنامه ما که یک سازمان کمونیستی هستیم شناخته شود. نفی آن، چیزی نیست جز انکار هویت ما.

۳- ماتریالیسم تاریخی و آینده‌ی بشریت

در تحلیل علمی تاریخ تکامل جوامع بشری، مارکس برای نخستین بار نشان داد که مبارزه طبقاتی، مبارزه بین استثمارشوندگان و استثمارکنندگان لکوموتیو تاریخ است. تاریخ بشری چیزی جز تاریخ تحول فرماسیونهای اقتصادی - اجتماعی نیست و مبارزه طبقاتی سرانجام به محور استثمار و استثمارگران منجر گردیده و طبقه کارگر با رهائی خود تمام بشریت را از قید ستم و استثمار و نابرابری اجتماعی رها می‌کند. مارکس ضمن تبیین علمی تاریخ، از یکسو ضرورت پیدایش سرمایه‌داری در یک مرحله مشخص تاریخی را اثبات نمود و از سوی دیگر با آشکار ساختن خصلت درونی آن، ضرورت زوال سرمایه‌داری را نشان داد. با این دو کشف یعنی درک ماتریالیستی تاریخ و افشای راز تولید سرمایه‌داری توسط ارزش اضافی، سوسیالیسم به علم تبدیل گردید.

امروز بورژوازی جهانی و تئورسین‌های سرمایه‌داری فریاد می‌زنند "کمونیسم شکست خورد" و سرمایه‌داری "پایان تاریخ بشری" است! اما پوچی و بی‌پایه بودن این تبلیغات را می‌توان بخوبی از روی فاکت‌ها و واقعیات سرسخت همین سرمایه‌داری "پیروزمند" فهمید. مصائب و رنجهای عظیم بشریت معاصر و ظرفیت سوسیالیسم در متحول کردن خود، اعتقاد و باور ما را به اینکه زوال سرمایه‌داری یک ضرورت تاریخی است و سوسیالیسم آینده بشریت است، قویتر می‌کند.

اما سند برنامه‌ای "راجع به آینده‌ی سرمایه‌داری چه می‌گوید؟ هیچ! رفقای

بعنوان عالی‌ترین نمونه تکامل این پروسه تاریخی لازم شد سه انقلاب بزرگ بورژوا - دموکراتیک را بخود ببیند. (۱۷۸۹، ۱۸۳۰، ۱۸۴۸) تا زمینه‌ها برای آنکه سرمایه‌داری در آن بتواند بنحو اکل گسترش یابد، فراهم گردد. هر یک از این انقلابات بعد از یک دوره پیشرفت، متوقف شده و تکامل جامعه بطور نسبی با عقب‌گردهائی توأم بود. بورژوازی در ۱۷۸۹، سلطنت را سرنگون کرد و قدرت را بدست گرفت اما سرمایه‌داری تا انقلاب ۱۸۴۸ نتوانست بطور سریع در فرانسه رشد و تکامل پیدا کند. و تازه مساله اساسی این انقلاب تبدیل استثمار فئودالی به استثمار سرمایه‌داری بوده است. لذا، خیلی شکفت‌انگیز خواهد بود اگر تکامل انقلاب سوسیالیستی، که با لغو مالکیت خصوصی و استثمار سرمایه‌داری با استثمار انسان از انسان بطور کلی نقطه پایان می‌نهد و هدف نهائی‌اش از بین بردن نابرابریهای اجتماعی در تمامی اشکالی می‌باشد، پروسه تاریخی طولانی مدتی را دربرمی‌گیرد.

تغییر دیگری که باید در تعریف "دوران تاریخی" مد نظر قرار دهیم، تحول تاریخی است که طی چند ساله اخیر در روند مبارزه برای صلح جهانی، خلع سلاح اتمی و تشنج‌زدائی در روابط بین‌المللی ایجاد گردیده است.

این مبارزه دارای اهمیت فوق‌العاده‌ایست زیرا نه فقط خطر نابودی انسان را کاهش داده و از بین می‌برد و مناسبات بین‌المللی را از حالت جنگ سرد و تشنج‌دائی خارج می‌کند بلکه شرط مقدماتی پیشرفت تمدن و تکامل اقتصادی - اجتماعی بشریت محسوب می‌شود. اجلاس ریگان - گورباچف و اجلاس اخیر بوش - گورباچف در مالت علیرغم وجود اختلافات در زمینه‌های مختلف به نتایج قابل توجه و بی‌سابقه‌ای منجر گردیده‌اند.

این چرخش فوق‌العاده مهمی است در مبارزه برای صلح که محصول تلاشها و ابتکارات کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی از یکسو و از سوی دیگر فشار افکار عمومی و جنبش جهانی صلح است که امپریالیسم را وادار به عقب‌نشینی ساخته و فضای صلح‌آمیز جدیدی را در مناسبات بین‌المللی ایجاد کرده است. این مبارزه اکنون می‌رود که به وجود پیمانهای نظامی ورشو و ناتو نقطه پایان گذارد. ناگفته پیداست که قبول قراردادهای مربوط به کاهش سلاحهای اتمی و مسابقه تسلیحاتی از سوی امپریالیسم بمعنای این نیست که سیاست خارجی امپریالیسم و قدرتهای سرمایه‌داری دچار تحول کیفی گشته است. امپریالیسم در برابر گسترش جنبش جهانی صلح و موضع تهاجمی اتحاد شوروی که نتیجه پروسترویکا و نگرش نوین به مناسبات بین‌المللی است در موضع تدافعی قرار گرفته و سعی می‌کند خود را با شرایط جدید وفق دهد. فاکتها و شواهد گویای آنست که امپریالیسم تنها زیر فشار است که تن به عقب‌نشینی از مواضع خویش میدهد. "تفکر نوین سیاسی" در سیاست خارجی که بر الویت منافع عام بشری بر منافع طبقاتی استوار است منشا تحولات جدید و ابتکارات اتحاد شوروی در مبارزه برای صلح است. این سیاست تداوم سیاست لنینی همزیستی مسالمت‌آمیز در شرایط جدید جهانی است و جوهر آن با اندیشه‌ها و آموزشهای مارکس، انگلس و لنین که منافع تکامل اجتماعی را مقدم بر منافع خاص پرولتاریا، و منافع عام بشری را مقدم بر منافع خاص سوسیالیسم می‌شمرند، منطبق است.

بخاطر اهمیت تاریخی بزرگی که تحولات چندساله اخیر در مبارزه برای صلح کسب کرده است می‌توان گفت دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در عین حال دوران خلع سلاح اتمی، پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و دوران ایجاد دنیای عاری از سلاحهای هسته‌ای است.

اما "سند برنامه‌ای" رفقا چه تعریف معینی از دوران تاریخی کنونی بدست می‌دهد؟ هیچ، مطلقاً هیچ! اینکه چرا چنین است؟ چرا رفقا به بحث درباره‌ی "دوران" تن نمی‌دهند؟ آیا به انقلاب اکتبر و بدرستی راهی که پرولتاریای روسیه در ۱۹۱۷ انتخاب کردند، باور دارند یا نه؟ سولاتی هستند که رفقا موظف به پاسخگویی هستند بویژه وقتیکه شروع به نوشتن و تدوین یک برنامه برای سازمان می‌کنند.

۶- نقش حزب کمونیست در بنای جامعه‌ی سوسیالیستی

سمتگیری سوسیالیستی و ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی بدون حاکمیت طبقه کارگر رهبری حزب کمونیست امکانپذیر نیست. برای بنای جامعه‌ی نوین و پیشرفت بسوی کمونیسم ضروریست که حزب کمونیست به پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر و توده‌ها تبدیل شده و نقش هدایتگر در دولت سوسیالیستی داشته باشد. "سند برنامه‌ای" رفقا در اینمورد نیز مهر سکوت بر لب زده است. در واقع می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که از نقطه‌نظر رفقا دیگر مبارزه برای وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر ضرورت خود را از دست داده است.

در عین حال امروزه بیش از پیش شنیده می‌شود که گویا معنای این اصل مارکسیستی تحمیل رهبری حزب کمونیست بر جامعه است و لذا یک اصل

عمومی سرمایه‌داری را توصیف می‌کنند اما در عین حال وجود یک چنین بحرانی را در سرمایه‌داری انکار می‌کنند!

"انقلاب علمی و تکنولوژیک معاصر ... نافی بحران‌ها و مشکلات اقتصادی و سیاسی در سطوح و اشکال گوناگون و سیاستهای سلطه‌جویانه‌ی شرکتها و دولت‌های امپریالیستی در قبال کشورهای جهان سوم نیست. بیگاری مزمن، شکل‌گیری قشری حاشیه‌ای که در نظام اقتصادی و اجتماعی موجود جایی برای خودنمی‌یابد، بازتولید فقر در بخشی از جامعه و تشدید نابرابری اجتماعی علیرغم بالا رفتن قابل توجه سطح زندگی عمومی (!؟)، عدم توانائی در آموزش نسل جوان در انطباق با سطح پیشرفت علم و تکنولوژی، بوروکراسی و بودجه هنگفت نظامی، نژادپرستی و تبعیض علیه مهاجران، خشونت و اعتیاد، روابط نابرابر با کشورهای جهان سوم و دخالت در امور داخلی آنها. آلودگی و تخریب محیط‌زیست از جمله مسائلی هستند که همچنان و بدرجات مختلف در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته جریان دارد."

خوب اگر تمام این پدیده‌ها بیانگر وجود بحران عمومی در سیستم سرمایه‌داری نیست پس چیست؟ این توصیفات مرا از استدلال کردن بی‌نیاز می‌کند چرا که خود بخوبی حاکی از آنست که بحران سرمایه‌داری صرفاً به حوزه‌ی اقتصادی محدود نمی‌شود بلکه تمام حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی سرمایه‌داری را نیز دربرمی‌گیرد. حال چرا رفقا بحران عمومی سرمایه‌داری را انکار می‌کنند، اله و اعلم!

۵- دوران ما

مضمون اصلی دوران تاریخی کنونی که با انقلاب اکتبر آغاز گردید، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. این حکم در لحظه تاریخی کنونی بی‌جه معناست؟

ما قبلاً گفتیم که تجزیه و تحلیل و بررسی عینی واقعیات دنیای سرمایه‌داری اثبات می‌کند که بحران عمومی سرمایه‌داری در مقیاسی بین‌المللی در حال رشد و تعمیق است، در شرایطی که مبارزه در راه صلح، دموکراسی، عدالت اجتماعی و علیه فقر و گرسنگی، استثمار و فوق‌استثمار، مسابقه تسلیحاتی و وابستگی و استعمار نو گسترش می‌یابد ارزشها و شیوه زندگی سرمایه‌داری نفی می‌شود و سوسیالیسم دموکراتیک و نوین بعنوان تنها آلترناتیو سرمایه‌داری در چشم‌انداز تاریخی مبارزه طبقه کارگر و مردم در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و مبارزه خلقهای کشورهای وابسته قرار می‌گیرد. بعلاوه "انقلاب در انقلاب" در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی که هدفش محو نظام‌های استالینی، اتوریتر و بوروکراتیک و احیای مضمون واقعی سوسیالیسم یعنی استقرار سوسیالیسمی دموکراتیک، خودگردان و مدرن است خود جزئی از همین روند محسوب می‌شود. این انقلاب جدید، همانطور که قبلاً گفته شد، از حوادث نمونه‌وار و تیبیک جهان امروز محسوب شده و بیکی از شاخصهای اصلی دوران تاریخی کنونی مبدل گردیده است.

بدیهیست که نتایج این تحولات ژرف سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در شرایط مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی علیه نیروهای مدافع سیستم بوروکراتیک و نیز نیروهای که تلاش می‌کنند جامعه را در جهت بازگشت به سرمایه‌داری سوق دهند بی‌درد، آسان و در کوتاه‌مدت بدست نخواهند آمد. در مبارزه بر سر رهبری و سمتگیری آتی جامعه، احتمال به بیراهه کشانده شدن این انقلابات را نباید از نظر دور داشت. اینک در پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی از جمله لهستان و مجارستان، بدلیل تاخیرهایی که در انجام تحولات صورت گرفته، نیروهای غیرکمونیست به قدرت رسیده و بدین ترتیب این جوامع در راستای بازگشت به سرمایه‌داری سمتگیری کرده‌اند.

آیا این واقعیت نافی روند گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیست؟ نه ... نیست. آیا این واقعیت در دیدگاه و درک ما از "دوران تاریخی" تغییر ایجاد نمی‌کند؟ چرا، تغییر ایجاد می‌کند.

دیدگاه ما متحول می‌شود چرا که گسترش واقعیات و روندهای اجتماعی جهان امروز نشان می‌دهد که تکامل عینی جوامع بشری فرآیندی ساده و مستقیم‌الخط نیست. تکامل تاریخی معنایش این نیست که یگبار که انقلاب سوسیالیستی رخ داد و جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انتقال یافت، صرفنظر از شیوه‌ها، سیاستها و اشکال این انتقال، جامعه در مسیری فارغ از بحران و بی‌بازگشت و بدون گسست پیشرفت خواهد کرد. ما از تاریخ می‌آموزیم و آموزش مقطع تاریخی کنونی اینست که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم روند تاریخی پیچیده، طولانی مدت و پیوسته‌ای است که در عین حال با عقب‌گردها و گسست‌ها توأم خواهد بود. در تکامل دیالکتیکی این روند تاریخی سکون و عقب‌گرد نسبی، و پیوستگی و حرکت به پیش مطلق است. همچنانکه این قانونمندی در عصر گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری یعنی عصر انقلابات بورژوا - دموکراتیک و فروپاشی نظامات قرون وسطائی نیز صادق بود. فرانسه

می‌کنیم و یا اصولاً درباره‌ی هر اقدام حزب کمونیست شوروی به قضاوت می‌نشینیم. نه، ما چنین کاری نمی‌کنیم، گمان اینکه حزب کمونیست شوروی خود در رابطه با سیاستهای مشخص خصوصاً در حوزه اقتصادی در حال کاوش و جستجوی راه‌حلهای مناسب و واقعی است. ما از سنگریه‌های اصلی پروسترویکا در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و هدف استراتژیک‌اش که ساختمان سوسیالیستی دموکراتیک، خودگردان و مدرن است حمایت می‌کنیم. ما همچنین از مبارزه پروسترویکا علیه "محافظه‌کاران" و سوسیال - دموکراسی و دفاع‌اش از مارکسیسم - لنینیسم انقلابی جانبداری می‌کنیم.

۷- حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

مارکسیسم طرفدار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. مردم هر کشور حق دارند آزادانه نظام سیاسی و سیستم اقتصادی - اجتماعی مطلوب خود را تعیین کنند. آینده از آن سوسیالیسم است، آینده‌ی بشریت سوسیالیسم است نه سرمایه‌داری، سوسیالیسم نظام رهایی‌بخش انسان است در حالیکه قانون اساسی سرمایه‌داری سود بیشتر و بهره‌کشی بیشتر از انسان است. بهمین دلیل می‌گوئیم شیوه‌ها و راه‌حلهای نوع سرمایه‌داری و سوسیال - دموکراسی نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای بشریت و مسائل اجتماعی انسان معاصر باشند. اما این تنها حق مردم هر کشور است که نظام مورد علاقه خود را برگزینند. از نقطه نظر مارکسیسم، هر گونه تحمیل این یا آن نظام به مردم هر کشور محکوم است.

در گذشته، این اندیشه‌ی لنینی نقض می‌شد، دخالت شوروی و نیروهای پیمان ورشو در چکسلواکی و مجارستان نمونه‌های بارز آنست. اکنون بازگشت باین ایده که یکی از جنبه‌های تفکر نوین سیاسی و پروسترویکا در اتحاد شورویست، در واقع بازگشت به لنینیسم است. پایبندی باین ایده از سوی کشورهای سوسیالیستی در شرایطی که امپریالیسم بنابر ماهیت‌اش به تجاوزگری علیه خلقها و پایمال کردن حق آنان در تعیین سرنوشت خویش ادامه می‌دهد، بیانگر شکلی از برتری دموکراسی سوسیالیستی بر دموکراسی بورژوازی است. تجاوزات مسلحانه، اشغالگری و مداخلات مستقیم و غیرمستقیم علیه مللی که در راه بدست گرفتن سرنوشت خویش مبارزه می‌کنند، یکی از عرصه‌هایی است که ماهیت عمیق دموکراسی بورژوازی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را برملا می‌سازد و نشان می‌دهد که امپریالیسم، ارتجاع سیاسی است. این سیاست امپریالیستی و حمایت امپریالیسم از رژیمهای فاشیست در آفریقای جنوبی، السالوادور، اسرائیل ... که میلیونها انسان را زیر سرکوبهای مرگبار خود قرار داده‌اند، ریشه در ماهیت امپریالیسم دارد که با منافع طبقاتی انحصارات چندملیتی و سلاطین سرمایه منطبق است. بهمین دلیل، خصلت ارتجاعی سیاست امپریالیسم، برخلاف دعای سوسیال - دموکراسی، با تکامل سرمایه‌داری منتفی نمی‌گردد، بلکه تنها از طریق مبارزه‌ی نیروهای انقلابی و دموکراتیک در پهنه‌ی جهانی است که می‌تواند خنثی گردد.

دموکراسی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش از سوسیالیسم جدائی‌ناپذیراند. این ادعا که "دیکتاتوری پرولتاریا" با برسیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم ناسازگار است، تحریف تئوری مارکسیستی و وارونه جلوه‌دادن سرشت مردمی آنست. دیکتاتوری پرولتاریا ناقض حق مردم در تعیین سرنوشت خویش نیست، برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا دفاع از حق مردم در تعیین سرنوشت سوسیالیستی خویش است. تجربه نشان داده است که هر آینه که دیکتاتوری پرولتاریا از این حق سیاسی مردم و دموکراسی جدا گردد، ناگزیر ماهیت واقعی‌اش تحریف شده و به دیکتاتوری علیه پرولتاریا و مردم تبدیل می‌گردد. دیکتاتوری پرولتاریا از واقعیت آشتی‌ناپذیری مبارزه طبقاتی ناشی می‌شود، زمانیکه طبقه کارگر به رهبر واقعی مردم و تمام جامعه تبدیل شده و با انقلاب سوسیالیستی ساختمان جامعه نوین را آغاز می‌کند، باید در عین حال با تلاشهای بورژوازی در جهت استقرار مجدد نظم قدیمی مقابله نموده و آنها را خنثی و نقش بر آب سازد. این جوهر تئوری دیکتاتوری پرولتاریاست که پایه‌گذاران مارکسیسم آنرا از روی فاکتها و تجربه مبارزه توده‌ای دوران خود تدوین کرده و بصورت یک آموزش تئوریک درآوردند. از آنزمان تاکنون تحولات کیفی بسیار مهمی رخ داده است بطوریکه سیمای جهان امروز اصلاً قابل مقایسه با مشخصه‌های دوران مارکس و انگلس و لنین نیست. آیا این واقعیت تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را گنه و منسوخ کرده است؟ نه، بهیچوجه، کسی که امروز به آشتی‌ناپذیری مبارزه طبقاتی کارگران و سرمایه‌داران اعتقاد دارد، نمی‌تواند آنرا مردود اعلام کند. تحولات کیفی کشورهای که از سرمایه‌داری جدا شده و بسوی سوسیالیسم سنگیری می‌کنند بی‌آسانی و آرامش و بدون آنکه نیروهای سرمایه‌داری از داخل و خارج در آن دخالت کنند، صورت نمی‌گیرند. صحت این امر را می‌توان با تکیه بر فاکتها و حوادث دنیای امروز مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. بورژوازی، توازن قوا در

ضددموکراتیک بشمار می‌آید. این اشتباه است. زیرا از نظر تفکر مارکسیستی، نقش رهبری کننده‌ی حزب کمونیست بهیچوجه تحمیلی نیست بلکه باید از طریق کار سیاسی در میان زحمتکشان بطور واقعی کسب گردد. برخلاف دکاتیتستها و بوروکراتها، لنین همواره تاکید می‌کرد که رهبری حزب به میزان تحرک سیاسی، صحت خط مشی، توانائی و جدیت کار حزب و درجه موفقیت ولی در جلب صرف طبقه کارگر بلکه توده‌های وسیع‌تر مردم بستگی دارد. بنیانگذاران مارکسیسم هرگز تأمین نقش رهبری حزب از راه زور و تحمیل را تصور هم نمی‌کردند. البته گنجاندن نقش رهبری حزب کمونیست در قانون اساسی دولتهای سوسیالیستی امری ضددموکراتیک است چرا که معنای آن فقط این است که هیچ نیروی سیاسی دیگری نمی‌تواند و نباید نقش رهبری‌کننده را در دولت کسب کند و حزب کمونیست صرفنظر از موقعیت واقعی‌اش در میان توده‌ها بطور اتوماتیک نقش رهبری‌کننده را در دولت‌داراست. در اتحاد شوروی، ماده مربوط به نقش رهبری حزب نه در قانون اساسی مربوط به دوران لنین و نه حتی در دومین و سومین قانون اساسی شوروی وجود نداشت. این ماده بدنبال گسترش دیدگاه بوروکراتیک نسبت به نقش رهبری حزب کمونیست، نخست در شوروی و سپس به تبع آن در کشورهای اروپای شرقی، وارد قانون اساسی گردید.

در تحولات اخیر، اعتراض مردم به نقش رهبری حزب کمونیست در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نشان داد که احزاب کمونیست این کشورها تا چه حد از طبقه کارگر و توده‌ها جدا افتاده و دچار بوروکراتیسم مغرط‌بوده‌اند. روشن است که این احزاب امروزه ناوان تحریفات و انحرافات‌شان را پس می‌دهند و با برگزاری انتخابات آزاد، نقشی منطبق با اراده مردم برعهده می‌گیرند.

ریشه‌ی تفکر اعمال هژمونی و رهبری حزب کمونیست ضرب و زور و از راه تحمیل استالینیسم است نه مارکسیسم - لنینیسم، همانطور که مسؤل وضع کنونی، خود این احزاب و خصوصاً رهبران آنها هستند نه مارکس و لنین.

اغلب احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی، در شرایطی که لزوم تحولات بنیادین دموکراتیک بیش از هر زمان دیگر آشکار گشته بود و علیرغم آنکه بیش از پنج سال از آغاز پروسترویکا در شوروی می‌گذشت، درمقابل آن مقاومت کرده و از ایجاد بموقع تحولات ناتوان ماندند. رودروئی با اراده و خواسته‌های بحق طبقه کارگر و مردم و تاخیرهای فاحش در آغاز اصلاحات دموکراتیک سبب شد که این احزاب بمیزان زیادی اعتبار خود را از دست داده و بخش مهمی از پایه‌های حزب از آن رویگردان شوند. بعداً حتی بسیاری از رهبرای این احزاب متهم به فساد و سوءاستفاده از امکانات دولت شدند، پدیده‌ایکه در سرمایه‌داری عادی و رایج است اما عمیقاً با ماهیت جامعه سوسیالیستی و ارزشهای سوسیالیسم بیگانه است.

واقعیت اینستکه طی تحولات اخیر گسست پاره‌ای احزاب کمونیست در قدرت از مردم و گسست رهبری آنان از اعضا و پایه‌های حزبی ابعادی بخود گرفت که قبلاً بهیچوجه باورکردنی و قابل تصور نبود. نباید لاپوشانی کرد بلکه باید آشکارا اعتراف کرد که ما از بسیاری از واقعیات درونی این احزاب شناختی نداشتیم. اکنون روشن شده است که کنگره‌های این احزاب عموماً متشکل از نمایندگان انتصابی بوده نه انتخابی، اصولاً هیچگونه بحثی در دفتر سیاسی این احزاب صورت نمی‌گرفت و تصمیمات صرفاً توسط دبیرکل و یا یکی دونفر از نزدیکان وی اتخاذ می‌شد! شناخت این پدیده یا پدیده‌هایی نظیر سوءاستفاده مالی روشن می‌کند که چرا این احزاب آنقدر در برابر خواسته‌های دموکراتیک مردم مقاومت می‌کردند.

احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی بدلیل بوروکراتیسم و انحرافات دهه‌های گذشته و تاخیر در نوسازی خود و جامعه، شدیداً دچار بحران شدند. بدنبال تحولات اخیر این کشورها نیروهای سیاسی جدیدی بسرعت شکل گرفتند. که عمدتاً گرایش سوسیال - دموکراسی را منعکس می‌کنند. در مجارستان حزب کمونیست به حزب سوسیالیست بدل گردید و شواهد حاکی از آنستکه در لهستان نیز همین روند طی می‌شود. تغییر و تحولات جاری سبب گردیده است که این دو کشور (و چه بسا در آینده کشورهای سوسیالیستی دیگری نیز) از سیستم جهانی سوسیالیستی فاصله گرفته و در راستای بازگشت به سرمایه‌داری سمت‌گیری می‌کنند. با این وجود "انقلاب در انقلاب" ضرورت تاریخی نظام سوسیالیستی در دوران کنونی است و بهرقیمت به پیش می‌رود. ساختمان سوسیالیسمی خودگردان، دموکراتیک و مدرن ولو به بهای بازگشت کامل پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی به اردوگاه سرمایه‌داری، هزار بار بهتر از سوسیالیسم عقب‌مانده و بوروکراتیک "دوران رکود" است.

در شرایط کنونی، سرنوشت پرسترویکا که از پنج سال پیش در اتحاد شوروی آغاز گردیده و حزب کمونیست این کشور مبتکر و بیشتاز آن محسوب می‌شود، نه فقط برای سوسیالیسم در شوروی بلکه برای سوسیالیسم در ابعادی جهانی، اهمیت تاریخی ویژه‌ای کسب کرده است. همانگونه که در "پیش‌نویس طرح برنامه" آمده، ما از پروسترویکا در خطوط اساسی‌اش حمایت می‌کنیم. بخودی خود روشن است که معنای این گفته آن نیست که ما از همه چیز آن حمایت

شد و خود رفقا آنرا پس گرفتند. حالا گویا آنچه که از در بیرون رانده شده می‌خواهد از پنجره وارد گردد!

نتیجه دیگری که از حذف واژه انقلاب از فرهنگ سیاسی رفقا حاصل شده اینست که در "سند برنامه‌های" نه تنها دیگر سخنی از مبارزه در جهت قطع وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیسم وجود ندارد، بلکه سلب مالکیت از تجار و زمین‌داران بزرگ و دموکراتیزه کردن بخش دولتی اقتصاد بعنوان یکی از آماج‌های مهم مبارزه سازمان، از آن حذف گردیده است. رویگردان شدن رفقا از این اهداف به "خط‌مشی نوین مبارزاتی" شان خصلت لیبرالی بخشیده است و نشان می‌دهد که اگر رفقا در مبارزه برای دموکراسی سیاسی ناپیگیر هستند، در حوزه اقتصادی - اجتماعی اصولا حاضر به گام برداشتن در جهت دموکراسی نیستند.

امروزه بحران اقتصادی جامعه ایران، در نتیجه‌ی سیاست‌های جمهوری اسلامی روز بروز شرایط سخت‌تری را بر زندگی مردم تحمیل می‌کند، از یکسو تجار بزرگ و از سوی دیگر بورژوازی بوروکرات با استفاده از اهرم‌های دولتی به چپاول منابع ملی و دسترنج زحمتکشان و توده‌های عظیم مردم مشغولند. تحت رژیم جمهوری اسلامی، فقیرها فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند. بیکاری و تورم بطور مداوم افزایش یافته و قدرت خرید مردم بویژه مزدبگیران روز بروز کاهش می‌یابد. مشتی از زمین‌داران، تجار و تنزلی‌بگیران بزرگ شریانی‌های اقتصادی جامعه را در دست داشته و زندگی مشقت‌بار و تحمل‌ناپذیری را بر مردم تحمیل کرده‌اند. آش آنقدر شور شده که حتی رژیم نیز هر از چند گاهی علیه "تروویست‌های اقتصادی" "جنگ زرگر"ی براه انداخته و بمردم وعده‌ی کاهش قیمت‌ها را می‌دهد.

هیچ انقلابی نمی‌تواند بدون سنگبری در جهت حل بحران اقتصادی بسود توده‌ها و ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در وضع اقتصادی - اجتماعی موجود بجلو گام بردارد. برنامه و "مشی مبارزاتی نوین" نه تنها به این جنبه بی‌اعتناست بلکه ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه را اصلا مورد بررسی قرار نداده است. همچنین در "سند برنامه‌های" هیچ فرمولبندی معینی در مورد مساله دهقانی و خواست‌های دهقانان کشورمان بچشم نمی‌خورد، درحالیکه این یکی از مسائل اقتصادی - اجتماعی حاد ایران است. (در اینجا قابل ذکر است که در "پیش‌نویس طرح برنامه"، بخش مربوط به تامین حقوق دهقانان، فرمولبندی "ملی‌کردن کلیه اراضی کشاورزی" آمده است که صحیح نیست و باید اصلاح گردد.)

دولت و چگونگی سازماندهی سیاسی جامعه حلقه اصلی مساله دموکراسی است. بدون وجود یک دولت دموکراتیک آزادی‌های سیاسی در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد، بهمین جهت شیوه برخورد به دستگاه دولتی ارتجاع یکی از مسائل اصلی انقلاب آتی ایران است. دموکراسی در ایران نمی‌تواند بدون درهم‌شکستن ارگان‌های کهنه‌ی دولت جمهوری اسلامی، بطور همه‌جانبه مستقر گردد. این ارگان‌ها با هزاران رشته‌ی فرعی و نامرعی به ارتجاع وابسته‌اند و با وجود آنها آزادی سیاسی اگر هم در نتیجه‌ی مبارزه‌ی توده‌ای تا حدودی کسب گردد، نمی‌تواند تداوم یابد، بدین جهت، نخستین وظیفه انقلاب سرنگونی ارتجاع، درهم‌شکستن ارگان‌های دولتی کهن و سازماندهی ارگان‌های دولتی جدیدیست که از طریق آنها آزادی و دموکراسی به واقعیت جامعه مآتبدیل می‌شوند.

بنابراین، چگونگی برخورد هر نیرو باین مساله اساسی، میزان پایبندی ویرا به دموکراسی در عمل نشان می‌دهد. متأسفانه در این زمینه هم در "سند برنامه‌های" هیچ اثری که نشان‌دهنده‌ی پیشقدم‌بودن رفقا در مبارزه برای دموکراسی باشد، دیده نمی‌شود. در این سند، رفقا ضمن اشاره به "انحلال ارگان‌های سرکوب رژیم"، خواستار "دموکراتیزه کردن دستگاه دولتی، ارتش و قوه قضائیه" گردیده‌اند.

این گفته بدین معناست که اولاً ارتش بعنوان یکی از ارگان‌های سرکوب رژیم تلقی نمی‌گردد که بگلی نادرست است، و ثانیاً: نیازی به انحلال ارگان‌های بوروکراتیک حاکم (نظیر وزارت سپاه، وزارت ارشاد، ارگان‌های قضائی و دانشگاه‌های اسلامی رژیم، وزارت آموزش...) وجود ندارد و می‌توان با ایجاد تغییراتی آنها را همچنان حفظ کرد و بخدمت گرفت. این شیوه‌ی برخورد بیانگر ناپیگیری در مبارزه بخاطر دموکراسی است؛ زیرا ریشه‌کن کردن ارتجاع که لازمه‌ی برقراری دموکراسی در کشورمان است، پیش از هر چیز باید وسائل مادی را که ارتجاع با استفاده از آنها قادر به ادامه حیات است نابود کرد. حفظ ارگان‌های کهنه دولتی هر قدر هم که "دموکراتیزه" شوند به ارتجاع امکان می‌دهد که حتی پس از سرنگونی، خود را احیا کند و قدرت از دست رفته‌اش را بازیابد.

هر شرایط مشخص را بدقت مدنظر قرار می‌دهد و بر اساس آن اقداماتش می‌تواند ظریف و یا با خشونت بی‌سابقه‌ای توأم باشد، اما قانونمندی عمومی‌اش لامتیر و پابرجاست. بورژوازی بهر اقدامی دست می‌زند برای آنکه ذره‌ای از مواضع‌اش عقب‌نشینی نکند و بهر اقدامی متوسل می‌شود برای آنکه مواضع از دست داده خود را مجدداً بدست آورد. مصداق این قانونمندی در سال‌های پایانی قرن بیستم یا عصر انقلاب علمی - فنی و پیشرفت بیسابقه تمدن بشری بهیچوجه کمتر از دوران مارکس و لنین نیست. کنه آموزش مارکسیستی دربارهی دموکراسی و دیکتاتوری عبارت از این است که در جامعه سرمایه‌داری آزادی مردم تا جایی است که سوددهی سرمایه تهدید نمی‌شود و در سوسیالیسم نوع خاصی از آزادی لغو می‌شود و آن آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. این حقیقتی است که نمایان بوده و امروز با قوت بیشتری نمایان می‌گردد.

اعمال دیکتاتوری علیه مردم هیچ قربانی با دیکتاتوری پرولتاریا ندارد. انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا با وسیع‌ترین آزادی‌های مردم همراه است و لولاینکه این آزادی‌ها به لغو حکومت سوسیالیستی منجر گردد. ما امروزه از احیای دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی قاطعانه حمایت می‌کنیم هر چند که این امر در پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی بمعنای بقدرت رسیدن نیروهای سرمایه‌داریست.

طبعاً مبارزه در راه دموکراسی و حمایت از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود معنایش دنباله‌روی از جنبش خودبخودی و حمایت از هر راهی که آنان برای آینده خویش انتخاب می‌کنند نیست. مثلاً ما از احیای دموکراسی در لهستان و چکسلواکی و اینکه مردم این کشورها سرنوشت خود را بدست گرفته‌اند پشتیبانی می‌کنیم اما از بیان این حقیقت باز نمی‌مانیم که بقدرت رسیدن "لخ‌والسا"ها و "هاول"ها راهگشای مشکلات بزرگی که امروزه لهستان و چکسلواکی با آنها روبرو هستند نیست. تفکیک این دو موضوع در تدوین خط مشی انقلابی از اهمیت زیادی برخوردار است. کمالینکه در انقلاب بهمین نیز خلط ایندو مبحث رایج شده و بخش مهمی از کمونیستها به بهانه دفاع از انقلاب خلقی، مشی پشتیبانی از رژیم خمینی را در پیش گرفتند و بدین ترتیب لطامتی بزرگ بر اعتبار کمونیستها وارد کردند.

در این امر، از جمله رفقای تنظیم‌کننده "سند برنامه‌های" مسئولیت سنگینی برعهده داشتند. اکنون این سوال مطرح است که آیا رفقا از تجربه‌ی گذشته درس گرفته و از دموکراسی در ایران پیگیرانه دفاع می‌کنند؟ ظاهراً آری چون رفقا در مواضع خود بطور مکرر بر دموکراسی تأکید می‌کنند، اما در واقع این چنین نیست زیرا دقت نظر در "سند برنامه‌های" نشان می‌دهد که رفقا دارای مواضع پیگیر در مبارزه برای دموکراسی در ایران نیستند.

بعنوان یک نمونه، موضع رفقا نسبت به مساله ملی را در نظر بگیریم. می‌دانیم که استقرار واقعی دموکراسی در ایران، بدون حل مشکل ریشه‌ای این مساله که دارای سابقه تاریخی طولانی در جامعه ماست، امکانپذیر نیست. از دیدگاه دموکراسی پیگیر، تعیین حق کلیه ملل ساکن ایران در تعیین آزادانه سرنوشت خویش، تنها پایه صحیحی است که می‌تواند به ستم ملی در ایران نقطه پایان گذاشته و به حل مساله ملی منجر شود. اما "سند برنامه‌های" تنها خودمختاری را برای خلق‌ها می‌پذیرد و از برسمیت شناختن حق خلق‌ها در تعیین سرنوشت‌شان اجتناب می‌کند. واضح است که نفی این حق بمعنای عدم پایبندی به دموکراسی در برخورد به خلق‌های تحت ستم ایران است. در نتیجه نه تنها به اتحاد داوطلبانه و برابر حقوق ملیتهای ایران ککمی نمی‌کند بلکه بیش از پیش به گرایش جدائی‌طلبانه در میان آنان دامن زده و پایه‌های همبستگی بین آنان را سست می‌کند.

۸- دموکراسی و دولت انقلابی موقت

نمونه بارز دیگری از ناپیگیری رفقا در امر دموکراسی بقرار زیر است:

هدف استراتژیک سازمان در این مرحله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری دموکراتیک و خلقی است. قانون اساسی این جمهوری توسط مجلس موسسان تدوین و تصویب می‌شود. بدیهیست که تشکیل مجلس موسسان با وجود ارتجاع حاکم امکانپذیر نیست. برای تشکیل آن قبلاً باید مقدمات مادی‌اش فراهم شده باشد که همانا سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب واقعا خلقی و انتقال قدرت سیاسی بدست یک دولت انقلابی موقت است. دولتی که محصول قیام مسلحانه بوده و به توده‌های مسلح خلق متکی است. این تنها ارگان صلاحیت‌داری است که ضمن سرکوب تلاش‌های ارتجاع سرنگون شده، قادر است انتخاباتی واقعا دموکراتیک را برای تشکیل مجلس موسسان برگزار کند. رفقا بطور کلی ضرورت انقلاب و خصلت انقلابی دولت موقت را از برنامه حذف کرده و با مطرح کردن شعار انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی علا این توهم را دامن می‌زنند که گویا با وجود ارتجاع، برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس موسسان امکانپذیر است. رفقا این پیشنهاد را بیکار در اجلاس اول کنگره وحدت مطرح کردند که با مخالفت نمایندگان مواجه

تلخی نکند شیرین دهنم

حمید امیری

مشابهی از خود نشان میدهد، نخواهند رفت. بعبارت دیگر آلترناتیو رژیم مذهبی ایران منطقاً نمی‌تواند نیروئی سیاسی با خصوصیات کم و بیش مذهبی باشد. از اینرو نیروئی که بخواهد با چنین مشخصاتی وارد عرصه سیاست گردد، حتی اگر بتواند در مراحل اولیه مبارزه اعتباری برای خود کسب کند، بسرعت به سمت انزوا و جدائی از مردم خواهد رفت. و این همان سرنوشت شومی است که دامنه جنبش چپ ایران را فرا گرفته است. یعنی به نظر من آنجا که چپ ایران در مقابل نظام ایدئولوژیک اسلامی، نظام ایدئولوژیکی را با خصائص مشابه و شکل متفاوتی قرار میدهد، آنجا که در برخورد به دموکراسی برای مخالفین خود همان روشهای رژیم را بکار می‌گیرد، آنجا که در سیاست به جای دیدن واقعیات، "اصول" را مبنای کار خود میداد و آنجا که به جای تکیه بر فرهنگ و آداب و رسوم تاریخی این مرز و بوم، فرهنگ وارداتی و مذهبی‌گونه مخصوص خود را به نمایش می‌گذاشت، در واقع بدست خود، بدر شکست خود را می‌گذاشت، شکست چپ ایران شکستی است تاریخی، آنهم نه به دلیل قدرت دشمن بلکه بخاطر ضعف مطلق نیروهای خودی است. تا فعالین چپ ایران این موضوع را عمیقاً لمس نکنند و نتایج عملی آنرا در برنامه و رفتار عملی خود جاری نسازند هرگز قادر به بازسازی خود نخواهند بود از اینرو برنامه‌ای که امروز برای فعالین چپ ارائه میگردد قبل از هرچیز با این امر محک می‌خورد که از این شکست تاریخی چه درسهایی گرفته است. این مهمترین عاملی است که کمونیستها را قادر می‌سازد تا بر بحران اعتماد کنونی غلبه کنند و تجارب آنرا توشه راه آینده خود گردانند.

ب: تجارب کشورهای سوسیالیستی

پس از دهها سال مبارزه نیروهای معتقد به دموکراسی در درون جنبش چپ، سرانجام زلزله مهیبی در سال ۱۹۸۹ جنبش جهانی کمونیستی را به لرزه درآورد. این زمین‌لرزه عظیم که دامنه آن مجموعه "سوسیالیسم واقعا موجود" را فرا گرفت بطور عریانی بر تمام آرزوها و ادعاهای اکثریت کمونیستهای جهان که قاطعانه از آن دفاع میکردند خط‌بطلان کشید.

این ننگان عظیم که نمودهای اولیه خود را از چند سال قبل در اتحاد شوروی بروز داده‌بود، اینبار با نیروی برترت بیشتر خصلتی جهانی بخود گرفت. دریای بیکران انسان‌ها در چین، لهستان، مجارستان، آلمان، چکسلواکی، بلغارستان و رومانی همگی علیه نظامی واحد، یعنی سوسیالیسم سنتی بحرکت درآمد و با صدائی رسا اعلام میدارند که دیگر چنین نظامی را تحمل نخواهند کرد و خواهان دموکراسی، عدالت و رفاه هستند. اما طنز تاریخ اینجاست که بسیاری از همین انسانها در حالی که علیه گرایش مسلط و رایج در احزاب کمونیست شعار میدهند، آمال و آرزوهای خود را در گفتار و رفتار گرایش دیگری از کمونیسم مبینند و آنرا در قلب خود جای میدهند.

میلیونها چینی در حالی که به بزرگداشت مرگ رهبر حزب کمونیست می‌نشینند و در همان مدت به استقبال باشکوه از گورباچف می‌روند سنگبری صریح علیه حزب کمونیست چین می‌گیرند و نهایتاً نیز توسط همین مستبدان که با نام "دیکتاتوری پرولتاریا" بر مسند قدرت تکیه زده‌اند به خاک و خون کشیده میشوند. در آلمان شرقی در حالیکه میلیونها انسان علیه وضعیت موجود کشور و مسبب اصلی آن یعنی گرایش سنتی غالب در حزب کمونیست شعار میدهند و خواهان طرد آنها از قدرت و برقراری دموکراسی و آزادیهای فردی و اجتماعی هستند، شوهمندان فریاد می‌آورند "گوربی"، "گوربی" و "ما خواهان پرسترویکا هستیم". در چکسلواکی در حالیکه اقشار وسیع مردم علیه حاکمان موجود یعنی حزب کمونیست سنتی بحرکت درآمدند و خواهان سرنگونی آن هستند، فریاد می‌زنند که "دوبچک در قدرت" و بدین ترتیب بنیان‌گذار سوسیالیسم دموکراتیک را یکی از سبیل‌های حرکت خود قرار میدهند و بالاخره اینکه در رومانی انقلاب مردم کیهت‌های را بقدرت میرساند که کمونیستهای طردشده از حزب و مدافعین بینش نوین در آن دارای موقعیت قابل‌ملاحظه‌ای هستند.

تمام واقعیتهای فوق این حقیقت را هرچه عریانتر می‌سازد که در حال حاضر پدیده کمونیسم و سوسیالیسم با دو برداشت و دو تفسیر کاملاً متضاد در مقابل چشم مردم جهان قرار دارد و آنها تفاوت‌های آنها را بخوبی درک میکنند. از اینرو در حال حاضر یعنی در آغاز سال ۹۰ هیچ کمونیستی در عرصه هستی نمی‌تواند خود را از عواقب عملی این امر کنار کشیده و روشن ننماید که در این رودرروئی عظیم دو برداشت از یک ایدئولوژی به کدام نزدیک و از کدام دور است. تعیین تکلیف با این موضوع کاربرد بلاواسطه‌ای در مناسبات ما

کنگره وحدت سازمان فدائی اولین مرحله خود را با موفقیت پایان رسانید. این کنگره که با مشکلات زیادی روبرو بود توانست با گرایش انشعاب‌طلبی که در کمال بی‌مسئولیتی، تفرقه را در سازمان تبلیغ میکرد، مرزبندی قاطعی انجام داده و برای یکبار هم که شده به فعالین جنبش کمونیستی ایران نشان دهد که میتوان اختلافات را در سایه علنیت و دموکراسی تحمل نموده و با یکدیگر مبارزه واحدی را علیه دشمن مشترک پیشبرد. از اینرو من این کنگره را علیرغم برخی مصوبات متناقض آن، کنگره‌ای موفق ارزیابی میکنم و معتقدم که باید دستاوردهای آنرا در نشست دوم با مصوباتی واقع‌بینانه به تعمق برد. در راستای پاسخگویی به این نیاز است که در زیر تلاش خواهم نمود نظرات خود را در مورد برنامه یعنی مهمترین سندی که در دستور کار این جلسه قرارداد بیان دارم.

همه ما خوانده‌ایم و بخوبی میدانیم که برنامه، باید اصلی‌ترین سند راهنمای عمل فعالیت یک سازمان سیاسی قرار گیرد. برای تحقق چنین هدفی باید این موضوع اساسی را مدنظر داشت که برنامه‌ای که مهر زمان را بر خود نداشته و ویژگی‌های مکانی را در نظر نگیرد، از همان ابتدا عدم موفقیت خود را در بطن خود حمل می‌نماید. این امر بدین معناست که برنامه کمونیستی اگر بخواهد راهنمای عمل فعالین جنبش قرار گیرد، باید نه تنها از تجارب و پیرائیک بشر امروزی عقب‌تر نباشد بلکه بتواند با دوراندیشی خود را در راس آن قرار دهد. این مهر زمانه در شرایط کنونی برای چپ ایران در چه چیزی متبلور میشود؟ به نظر من میتوان آنها را در دو مساله زیر جمع‌بندی نمود.

الف: تجربه انقلاب شکست خورده ایران

بیش از دهسال سایه شوم یک حکومت مذهبی قرون وسطائی بر میهن ما سنگینی میکند. این رژیم توانسته است علیرغم همه ضعفها و مشکلات، به کار خود ادامه داده و در میان نایابوری همه مردم جهان بر مخالفین خود غلبه کرده و آنها را یکی پس از دیگری از صحنه خارج سازد. در این میان جنبش چپ ایران علیرغم نیروی قابل‌ملاحظه‌ای که در اختیار داشت امروز به چنان جریان ضعیف و تکه‌پاره‌ای تبدیل شده است که به سختی میتوان اثری از وی در تحولات سیاسی جامعه مشاهده کرد. آیا کمونیستهای ایرانی بعد از آنهمه تلاش و مبارزه در راه مردم، سزوار این حد از بی‌اعتدالی از طرف آنها میباشند؟ پاسخ به این سؤال در واقع راه‌گشای پاسخ‌گویی این مساله است که چرا چپ ایران به یک جنبش توده‌ای ارتقا نیافت؟ این سؤالی است که شاید کمتر فعالی از جنبش چپ از خود نکرده باشد و چندین سال است که پاسخگویی به آن بخش مهمی از انرژی و توان کمونیستهای ایران را به خود مشغول داشته است. طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت تا برای مساله‌ای که از ابعاد بسیاری قابل تامل بوده و دارای پیچیدگی میباشد، جواب حاضر و آماده‌ای پیدا کرد. در ضمن بررسی این امر را نمی‌توان به یک جنبه از ابعاد آن محدود کرد بلکه باید هریک را در جای خود و با حوصله و دقت خاصی ارزیابی نمود. آنچه که من در اینجا مدنظر دارم بررسی مساله از زاویه برنامه‌ایست. به عبارت دیگر میخواهم به این نکته توجه کنم که چرا برنامه و به تبع آن تبلیغات کمونیستهای ایران نمی‌توانست توجه حداقل مردم ایران را به خود جلب کرده و آنرا به یک جنبش اجتماعی تبدیل کند.

امروز همگی ما باید پوست و گوشت خود لمس میکنیم که فشار وارده از طرف جمهوری اسلامی بر مردم ما برای ایجاد جامعه‌ای مطابق احکام اسلام، تا چه حد غیرقابل تحمل است. همه ما موافق هستیم که آرمانگرایی این رهبران اسلامی و دوری آنها از واقعیتهای قابل‌رویت و تلاش آنها برای اینکه سیاست‌های خود را نه براساس این واقعیات بدیهی، بلکه "احکام" و "اصول" اسلام قرار دهند، تا چه حد باعث بی‌زاری مردم از این رژیم گشته است. همه ما به چشم دیده‌ایم که نوع برخورد جمهوری اسلامی به دموکراسی یعنی نفی آن برای مخالف فکر خود تا چه میزان مسبب سیه‌روزی جامعه ما شده است. همه ما میتوانیم شهادت بدهیم که مخالفت و بی‌توجهی جمهوری اسلامی به فرهنگ و آداب و سنن دیرینه مردم ایران تا چه اندازه با مقاومت مردم روبرو گشته و باعث نفرت آنها از رژیم گشته است. و بالاخره اینکه همه ما میتوانیم شاهد باشیم که کینه نفرت رژیم اسلامی از روشنفکران تا چه حد به جامعه ایران ضربه وارد آورده است. از اینرو با توجه به تمامی عوامل فوق، منطقاً جای شکی برای ما باقی نخواهد بود که مردمی که بخواهند در مقابل چنین نظامی قرار گیرند و با آن مبارزه کنند، هرگز به طرف نیروئی که در همین موارد خصوصیات

شبهاتی به جوامع موجود پیشرفته بشری ندارد. به عنوان نمونه هنگامی که خواننده می‌خواهد با قرائت برنامه، سیای این جامعه را در ذهن خود ترسیم کند و مثلا مشاهده کند چه طبقات و اقشاری در آن حضور دارند، به موارد زیر برمی‌خورد ۱ - "کارگران" (بند ۵ و ۶) ۲ - زحمتکشان" (بند ۵ و ۶) ۳ - استشارگران" (بند ۴ و ۵) با توجه به اینکه طرح برنامه تاکید دارد که سوسیالیسم به استشاران انسان از انسان پایان میدهد،" میتوان نتیجه‌گیری کرد که نتیجه گروه سوم یعنی استشارگران بتدریج از بین می‌روند و بنابراین مطابق برنامه تنها گروه‌هایی که باقی می‌ماند کارگران و زحمتکشان هستند. من فعلا از این موضوع می‌گذرم که زحمتکش تا چه حد کلمه‌ای غیرعلمی و غیردقیق است و هیچ باری ندارد جز احساس ترحم نسبت به انسانهای دیگر و مثلا میتوانم از رفقا سؤال کنم که در جامعه کنونی شوروی زحمتکش چه کسی است؟ فرض من براینست که رفقا از زحمتکش، طبق فرهنگ رایج چپ ایران، اقشاری از جامعه را مدنظر دارند که به کار پیدی مشغولند و درآمد کمی بدست می‌آورند. من کمتر مایلم بر این تناقض تاکید کنم که این چگونه جامعه پیشرفته‌ای است که در آن زحمتکش کماکان زحمتکش باقی می‌ماند و جامعه قادر نیست سطح زندگی و رفاه آنرا ارتقا داده و به سطح زندگی دیگر اقشار جامعه بکشد ولی در عین حال می‌خواهد برتری خود را "در کلیه جوانب زندگی اجتماعی بر پیشرفته‌ترین سیستم‌های سرمایه‌داری به منصف ظهور برساند." سؤال اساسی‌تر من اینست که در این جامعه تکلیف بقیه اقشار، که نه استشارگر هستند و نه زحمتکش و نه کارگر چه میشود؟

آیا رفقا نمی‌دانند که در شوروی، امروزه تنها یک میلیون پزشک زندگی میکنند؟ آیا رفقا نمی‌دانند که جامعه امروز بشری بدون کار خلاق دانشمندان، مهندسين، تکنسین‌ها، معلمین، کادر مدیریت، پرسنل ادارات و... قادر نیست چرخهای اولیه خود را بچرخاند؟ آیا رفقا نمی‌دانند که تکنولوژی مدرن باعث گردیده که در پیشرفته‌ترین عرصه‌های تولید، طبقه کارگر کلاسیک جای خود را بتدریج به تکنسین‌های متخصص و ماهر بدهد و از اینرو خود مفهوم طبقه کارگر در جامعه مدرن امروزی جای تامل و بازبینی دارد؟

من نمی‌توانم باور کنم که رفقای ما تا این حد از واقعیات بدیهی یک جامعه دور باشند تا بخواهند آلترناتیو نظام پیچیده سرمایه‌داری را جامعه‌ای با این مشخصات قرار دهند. تنها یک موضوع باقی می‌ماند و آن اصرار رفقا به وفاداری به "اصول" و "احکامی" است که در اوایل قرن بیستم برای جامعه عقب‌مانده روسیه نگاشته شده و تعمیم این "اصول" به تمام جوامع بشری در تمام طول تاریخ است. و از همین رو جامعه آرمانی رفقا تنها اتوبیائی از کاردرآمده که نه تنها نمی‌تواند برتری خود را بر سیستم پیشرفته سرمایه‌داری ثابت کند بلکه مشخصات آن بسیار شبیه مشخصات یک قرن پیش جوامعی نظیر ایران است که در آن از اقشار مدرن جامعه بشری خبری نبوده و هرچه هست استشارکننده و استشارشونده است.

من در اینجا مایلم به رفقا یادآوری کنم که مدل برداشتن و کپی کردن حرفهای دیگران، اگر در شرایط اوائل انقلاب میتوانست طرفدارانی برای خود دست و پا کند، امروزه که فعالین جنبش بار تجربه اینهمه شکست را بر شانه‌های خود حمل میکنند، تنها غیرجدی بودن افرادی را می‌رساند که نمی‌خواهند به خود زحمت فکرکردن داده یا از آن بدتر جرئت نمی‌کنند به مقدسات "ایمانی" خود کوچکترین شکی کنند و ابیان علمی را جانشین ایمان مذهبی نمایند

ب: دموکراسی برای چه کسی؟
امروزه کمتر کسی است که این مساله را لمس نکرده باشد که خواست اصلی تمام انقلابات در کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود" دموکراسی بوده و تحقق آن برای دولتهای برآمده از انقلاب به اولویت درجه اولی تبدیل گشته است تا حدی که همه متفق‌القولند که تأمین دموکراسی و حقوق بشر برای تمام افراد جامعه، شرط اولیه غلبه این جوامع بر بحران کنونی خود میباشد. از همین رو مفاهیمی از قبیل "رجحان ارزش‌های عام بشری بر منافع طبقاتی" و "برابری شهروندان در برابر قانون" و "آزادی برای تمام شهروندان" به اصولی قابل قبول برای بخش مهمی از کمونیستهای جهان تبدیل گردیده است. درست در چنین شرایطی و بعد از تمام مباحثی که در کنگره حول این مقوله اساسی بعمل آمد که حاصل آن پذیرش مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم بود، اکنون بار دیگر استدلالات مخالفین دموکراسی خود را در برنامه پیشنهادی ظاهر ساخته و با طرح این مساله که "محدود ساختن آزادیهای سیاسی بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم و خنثی ساختن اقدامات استشارگران در بازپس گرفتن و احیای امتیازاتشان صورت صورت بگیرد" صریحا می‌پذیرد که اولاً انقلاب و سوسیالیسم با آزادیهای سیاسی در تضاد بوده و میتوان برای دفاع از اولی از دومی چشم پوشید و ثانیاً برای خنثی ساختن اقدامات استشارگران میتوان آزادیهای سیاسی را از همه سلب کرد، البته طرح برنامه برای خالی نبودن عریضه لطف نموده و اعلام کرده است که تمام اینکارها موقتی بود و باید تلاش شود که کاهش یافته و ملغی شود (تو گوئی که سایر

با مردم کشورمان و نیروهای ایزدیسویون دارد. در شرایطی که مردم مشاهده میکنند که کمونیسم سنتی چه فجایعی را بر سر مردم کشور خود آورده است و در همین زمان برداشت نوین از کمونیسم چه ظرفیت عظیمی را در رهبری جنبش مردم از خود نشان داده است، چگونه ممکن است که آنها نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بوده و این موضوع در جلب اعتماد و یا سلب اعتماد آنها از این جنبش تاثیر مستقیمی برجا نگذارد. این بویژه برای جنبش کمونیستی ایران که تا بحال در چارچوب همان کمونیسم سنتی قرار داشته و آرمانها، برنامه، سیاست و رفتار عملی آن چیزی بغیر از آنچه که باعث این فجایع گردیده نبوده است، حائز اهمیت درجه اول است. کمونیستهای ایران تا تکلیف خود را با این مساله حیاتی روشن نکنند و قاطعانه دندان چرک‌کرده گذشته را از ریشه درنیاورند ممکن نیست بتوانند اعتماد مردم که هیچ اعتماد فعالین سابق خود را بازیابند. از اینرو اعتقاد دارم که ماقبل از اینکه بخواهیم برنامه‌ای به جنبش ارائه دهیم، باید صراحتاً روشن نمائیم که برنامه ما براساس کدام بینش استوار است، ما باید نشان دهیم که می‌خواهیم از گذشته خود و جنبش جهانی که به آن تعلق داشتیم فاصله بگیریم و از درسهای دیگران بیاموزیم و خود را بعنوان جنبشی سیاسی، اجتماعی مدافع دموکراسی، عدالت و رفاه برای تمام انسانها که تنها در چارچوب یک جامعه سوسیالیستی با چهره‌ای انسانی قابل تحقق است، در سطح جامعه مطرح نمائیم.

اکنون بادر نظر گرفتن نکات فوق مایلم نگاهی به پیش‌نویس طرح برنامه ارائه شده توسط هشت رفیق بنمائیم تا ببینیم که این طرح تا چه حد تجارب فوق را در نظر داشته و آنها را در برنامه وارد نموده است.

نگاهی به "پیش‌نویس طرح برنامه":
در میان برنامه‌های پیشنهادی به کنگره، پیش‌نویس طرح برنامه امضاء شده توسط هشت رفیق، از مشخصات منحصر بفردی برخوردار است. واقعیت ستیزی و درس‌نگرفتن از شکستها و تجارب دیگران و پایبندی تام‌عیار به بینش سنتی چپ ایران که مشخصات عمومی آنرا قبلا شرح دادم، آن خط‌زردی است که در بندبند برنامه خود را نمایان ساخته است. باهم مروری بر جنبه‌های مختلف برنامه می‌اندازیم.

الف: جامعه سوسیالیستی، آرمان یا واقعیت؟
امروزه کمتر مبارز سیاسی است که این امر را در نظر نگیرد که ارائه تصویری روشن از جامعه آلترناتیو مورد نظر خود در مقابله با وضعیت جوامع موجود بشری تا چه میزان حائز اهمیت درجه اول برای یک جریان سیاسی میباشد. امروزه کمتر از هر زمان میتوان تردید نمود که ارائه ایده برپائی جامعه‌ای نوین، تنها در صورتی میتواند به یک خواست توده‌ای تبدیل گردد که مردم واقعی بودن و جدی بودن آنرا با پوست و گوشت خود لمس کرده و قبول نمایند که انجام چنین کاری از عهده آنها برمی‌آید. این موضوع یعنی فرمول‌بندی جامعه آلترناتیو، اکنون سالهاست ذهن بشر را بخود مشغول ساخته است. در این میان بنیان‌گذاران مکتب سوسیالیسم علمی، تلاش نموده‌اند تا توضیح دهند که چگونه میتوان در مقابل نظام سرمایه‌داری، جامعه‌ای پیشرفته‌تر بنا نمود که قادر باشد با تکیه بر توانمندی‌های بشر، رفاه، آزادی و عدالت را برای تمام انسانها به ارمغان آورد.

باید اعتراف نمود که آنچه در نوشتجات مارکس و انگلس در مورد مشخصات چنین جامعه‌ای وجود دارد بسیار کلی میباشد و آنها بیش از هر چیز تلاش نموده‌اند تا ضرورت تاریخی این امر را توضیح دهند. به همین دلیل آنها کمتر به این مساله پرداخته‌اند که بطور عملی چگونه چنین امری تحقق مییابد. در مورد لنین نیز هرچند که وی به مساله بیشتر نزدیک میگردد ولی در مجموع نوشتجات وی در مورد سوسیالیسم به گفته صریح خود وی بیشتر پاسخگوئی به ضروریات و نیازهای خاص انقلاب اکتبر بوده است تا ارائه طریقی برای تمام بشریت. شکست تجارب کشورهای سوسیالیستی و بن‌بست موجود این جوامع به قول یکی از نمایندگان مجلس شوروی نشان داد که سوسیالیسم چه نیست و برای رسیدن به سوسیالیسم چه نباید کرد. اکنون این بحث پس از سالها مجددا در میان کمونیستهای جهان مطرح گردیده که جامعه سوسیالیستی دارای چه مشخصات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است، اما اینبار با توجه به مسائل واقعی که کمونیستها با آن درگیر هستند تنها کافی نیست به صدور احکام تاریخی و یا تکرار گفته‌های کلاسیکا بپردازیم. کمونیستها اگر میخواهند در مبارزه سهمگین سیاسی ایدئولوژیک علیه بورژوازی پیروز بیرون آیند و مردم را به سمت خود جلب نمایند باید پا را از این مرحله فراتر گذاشته و با ارائه طرحهای عملی و قابل رویت برای همگان، آنها را قانع نمایند که ایده‌های آنها قابل تحقق و پیاده شدن است.

در این میان "پیش‌نویس طرح برنامه" به تنها چیزی که توجه ندارد، همین مطلب است. تلاش نویسندگان آن برای پایداری به "اصول" و "احکام"، از جامعه آلترناتیو رفقا چنان شیر بی‌یال و دم و اشکی ساخته است که هیچ

پرولتاریا" را از آن حذف میکنند. رفقا منطقاً میدانند که گورباچف یعنی طراح "روند پروسترویکا" عمیقاً معتقد است که "اندیشه ساختمان حاکمیت حقوق سوسیالیستی به معنی حاکمیت قانون، اعطای حقوق و آزادی اجتماعی و سیاسی در مقیاس وسیع برای هر فرد" میباشد و تاکید دارد که شرکت فعال شهروندان در اداره کلیه امور جامعه از طریق کانال‌های متنوع تظاهر اراده خویش" یکی از پایه‌های "خودگردانی سوسیالیستی خلق" است. (رجوع شود به مقاله "اندیشه نوسازی و دگرگونسازی انقلابی" نوشته میخائیل گورباچف، نامه مردم ۲۱ آذر ۶۸)

آری رفقای عزیز، "روند پروسترویکا" منطق خاص خود را دارد. منطقی که معتقد است "اندیشه سوسیالیسم در درک امروزین ما در وهله نخست عبارتست از اندیشه آزادی" (همان). حال دیگر به عهده خود رفاقت که خواننده را مجاب سازند که چگونه با داشتن اعتقاد به تضاد بین سوسیالیسم و آزادی، میتوان از روند پروسترویکا حمایت کرد.

ج: اتخاذ سیاست براساس "اصول" یا "واقعیات"؟

جنبش جهانی کمونیستی دهها سال است از بیماری مزمنی رنج میبرد که علی‌رغم تمام ضرباتی که به حیثیت و آبروی آن وارد آورده است، هنوز در اذهان بسیاری از فعالین جنبش جایگاه امن و مطمئنی دارد، این بیماری چیزی نیست جز "اتخاذ سیاست براساس اصول" این روش برخورد که تا حد زیادی از تنبلی ذهن و عدم توان در ارزیابی از شرایط و امکانات دائماً متغیر هستی حکایت میکند، نیاز به یک رنسانس واقعی و نیاز جدی بتحول و ارتقاء جنبش کمونیستی از جنبش مکتبی - عقیدتی به جنبش سیاسی - اجتماعی را گوشزد مینماید.

یکی از اصولی که تاریخاً بنیاد سیاست کمونیستهای جهان و ایران فرا میگرفت درک از جهان موجود و درک از تعادل قوا بین نیروهای موجود در آن بود. کمونیستها با صدور احکامی تاریخی از قبیل "سرمایه‌داری محکوم به شکست و نابودی است" و "پیروزی سوسیالیسم در پهنه جهانی اجتناب‌ناپذیر" است، باعث خوشبینی و خودبزرگ‌بینی عجیبی در سیاست میشوند. این شیوه برخورد با بزرگ‌کردن ضعف‌های حریف و تحریف نقاط قوت آن از یک طرف و بزرگ‌کردن نقاط قوت و لایوشانی ضعف‌های خود از طرف دیگر باعث می‌گردد که روز بروز فاصله میان واقعیات و سیاست کمونیستها افزونتر گردد. رهبران سوسیالیسم واقعا موجود با همین روش نطفه شکست امروزین خود را بستند. احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری با همین روشها بود که نتوانستند اهمیت تاریخی تحولات دو دهه اخیر جوامع سرمایه‌داری را که منتج از انقلاب علمی و فنی بود، درک کرده و خود را با شرایط جدید وفق دهند. حاصل آن شد که احزاب کمونیست فرانسه، اسپانیا، پرتغال، یونان که هر یک به سهم خود نیروی سیاسی قابل توجهی بحساب می‌آمدند، در مبارزات انتخاباتی سالهای اخیر یکی پس از دیگری شکست بخوردند، و بالاخره با همین روش و با همین خوش‌خیالی‌ها بود که بخش عظیم کمونیستهای کشورهای جهان سوم، در مسلخ تئوریهائی از قبیل راه رشد غیرسرمایه‌داری، ترقی اجتماعی و... سوختند و امید صدها هزار انسان را به یاس مبدل کردند.

اکنون جای آنست که کمونیستها در رفتار سیاسی خود، برخلاف سنت و عادت همیشگی خود، واقعیت‌های سخت زمینی را که در بسیار مواقع برخلاف میل و آرزوی آنهاست، مبنای حرکات خود قرار دهند. اکنون وقت آنست که صریحا اعتراف کنیم که سوسیالیسم واقعا موجود نه تنها نتوانسته است قدرت نمونه‌ای به مردم کشورهای سرمایه‌داری نشان دهد، بلکه برعکس این مردم این کشورها هستند که خواهان پیوستن به بازار سرمایه‌داری هستند حال در چنین شرایطی تا چه حد انسان باید با وجدانی آسوده و تحول‌ناپذیر به دنیای بیرون از خود نگاه کند تا این امر را مبنای فعالیت سیاسی، تبلیغی خود قرار دهد که "پیروزی سوسیالیسم در جهان اجتناب‌ناپذیر است" (بند ۶) طرح برنامه). در حالی که امروزه اساسا این سوال مطرح است که سوسیالیسم چیست و دارای چه مشخصاتی است و در حالی که هزاران انسان فرهیخته برای یافتن پاسخی به این سؤال به کاوشی تحسین‌آمیز دست زده‌اند، آری در چنین شرایطی تنها ایمانی از نوع ایمان به ظهور مهدی میتواند انسان را وادارد که چنین احکامی صادر نماید، و صدالبته منظور رفقا از سوسیالیسم چیزی جز همان "سوسیالیسم واقعا موجود" نمی‌تواند باشد زیرا رفقای ما حاضر نیستند کوچکترین "شکی" به اصول ایدئولوژیک راهنمای عمل احزاب کمونیست این کشورها بکنند. رفقای ما حاضر نیستند وارد یک بحث جدی جهت ریشه‌یابی این فجایع بیار آمده بشوند و تنها با توضیح واضحات و تکرار این موضوع که تمام بدبختی‌ها از رشد بوروکراسی پدید آمده است، وظیفه خود را در جمع‌بندی تجارب موجود پایان یافته تلقی می‌کنند. رفقای ما در واقع با اینگونه برخورد خود نشان میدهند که از نظر متدولوژی تا چه میزان با این فکر مذهبی که میگوید "اسلام به ذات خود ندارد عیبی هرعیب که هست از مسلمانی ماست" و با این روش کیانوری که میگفت "تئوری راه رشد

سرموگران آزادی بر موقتی بودن کار خود تاکید نمی‌کردند).

واقعا جای بسی تأسف است که کسی مشاهده کند که در ظرف مدت شش ماه، هفت کشور که چنین اصولی را مبنای رفتار سیاسی خود قرار داده‌اند، دچار انقلابات عظیم توده‌ای علیه نظم موجود میگردند و باز هم صحبت از این باشد که سوسیالیسم با آزادیها در تضاد است. من از نویسندگان برنامه میپرسم که این چگونه سوسیالیسمی است که با محدودکردن آزادیها شکوفا میشود؟ این چگونه نظام عادلانه‌ایست که هنگامیکه می‌خواهد با استثمارگران مقابله کند، آزادی را از تمام جامعه سلب میکند. در حالیکه بنا به مصوبات کنگره، دموکراسی محوری‌ترین خواست مردم ما را تشکیل میدهد در حالیکه حتی مدعیان تاج و تخت سلطنت نیز ژست دفاع از آزادیهای سیاسی را میگیرند، درست در چنین شرایطی، چقدر انسان باید به طرز فکر استالین آلوده باشد تا تصور کند که میتوان با محدودساختن آزادیها، انقلاب را به جلو برده و تازه مدعی "نقد موجود دیدگاهها و روشهائی که در چند دهه گذشته بر جنبش جهانی کمونیستی غلبه داشته است" نیز بود.

نگته قابل تأمل دیگر طرح برنامه، تناقض تئوریک آن درباره دولت سوسیالیستی است. طرح برنامه از یک طرف مدعی است که خواهان اینست که "برتری نظام سوسیالیستی را در کلیه جوانب زندگی اجتماعی بر پیشرفته‌ترین سیستم‌های سرمایه‌داری به منصفه ظهور" برسانند. این امر طبیعتاً رهبران یک جامعه را ملزم میسازد تا ذره ذره توان طبیعی و انسانی موجود در جامعه را به بهترین وجهی مورد استفاده قرار دهند و درست از همین زاویه بود که پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی از جمله انگلس تاکید داشتند که "کمونیسم نه فقط محصول کارگران بلکه مخلوق تمامی بشریت است"

اما از طرف دیگر طرح برنامه در تئوری می‌خواهد تنها کارگران و زحمتکشان را در "رهبری و اداره امور دولت و جامعه" شرکت دهد به عبارت دیگر طرح رفقا چنین حقی را برای سایرین قائل نیست. (البته شرکت‌دادن کارگران و زحمتکشان در اداره امور جامعه نیز همانطور که در تمام موارد سوسیالیسم واقعا موجود نشان داد، بیشتر سرپوشی است بر یک قدرت دولتی توتالیتر که هرآن آماده است برای "دفاع" از انقلاب و "مقابله" با استثمارگران آن را منتفی شده تلقی نماید)

اکنون این سؤال مطرح است که آیا اساسا میتوان بدون دخالت‌دادن میلیونها دانشمند، مهندس، پزشک تکنسین، مدیر و... در "رهبری و اداره امور دولت و جامعه" از آنها خواست که توان و انرژی خود را در ساختمان جامعه نوین بکار گیرند؟ همین تناقض در جای دیگر خود را اینگونه به نمایش میگذارد که از یک طرف سوسیالیسم رفاه کامل و رشد آزاد همه افراد جامعه را تضمین میکند و از اینرو منطقاً نماینده اراده تمام اقشار جامعه است و از طرف دیگر طرح برنامه تاکید دارد که "سوسیالیسم تنها تجلی اراده آزاد کارگران و توده‌های زحمتکش" است و دولت سوسیالیستی "دیکتاتوری پرولتاریاست". باید از رفقا پرسید که پرولتاریا این دیکتاتوری را علیه چه کسانی بکار میگیرند؟ در حالیکه رفقا مطرح میکنند که "دیکتاتوری پرولتاریا با انواع اشکال ممکن با استثمارگران مقابله میکند" یعنی که این دیکتاتوری علیه استثمارگران است. اما از طرف دیگر رفقا با طرح این مسأله که سوسیالیسم "استثمار انسان از انسان را پایان میدهد" بطور ضمنی میپذیرند که حضور استثمارگران در جامعه سوسیالیستی موقتی است حال این سؤال مطرح است که در هنگامی که جامعه توانست به استثمار انسان از انسان پایان دهد پرولتاریا این دیکتاتوری را علیه چه کسانی اعمال میکند؟ پاسخ این سؤال از دو حال خارج نیست.

یا رفقا نیز مانند استالین این دیکتاتوری را علیه همه و از جمله خود پرولتاریا بکار خواهند بست و یا اینکه خواهند پذیرفت که دیکتاتوری نمی‌تواند خصوصیت دولت سوسیالیستی باشد بلکه برعکس این دولت، دموکراتیک‌ترین دولتی است که تاریخ بشر بخود دیده است و دامنه این دموکراسی نیز نه فقط پرولتاریا و زحمتکشان بلکه تمام شهروندان جامعه است که در این حالت مدنی مصوبه نمایندگان اکثریت اهالی به زندگی مشغولند، که در این حالت این دولت "تجلی آزاد اراده شهروندان" جامعه سوسیالیستی است و همه شهروندان را در "رهبری و اداره امور دولت و جامعه" شرکت میدهد. نمی‌توان بر سراحکامی تا بدین حد سرنوشت‌ساز دچار تناقض و دوگانگی بود. رفقا باید راه خود را تعیین کنند. یا راه استالین و چائوشسکو و یا راه سوبالیسم دموکراتیک با چهره انسانی. رفقا نمی‌توانند از یک طرف اعلام نمایند که از "روند پروسترویکا حمایت" می‌کنند و از طرف دیگر هیچ یک از نتیجه‌گیری‌های عملی روند نوسازی را در برنامه خود وارد نسازند. این بیشتر به تعارف شباهت دارد و برای عقب‌نماندن از قافله خود را برنگ جماعت درآوردن است. رفقا قطعاً آگاهند که احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیسم واقعا موجود که همین فرمول‌بندیها را در عمل اجرا نموده‌اند، اکنون در زیر فشار انقلابات توده‌ای و بعد از اینکه تمام قدرت یا بخش مهمی از آن را از دست داده‌اند، روند بازنگری برنامه‌های خود را شروع کرده و از جمله فرمول معروف "دیکتاتوری

نقد اجمالی بر يك برنامه ورشكسته

بقیه از صفحه ۲۱

- در حالیکه رژیم جمهوری اسلامی، هرگونه تشکل اجتماعی و سیاسی غیروابسته به خود و همبستگی طبقاتی و گروهی را از بین میبرد و جامعه را به اصطلاح "اتمیزه" میکند، احزاب سیاسی و سازمان‌های توده‌ای در متنوع‌ترین اشکال آن آن در سازماندهی توده‌های عظیم مردم علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی، نقش اساسی دارند.

- از میان تمام نیروهای اپوزیسیون، نیروهای چپ بیشترین مسئولیت، را در تحقق این خط مشی سیاسی بعهده دارند و باید برای شکل‌گیری ائتلافی وسیع از تمام نیروهایی که در برنامه و عملشان، آزادی، دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر و مرجعیت مردم را میپذیرند حول شعار سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری دموکراسی بکوشند.

- مخالفت اصولی با بکارگیری قهر و خشونت برای حل مسائل اجتماعی و سیاسی که کار روزمره رژیم اسلامی است و درعین حال آمادگی برای بکارگیری متنوع‌ترین اشکال مبارزه مردمی علیه رژیم و نیروی قهر آن و در راه نیل به اهداف و خواست‌های مردم.

ما در کنار ارائه یک خط مشی واقع‌بینانه برای گذار از دیکتاتوری به دموکراسی، مجموعه‌ای از خواست و شعارهای بلاواسطه را نیز که جملگی به مشکلات و مسائل زندگی روزمره مردم و شرایط جاری کشور مربوط میشوند، مطرح کرده‌ایم تا شعار "علیه دیکتاتوری، برای دموکراسی" در شکل شعارها و خواست‌های اجتماعی و سیاسی مشخص‌تری هم تبلور یابد.

جنبش چپ ایران، به نظر ما بدون تجهیز به خط مشی و برنامه‌ای که واقعیت‌های زنده را مقدم شمارد و از شرایط موجود حرکت کند، نمی‌تواند از حد فرقه‌های ایدئولوژیک فراتر رود و نمی‌تواند به یک جنبش سیاسی جدی و توده‌گیر تبدیل شود. ما در طرح برنامه پیشنهادی خود تلاش کرده‌ایم در حد یک طرح اولیه به این حقیقت جامه عمل بپوشانیم. برعکس، طرح برنامه "ا" نفره، نمونه‌ای برجسته از برنامه‌های سنتی را بنمایش میگذارد که بیگانگی با واقعیت‌های جهان و جامعه، ارائه طرح‌های خیالی برای آینده‌های نامعلوم و هراس از نزدیک شدن به واقعیت‌های ملموس زندگی و مبارزه اجتماعی، و در نتیجه فقدان هرگونه خط مشی سیاسی واقعی، از خصوصیات بارز آنهاست. با چنین دیدگاه و برنامه‌هایی، نه تنها به چیزی بهتر از آنچه که هست نمی‌توان رسید، بلکه وضع بدتر هم خواهد شد. برای پایان دادن به فاجعه جمهوری اسلامی و پیروزی آرمان‌های زیبای صلح، تجدد، ترقی، آزادی، دموکراسی و عدالت باید فکر دیگری نمود و برنامه‌ها و سیاست‌های دیگری را در پیش گرفت.

غیرسرمایه‌داری اگر دهها بار هم شکست بخورد باز هم نشانه غلطبودن آن نیست" هم‌خوانی داشته و از روش برخورد علمی و شجاعت برخورد به ضعفهای خود بدور میباشد.

تازه این همه مطلب نیست بلکه فاجعه آنجایی عریانتر میگردد که طرح برنامه علی‌رغم انتقادات سطحی خود به وضعیت سوسیالیسم واقعا موجود، همان اقدامات را میخواهد در جامعه کنونی ایران پیاده نماید. طرح برنامه از "دولتی کردن تمام عرصه‌های اقتصادی" در کشورهای سوسیالیسم واقعا موجود انتقاد میکند اما فراموش میکند که خود میخواهد در ایران "کلیه اراضی کشاورزی" را ملی کند و با از "جنب دولت" برای محصولات کشاورزی "قیمت عادلانه" تعیین نماید. طرح برنامه "خداشدار شدن اتحاد کارگران با دهقانان" را از "عوارض منفی رشد بوروکراتیسم" میشناسد اما فراموش میکند که خود خواهان "محدود کردن مالکیت خصوصی" در مرحله دموکراتیک انقلاب ایران است.

خوشبختانه شرایط زمانه بگونه‌ایست که احزابی که برنامه‌هایی از قبیل طرح برنامه را سرلوحه خود قرار میدهند نه تنها نمیتوانند به قدرت برسند بلکه حتی به نیروی سیاسی جدی نیز تبدیل نمی‌شوند وگرنه مبیایستی که به رفقا هشدار دهیم که

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

این ره که تو میروی به ترکستان است

خلاصه سخن:

من در در سطور فوق تلاش نمودم تا خوانندگان را قانع سازم که خروج چپ ایران از بحران کنونی، نیازمند رنسانسی عمیق در میان فعالین این جنبش است. رنسانسی که مضمون اصلی آن تبدیل شدن جنبش کمونیستی ایران از جنبشی ایدئولوژیک - عقیدتی به جنبش سیاسی - اجتماعی است. من میخواستم به آن دسته از رفقای که مانند رفیق حیدر کشاورز که میخواهند به بهای سازش بر سر پرنسپ‌هایی از قبیل دموکراسی و سیمای سوسیالیسم، خواهان "فعال" کردن تشکیلات سازمان در مسائل جاری، جهت غلبه بر بحران سازمان هستند، توضیح دهم که تا وقتی که جنبش کمونیستی ایران در مقابل رژیم مذهبی جامعه ایران، نظامی ایدئولوژیک با خصوصیات مذهبی ارائه میدهند، هرگز قادر نخواهد بود در قلب مردم جا گرفته و به یک جریان سیاسی جدی تبدیل شود. از اینرو کمونیستها باید علاوه بر اینکه به فکر غلبه بر مشکلات عملی و روزمره تشکیلاتی خود باشند، متوجه این موضوع باشند که راهی را که در آن گام مینهند به کجا می‌انجامد و تجربه دیگرانی که این راه را طی نموده‌اند به ما چه می‌آموزد. در نتیجه امضاء و تأیید برنامه‌ای که چشم خود را بر این تجارب بیندند تنها میتواند خرده‌گاری و به تبع آن ژرفش بحران و از هم‌فروپاشیدگی چپ را تسریع کند. و بالاخره من میخواستم نشان دهم که طرح برنامه ارائه‌شده توسط هشت رفیق، با ادامه راه و روش سنتی چپ ایران و با واقعیت‌ستیزی بی‌نظیر خود و با پس‌گرفتن مصوبات کنگره، تنها میتواند برای نیروهای سازمان شکستهای هرچه بیشتری را به همراه بیاورد.

اکنون خطاب من به نمایندگان کنگره است. رفقای عزیز! همه ما در این اندیشه هستیم که بر بحران کنونی غلبه کرده و جنبش چپ ایران را تا مقام رهبری مردم ارتقاء دهیم. اکنون

- اگر شما خواهان برقراری سوسیالیسمی از نوع سوسیالیسم واقعا موجود هستید به این برنامه رای دهید.

- اگر شما میخواهید جنبش چپ ایران کاکان مورد بی‌اعتدای نیروهای سیاسی ایران قرار گرفته و در انزوا باقی بماند به این برنامه رای دهید.

- اگر شما میخواهید نقش سازمان ما در تحولات سیاسی جامعه از وضعیت کنونی نیز نازلتر باشد به این برنامه رای دهید.

- و بالاخره اگر شما میخواهید که بحران درونی سازمان هم‌چنان به عمق رفته و باعث فلج شدن کامل آن گردد به این برنامه رای دهید.

اما اگر شما نیز مانند من خواهان برقراری سوسیالیسمی دموکراتیک و انسانی در جامعه ایران هستید که با خود رفاه و عدالت و آزادی را برای مردم ایران به ارمغان می‌آورد، به این برنامه رای ندهید.

- اما اگر شما نیز مانند من خواهان این هستید که با درس‌گیری از تجارب دیگران و برخورد به ضعفهای خود، بر بحران اعتماد کنونی مردم نسبت به جنبش چپ، غلبه کرده و راه را برای جلب وسیع مردم به این جنبش باز کنید، به این برنامه رای ندهید.

- اما اگر شما نیز مانند من خواهان فعال‌کردن سازمان و تضمین بقا و ادامه‌گاری آن هستید، به این برنامه رای ندهید.

باشد که کنگره ما با تصویب برنامه‌ای مبتنی بر واقعیات بتواند راهگشای وحدت‌های وسیع‌تری در جنبش کمونیستی ایران باشد.

Mme MARYAM
BP 22.94320 THIAIS
FRANCE

فرانسه

H.FEDAI Pf.Nr 3431
1000 BERLIN 30
W.GERMANY

آلمان غربی